

# ۳۱

وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِرَحْمَةِ الْمُسْلِمِينَ

لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ طَبَّاطَلَهُ، كَتَبَهَا إِلَيْهِ «بِحَاضِرِيْنِ» عِنْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِينِ

از وصایا و سفارشیات امام علیه السلام است

که به امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که در سرزمین حاضرین<sup>۱</sup> (نزدیک شام) هنگام بازگشت از صفین بود، نگاشت<sup>۲</sup>

---

۱. این واژه‌گاه به صورت تثنیه (با فتح راء) و گاه به صورت جمع (با کسر راء) خوانده شده. در صورت اول اشاره به مکانی است که در میان حلب و قنسرين از اراضی شام واقع شده و در صورت دوم ممکن است اشاره به همان مکان به اعتبار حضور اقوام مختلف در آنجا باشد.

۲. سند نامه:

این نامه به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، از مشهورترین نامه‌ها و وصایای امام امیر مؤمنان علیه السلام است که گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان اسلام آن را پیش از تولد سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب الرسائل و مرحوم حسن بن عبدالله عسکری (از اساتید شیخ صدوق) در کتاب الزواجر والمواعظ و نویسنده عقد الفرید در دو بخش از کتاب خود در باب مواعظ الاباء للابباء و نویسنده کتاب تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه در ضمن سخنان امیر مؤمنان علیه السلام. شیخ صدوق نیز بخش‌هایی از آن را در دو جای کتاب من لا يحضر آورده است. بعد از سید رضی نیز گروه کثیری آن را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. مرحوم سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحجة، ضمن بیان این وصیت‌نامه با اسناد متعددی آن را نقل می‌کند. مجموعه اسنادی که بزرگان برای این نامه ذکر کرده‌اند به شش سند بالغ می‌شود (و از مجموع این اسناد و نقل این همه بزرگان به خوبی روشن می‌شود) که در انتساب این نامه به امیر مؤمنان علیه السلام جای هیچ‌گونه تأملی نیست. اضافه بر اینکه محتوای آن نیز به قدری عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان ندارد) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۱).

## نامه در یک نگاه

این وصیت‌نامه که بعد از نامهٔ مالک اشتر طولانی‌ترین نامه‌های امام علیه السلام در نهج البلاغه است، یک دورهٔ کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک‌الی الله است و در حقیقت از سی بخش تشکیل می‌شود.

امام علیه السلام در بخش اول، خود و فرزندش را به عنوان نویسندهٔ نامه و مخاطب آن با عباراتی بسیار پرمغنا که با روح مجموع نامه هماهنگ است معرفی می‌کند. در بخش دوم، نامه را به عنوان وصیت پدری دلسوز و پر محبت برای فرزندی که شدیداً مورد علاقهٔ پدر است می‌نگارد.

در بخش سوم تا بخش دهم، وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همهٔ امور و تفقه در دین و شکیبایی در برابر مشکلات و توکل بر خداوند و سپردن کارها به دست او و توجّه به این حقیقت که قلب و روح جوان آمادهٔ پذیرش هرگونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدرت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می‌گذارد و سپس توصیه به آشنایی هر چه بیشتر به کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شباهات، توصیه می‌کند.

در بخش یازدهم تا بخش بیستم نخست از فزونی مجھولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هرگونه انحراف از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام علیه السلام و اینکه هیچ کس بدون تأسی بر او به جایی نمی‌رسد سپس تأکید بر مسئلهٔ توحید و شرح بخشی از صفات خداوند و آنگاه ترسیم ناپایداری دنیا با ذکر یک مثال زیبا سخن می‌گوید.

سپس این درس را به فرزند دلیندش می‌آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد؛ آنچه را برای خود می‌پسندد برای آنها بپسند و آنچه برای

خود نمی‌پسندد برای دیگران نپسندد. آنگاه از آفات اخلاقی مهمی؛ مانند خودبینی سخن می‌گوید و خدمت به خلق را به عنوان زاد و توشه‌ای مهم برای آخرت می‌شمرد و نسبت به راه پر پیچ و خمی که در مسیر آخرت است هشدار می‌دهد. از اهمیّت دعا و اینکه کلید همهٔ خیرات و برکات است به طور مشروح سخن می‌گوید و هدف آفرینش انسان را که همان زندگی جاویدان آخرت است نه چند روزهٔ زندگی بی‌حاصل دنیا، برای فرزندش روشن می‌سازد.

در بخش بیست و یکم تا سی‌ام یاد مر را وسیلهٔ بیداری می‌شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان بر حذر می‌دارد، از گذر سریع و ناخواستهٔ عمر سخن می‌گوید و راه‌های تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دور و دراز را نشان می‌دهد و در ضمن، یک سلسلهٔ مسائل مهم اخلاقی را برابر می‌شمرد و بر آن تأکید می‌ورزد. آنگاه از طرز معاشرت با برادران دینی سخن می‌گوید و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می‌شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران مسلمان تأکید می‌کند. سپس اندرزهای مهمی در زمینهٔ حریص نبودن برای به دست آوردن روزی، بحث می‌کند. پس از آن، بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آنها را یادآور می‌شود. سپس از مسائل مربوط به مدیریت زندگی و تقسیم کار در میان افراد سخن می‌گوید و سرانجام با توصیه به سپردن خویشتن به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت از او، نامه را پایان می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، خوانندگان عزیز تصدیق می‌کنند که تا چه حد محتوای این نامه از نظر تربیت نقوس، فوق العاده دارای اهمیّت است.

نکتهٔ دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که مخاطب در این نامه، طبق غالب متون نهج البلاغه، امام حسن مجتبی علیه السلام است و در اکثر طرق این نامه (که به گفتهٔ علامهٔ تستری در شرح این نامه به پنج طریق بالغ می‌شود) مخاطب آن حضرت است و تنها در یکی از طرق روایت این نامه، مخاطب محمد بن حنفیه شمرده شده است. بعضی از شارحان تأکید بر مطلب دوم دارند که

مخاطب محمد بن حفنيه است و ظاهراً دليلشان اين است که بعضی از تعبيرات اين نامه نسبت به مخاطب خود با مقام عصمت امام سازگار نیست در حالی که می دانيم اين گونه تعبيرات در مقام اندرز و نصيحت پدرانه به فرزند، مطلبی رایج است. مهم اين است که گرچه مخاطب در اين نامه يک نفر است؛ ولی هدف همه شيعيان و مسلمانان جهان، بلکه همه فرزندان آدم اند؛ گوibi امام علیه السلام به عنوان پدر همه انسانها سخن می گويد و مخاطبیش امام حسن علیه السلام به عنوان همه فرزندان، مورد نظر است.

اينکه بعضی گفته اند امام علیه السلام با توجه به مقام والای امامت و عصمت نياز به نصيحت و اندرز ندارد اشتباه بزرگی است، زيرا مقام والای امامت و عصمت هرگز با تأکيد بر مسائل مهم اخلاقی منافات ندارد. به همین دليل در آن زمان که امام علیه السلام در بستر شهادت افتاده بود فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهم السلام را با نام، مخاطب قرار داد و دستوراتی به آنها فرمود که از آن غافل نبودند.

نیز آنچه بعضی گفته اند که امام حسن علیه السلام در زمان صدور اين نامه بيش از سی سال داشت و با تعبيری که در اين نامه آمده که می فرماید: قلب جوان آماده پذيرش هرگونه تعليمات است، سازگار نیست، اشتباه است؛ زира انسان در سن سی سالگی هنوز جوان است. علاوه بر اين، اشاره شد که مخاطب در اين نامه همه انسانها به عنوان فرزندان امير المؤمنان علیه السلام هستند.

شایان توجه اينکه در كتاب الاماۃ والسياسة آمده است در داستان سقیفه هنگامی که ابو عبیده جراح می خواست امير المؤمنان علیه السلام را از خلافت کنار بزند گفت: «یا ابنَ عَمٍ إِنَّكَ حَدِيثُ السِّنْ وَهُوَ لَا يَمْشِيْخَةُ قَوْمِكَ؛ عموزاده تو هنوز جوانی و اينها (ابوبکر و امثال او) پير مردان با تجربه قوم تو هستند<sup>۱</sup> و می دانيم امام علیه السلام در آن زمان بيش از سی سال داشت.

## بخش اول

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقِرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسِلِمِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ  
مَسَاكِنَ الْمَوْتَىٰ، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدَاءً إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ  
سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةِ الْأَيَّامِ، وَرَمِيمَةِ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ  
الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَاسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ،  
وَقَرِينِ الْأَخْزَانِ، وَنُصُبِ الْآفَاتِ، وَصَرِيعِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.

## ترجمه

این نامه از سوی پدری (دلسوز و مهربان) است که عمرش رو به پایان است، او به سختگیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب (و خواه ناخواه) تسليم گذشت دنیا (و مشکلات آن) است، همان کسی که در منزلگاه پیشینیان که از دنیا چشم پوشیده‌اند سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد. این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و چشم از جهان فرو بستند) کسی که هدف بیماری‌ها و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بندۀ دنیا، بازرگان غرور، بدھکار و اسیر مر ، هم‌پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

## شرح و تفسیر

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می‌کند، زیرا معمولاً به هنگام

نوشتن نامه می‌نویسند: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می‌شود. امام علیه السلام به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن علیه السلام را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزهای بسیار مهم آینده هموار می‌سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می‌فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می‌کند. نخست می‌فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سختگیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسليم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فرداز آن کوچ خواهد کرد»؛ (مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقْرِّبِ لِلْزَمَانِ<sup>۱</sup>، الْمُدْبِرِ الْعُمْرِ، الْمُسْتَسِلِمِ لِلدُّنْيَا<sup>۲</sup>، السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَىٰ، وَالظَّاعِنِ<sup>۳</sup> عَنْهَا غَدًا). امام علیه السلام با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می‌کند؛ نخست اینکه به فرزندش می‌فهماند من با کوله‌بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می‌نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش تر خواهد بود. سوم اینکه پرسش بداند به زودی پدر می‌رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزها آماده‌تر می‌سازد.

تعییر به «فَانِ» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله‌های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از

۱. «زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می‌شود؛ ولی از آنجاکه زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه‌گاه اشاره به همین معناست و «المُقِرُّ لِلْزَمَان» اشاره به کسی است که قبول دارد دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

۲. در بسیاری از متون و شروح نهج البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الذامُ لِلدُّنْيَا» نکوهش‌گر دنیا آمده است که با توجه به آن، هفت وصف می‌شود.

۳. «الظَّاعِنِ» به معنای کوچ کننده از ریشه «طعن» بروزن «طعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

دست داده ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام علیهم السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «**الْمُقِرِّ لِلزَّمَانِ**» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین هایی است که خواه ناخواه پیش می آید.

جمله «**الْمُدْبِرُ الْعُمْرِ**» تأکیدی است بر اینکه من در سراسیری پایان عمر قرار گرفته ام و جمله «**الْمُسْتَشِلِمُ لِلدُّنْيَا**» اشاره به غلبهٔ حوادث بر انسان است.

جمله «**السَّاكِنُ مَسَاكِنَ الْمَوْتَىٰ**» اشاره به این است که این منازلی که ما در آن مسکن می کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته ایم و گاه ما می سازیم و به آیندگان تحويل می دهیم.

سرانجام جمله «**وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا**» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی ها و آگاهی ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتمن این نامه ام.

آن گاه امام علیهم السلام مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می کند و می فرماید: «این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بندۀ دنیا، بازرگان غرور، بدھکار و اسیر مر، هم پیمان اندوهها، قرین غمها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است»؛ (**إِلَى الْمَؤْلُودِ الْمُؤْمَلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكُ سَبِيلٌ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضٌ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةٌ الْأَيَّامِ، وَرَمِيمَةٌ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدٌ الدُّنْيَا، وَتَاجِرٌ**)

۱. «غرض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیراندازی می شود.

۲. «رهینه» به معنای گروگان است.

۳. «رمیمه» تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است (صفت مشبهه‌ای است که معنای مفعولی دارد).

الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفٍ<sup>۱</sup> الْهُمُومِ، وَقَرِينِ الْأَخْزَانِ، وَنُصْبِ الْآفَاتِ، وَصَرِيعِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيقِ الْأَمْوَاتِ).

نخستین وصفی که امام علیه السلام در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسان‌ها - ذکر می‌کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می‌رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هرگونه مشکلات و ناراحتی‌ها و ناکامی‌ها می‌خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج‌ها و مصائب است «الْمُؤْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومش این است که همه انسان‌ها در طریقی گام می‌نهند که انتهای آن مر و هلاکت است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۲</sup> و هیچ‌گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی‌کند. جمله «غَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری‌هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعییر به «وَرَهِيَّةُ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهیّه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می‌برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رهای سازد و به قبر می‌سپرد.

تعییر «وَرَمِيَّةُ الْمَصَابِ» با توجه به اینکه «رمیّه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه‌گیری برای پرتاب تیرها می‌شود اشاره به این است که مصیبت‌ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می‌دهد از هر سو او را نشانه‌گیری کرده‌اند. کسی را نمی‌یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار

۱. «حلیف» به معنای هم‌پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۵.

نشود همان‌گونه که امام علی<sup>ع</sup> در جای دیگر می‌فرماید: «**دَأْرِ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ**؛ دنیا سرایی است که در لابه‌لای بلاها پیچیده شده و به بی‌وفایی معروف است».<sup>۱</sup>

از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می‌شود غالباً نمی‌بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می‌کند می‌بیند تیر مصیبته بر جان او نشسته و به گفته شاعر:

**وَلَوْ أَنَّنِي أُرْمَى بِبَلِيلٍ رَأَيْتُهَا وَلَكِنَّنِي أُرْمَى بِغَيْرِ سَهَامٍ**

«اگر تیری که به سوی من پرتاب می‌شد تیر را می‌دیدم و می‌دانستم از کدام سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می‌بینم (و نمی‌دانم از چه سویی پرتاب شده). جمله «**وَعَبَدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْغُرُورِ**» اشاره به این است که انسان همچون بردهای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به هر سو می‌برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه‌هایی را با تلاش در این دنیا به دست می‌آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه‌ای از مکر و فریب است. سرمایه‌هایی که به زودی از دست می‌رود و دیگران همیشه به آن چشم دوخته‌اند.

فقره «**غَرِيمِ الْمَنَايَا**» انسان را به شخص بدھکاری تشبيه می‌کند که طلبکار او مر است؛ مرگی که جان او را می‌گیرد و جسمش را در خاک پنهان می‌سازد و تعبیر به «**أَسِيرِ الْمَوْتِ**» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می‌کند؛ گاه می‌فرماید: بدھکار مر و گاه می‌فرماید: اسیر موت است.

جملات «**حَلِيفِ الْهُمُومِ**؛ هم‌پیمان اندوه‌ها» و «**قَرِينِ الْأَخْرَانِ**؛ قرین غم‌ها» اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی، غم بیماری، غم از دست دادن فرصت‌ها، غم خیانت‌های بعضی از دوستان و غم

توطنه‌های دشمنان. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم‌ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می‌خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می‌دانست بسیار ناراحت می‌شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر مر من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن گروهی را دعوت کن که تو را در این امر یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری‌ها و مصائب خویشتن.

مادر وصیت فرزند را بعد از مر او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنایان رفت. از هر کس سؤال می‌کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسرم از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزند گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده‌ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی‌غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمِّثْ طَابَثُ»؛ بلا و مصیبت هرگاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد.

تعییر به «**نُصُبِ الْآفَاتِ وَصَرِيعِ الشَّهَوَاتِ**» با توجه به اینکه «نُصُب» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه گیری می‌کنند و «صریع» به معنای کسی است که مغلوب می‌شود و به زمین می‌افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف‌گیری می‌کند و شهوتی که او را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «**خَلِيفَةُ الْأَمْوَاتِ**» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می‌شوند و این رشته همچنان ادامه می‌یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام علیؑ در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبروست، بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبیش را بازگو می‌کند.

\* \* \*



## بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ،  
وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَّعْنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَأَيَ، غَيْرَ  
أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي رَأِيِ، وَصَرَفَنِي  
عَنْ هَوَىيَ، وَصَرَّحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى بِي إِلَى حِدَّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعْبٌ،  
وَصِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ. وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلُّي، حَتَّى كَانَ شَيْئًا  
لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَانَ الْمَوْتُ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي  
مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيتُ لَكَ أَوْ فَنِيتُ.

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار  
وروی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن  
باز داشته است. این توجه سبب شده اشتغال به خویشن مرا از فکر مردم (و  
آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت  
سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر  
جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته  
نیست و چون تو را جزیی از وجود خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که  
اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مر دامانت را بگیرد دامن مرا گرفته،  
به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را  
برای تو نوشتتم تا تکیه‌گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم.

## شرح و تفسیر

### سبب نگاشتن این نامه

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود، از وضع خویشتن شروع می‌کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت‌نامه اخلاقی و انسانی شرح می‌دهد و به طور خلاصه می‌فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشتن باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می‌بینم خویش را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت‌ها و هشدارها دیدم. می‌فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجّه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحٌ الَّذِهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالٌ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَّعْنِي<sup>۱</sup> عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالإِهْتِمَامُ بِمَا وَرَأَيْ<sup>۲</sup>ي).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «این توجّه سبب شده، اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشت را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرُ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي

۱. «جُمُوح» به معنای سرکشی کردن و «جُمُوح» بروزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان‌های سرکش و حتی حوادث و برنامه‌هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.

۲. «یَزَّع» از ریشه «وزع» بروزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.

۳. «ما وَرَائِي» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت‌ها و امثال آن است و هدف امام علیه السلام بیان این حقیقت است که توجّه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده‌ام ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج‌البلاغه، «ما وَرَائِي» را به معنای آخرت گرفته‌اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می‌شود: توجّه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.

دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمْ نَفْسِي، فَصَدَفَنِيٌّ رَأَيْيِ وَصَرَفَنِيٌّ عَنْ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَىٰ بِي إِلَىٰ جِدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعْبٌ، وَصِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ).

اشاره به اينکه پشت کردن دنيا، سبب بيداري انسان است، زира خود را در آستانه انتقال از دنيا می بیند و همين امر موجب می شود که از هواي نفس بپرهيزد و به طور جدي به سرنوشت خويش بينديشد؛ از هوا و هوس بپرهيزد، سرگرمی های غافل کننده را کنار زند، به خويشتن راست بگويد و دور از هرگونه تعصب و سهل انگاری، به آينده خود؛ يعني سفر آخرت فكر کند.

امام علیلله اين مقدمه را ظاهراً به دو منظور بيان فرمود: نخست اينکه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می شود کاملاً جدي است و نتيجه مطالعه ای عميق نسبت به حال و آينده است. ديگر اينکه به فرزندش نيز هشدار دهد که چنين آينده ای را نيز در پيش دارد و هميشه جوان نمي ماند (هرچند جوانی دليل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نيست) بلکه چيزی نمي گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهايی نزديک می شود. مبادا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آينده خويش را به دست فراموشی بسپارد.

آنگاه امام علیلله به سrag اين نكته می رود که چرا به فكر اندرز گسترده ای به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام علیلله به سرنوشت خويش است می فرماید: «چون تو را جزيی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مر دامانت را بگيرد گویا دامن مرا گرفته، به اين جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از اين رو اين نامه را برای تو نوشتتم تا تکيه گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم يا نباشم»؛ (وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّىٰ كَانَ شَيئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَانَ

۱. «صف» از ريشه «صف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چيزی است.

۲. «فضی» از ريشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چيزی است گویی در «فضا»ی او وارد شده است.

الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرٍ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي  
مُسْتَظْهِرًا<sup>۱</sup> بِهِ إِنْ أَنَا بِقِيَتُ لَكَ أَوْ فَنِيتُ).

تعییر امام علیه السلام به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافتم تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می‌شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می‌فرماید: تو را تمام وجود خودم یافتم؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می‌کند و تو تجلی‌گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می‌رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب المثل‌هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می‌گوید:

إِنّمَا أَوْلَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.<sup>۲</sup>

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردمی اعرابی فرزند از دست رفته‌اش را دفن کرد و سپس گفت:

دَفَنتُ بِنَفْسِي بَعْضَ نَفْسِي فَأَصْحَبْتُ وَلِلَّاتِنَفْسِ مِنْهَا دَافِنُ وَدَفَينُ

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن کننده و دفن شونده یکی است.<sup>۳</sup>

جمله «حتّی کآن شیئاً...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دلبندش بعض وجود او و یا همه وجود اوست می‌فرماید: به همین دلیل

۱. «مستظرها» از ریشه «استظهار» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۶۱

۳. شرح نهج البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۰

هر مصیبتي و هر درد و رنجي به تو برسد گويي به من رسيده حتى اگر مر دامت را بگيرد گويي دامن مرا گرفته است، چون همه چيز خود را در تو مى بینم و تو تمام هستي مني. به هر حال اين اهتمام امام علی‌الله به امر فرزندش انگize اصلی بيان اين وصيّت‌نامه طولاني که مجموعه‌اي است از بهترین اندرزها و هدایت‌ها در زمينه توحيد، معاد، آداب زندگی، آداب تهذيب نفس و راه و رسم درست زيشتن در جامعه و از آنجا که امام علی‌الله به مقتضاي حديث معروف «أَنَا وَعَلِيُّ أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ»<sup>۱</sup> پدر تمام امت است، مخاطب در اين وصيّت‌نامه در واقع همه امتند. جمله «إِنَّ أَنَا بِقِيَّتُ لَكَ أَوْ فَنِيتُ» اشاره به جاودانگي محتواي اين نامه است و در واقع چنین است با اينکه بيش از هزار سال بر آن گذشته کاملا تازه و شاداب، بالنه و پربار است و مصدق روشني است از آيه شرييفه «كَسَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتَى أُكُلَّهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». <sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲. ابراهيم، آيه ۲۴ و ۲۵



## بخش سوم

فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ -أَيْ بُنَيَّ- وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ،  
الإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ. وَأَيْ سَبَبٌ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخْذَتَ بِهِ.

## ترجمه

پسرم! تو را به تقوای الهی و التزام به فرمانش و آباد کردن قلب و روحت با ذکرشن و چنگ زدن به ریسمان (لطف و عنایت) او توصیه می‌کنم و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن‌تر از «حبل الله» باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری.

## شرح و تفسیر

### محکم‌ترین وسیله نجات

در این بخش از نامه، امام علیؑ اندرزهای روح پرور و سازنده خود را آغاز می‌کند و در عبارات کوتاه چهار دستور به فرزندش می‌دهد؛ دستوراتی که عصاره همه فضیلت‌هاست می‌فرماید: «پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمان او و آباد کردن قلب و روحت با ذکرشن و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می‌کنم»؛ (فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ -أَيْ بُنَيَّ- وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ  
بِذِكْرِهِ، وَالإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ).

سفارش به تقوا همان سفارشی است که همه انبیا و اوصیا سر آغاز برنامه‌های خود بعد از ایمان به پروردگار قرار داده‌اند؛ همان تقوایی که زاد و توشه راه آخرت و ملاک فضیلت و برتری انسان‌ها بر یکدیگر و کلید در بهشت است. تقوا

به معنای خداترسی درونی و پرهیز از هرگونه گناه و احساس مسئولیت در پیشگاه پروردگار که سد محکمی در میان انسان و گناهان ایجاد می‌کند. مرحله ادنای آن عدالت و مرحله اعلای آن عصمت است.

در دو مین دستور به التزام به اوامر الهی اشاره می‌کند، همان چیزی که بارها در قرآن مجید به عنوان «اطیعوا الله» آمده و از میوه‌های درخت پربار تقواست.

تعییر به «عِمَارَةٌ قَلْبُكَ بِذِكْرِهِ» اشاره به اهمیت ذکر الله است که بدون آن خانه قلب ویران می‌شود و جولانگاه لشکر شیطان. قرآن مجید می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ»<sup>۱</sup> هم آبادی دل‌ها و هم آرامش آن در سایه ذکر خدا است نه تنها ذکر لفظی - هرچند ذکر لفظی هم بسیار مهم است - بلکه ذکر عملی آن‌گونه که در روایات وارد شده که امام باقر علیه السلام فرمود: «سه چیز است که انجام آن از مشکل‌ترین کارهای است و سومین آن را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ ذکر خدا در هر حال» بیان فرمود سپس در تفسیر ذکر چنین می‌فرماید: «وَهُوَ أَن يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّجَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمْ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»<sup>۲</sup>؛ ذکر خدا آن است که چون تصمیمی بر معصیت می‌گیرد خداوند عز و جل را یاد کند و یاد خدا میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند عز و جل در قرآن فرموده است: پرهیز کاران هنگامی که گرفتار و سوشهای شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند».<sup>۳</sup>

و تعییر به «الإِغْتِصَامِ بِحَبْلِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن مجید است که همه

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۶

برنامه‌های سعادت در آن هست و در خود قرآن به آن اشاره شده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن، و هرگونه وحدت الهی)، چنگ زنید و پراکنده نشوید.<sup>۱</sup>

می‌دانیم برای حبل الله در آیه شریفه مزبور معانی بسیاری ذکر کرده‌اند؛ بعضی از مفسران آن را اشاره به قرآن، بعضی اشاره به اسلام و بعضی گفته‌اند که منظور خاندان پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است ولی در میان این تفاسیر اختلافی نیست، زیرا «حبل الله» به معنای ارتباط با خداست که تمام اینها را شامل می‌شود.

به همین دلیل امام علیهم السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «وَكَدَامَ وَسِيلَهٖ مَمْكُونٌ تَوَانَدَ میان تو و خداوند مطمئن‌تر از حبل الله باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری»؛ (وَأَعْيُ سَبِّبُ أَوْثَقُ مِنْ سَبِّبِ يَئِنَّكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَحَذَّتِ بِهِ).

تعییر به حبل (ریسمان و طناب) اشاره به این است که چون انسان بدون تربیت الهی در قعر چاه طبیعت گرفتار است، ریسمانی محکم لازم است که به آن چنگ زند و از آن چاه درآید و این ریسمان همان قرآن و اسلام و عترت است. درباره تقوا و اهمیّت و حقیقت و آثار آن در خطبه ۱۵۷، جلد ۶ صفحه ۱۷۲ به بعد و خطبه ۱۶۱، صفحه ۲۷۴ به بعد بحث شده است.

\* \* \*



## بخش چهارم

أَخْيَ قَلْبَكِ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوَّهُ بِالْيَقِينِ، وَنَوَّرْهُ بِالْحِكْمَةِ،  
ذَلِّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصَرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَحَذَّرْهُ صَوْلَةَ  
الدَّهْرِ وَفُحْشَ تَقْلُبِ اللَّيَالِي وَاللَّيَامِ، وَاعْرَضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، ذَكَرْهُ  
بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرْ فِي دِيَارِهِمْ آثَارِهِمْ، فَانْظُرْ فِيمَا  
فَعَلُوا وَعَمَّا انتَقَلُوا، وَأَيْنَ حَلُّوا وَنَزَلُوا! فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انتَقَلُوا عَنِ الْأَحِبَّةِ،  
وَحَلُّوا دِيَارَ الْغُربَةِ، وَكَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ سِرْتَ كَاحِدِهِمْ.

## ترجمه

(پسرم) قلب خویش را با مو عظه زنده کن و هوا نفس را با زهد (و  
بی اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و  
دانش نورانی و با یاد مر رام نما و آن را به اقرار به فنا دنیا وادر، با نشان دادن  
فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی های گردش شب  
و روز آن را بر حذر دار.

اخبار گذشتگان را برا او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی را که به اقوام قبل  
از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و  
درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند. هرگاه در  
وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار  
غربت بار انداختند. گویا طولی نمی کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در  
همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت).

## شرح و تفسیر

### دل را با اندرز زنده کن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه، دوازده اندرز مهم که سبب تکامل روح و جان و پیدایش حیات معنوی در انسان است بیان فرموده‌اند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مر رام نما و آن را به اقرار به فنای دنیا وا دار»؛ **أَخْيَرْ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِّتَهُ بِالْزَّهَادَةِ، وَقَوْهُ بِالْيَقِينِ، وَنَوْرُهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ**.

امام علیه السلام در این شش دستور از احیای قلب شروع می‌کند قلب که در این گونه موارد به معنای روح و عقل و ادراک است تا زنده نشود هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی برداشته نخواهد شد و سیر الى الله در همانجا متوقف می‌گردد. آنچه مایه حیات قلب است موعظه‌ها و اندرزهایی است که از سوی خداوند در قرآن و پیامبر اسلام علیه السلام و امام معصوم علیه السلام در روایاتشان و همچنین از سوی حوادث روزگار و تاریخ بشر بیان می‌شود.

حقیقت موعظه و اندرز، توصیه به نیکی‌ها و خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌هاست که هرگاه با دلایل و شواهد همراه باشد و از دل برآید و آمیخته با خیرخواهی و دلسوزی باشد بر دل می‌نشیند.

جمله **«أَمِّتَهُ بِالْزَّهَادَةِ؛ دل را با زهد بمیران»** منظور قلبی است که اسیر هوا و هوس‌ها باشد. چنین قلبی باید با زهد بمیرد و حیاتی با موعظه از سر بگیرد. این تعبیر بسیار جالبی است که امام علیه السلام نخست به احیای قلب دستور می‌دهد و بعد

۱. «قرر» از ریشه «تقریر» در دو معنا به کار رفته: نخست تثبیت و قرار دادن چیزی در محلش و دیگر به اقرار واداشتن کسی نسبت به چیزی. در جمله بالامعنای دوم اراده شده است یعنی قلب خود را درباره فنای دنیا به اقرار وادار.

بـ

اماوه و میراندن او؛ دستور نخستین ناظر به جنبه‌های مثبت عقل و روح و دستور دوم ناظر به جنبه‌های منفی و اسیر بودن عقل در چنگال شهوت است. در واقع قلب و روح انسان به باعثی می‌ماند که درختان بارور و بوته‌هایی از گل‌های رنگارنگ دارد و در عین حال علف هرزه‌های فراوانی در لابه‌لای آن درختان به چشم می‌خورد. احیای این باغ به پرورش دادن آن درختان و بوته‌های گل است و میراندن آن به حذف و نابودی علف هرزه‌های مزاحم است.

بعد از آنکه قلب با موعلجه زنده شد و عوامل مزاحم با زهد حذف گردید، نوبت به تقویت آن می‌رسد. امام علیؑ در جمله «وَقَوْهٌ بِالْيَقِينِ» از تقویت آن به یقین سخن می‌گوید، یقینی که از مطالعه اسرار آفرینش و یا عبادت و بندگی خدا حاصل می‌شود و به دنبال تقویت، به نورانی کردن دل می‌پردازد و در جمله «وَنُورٌ هُوَ بِالْحِكْمَةِ» طریق نورانی ساختن آن را که فزونی علم و دانش است نشان می‌دهد.

از آنجا که روح آدمی ممکن است سرکشی کند، راه مهار کردن آن را در پنجمین و ششمین جمله‌ها «وَذَلِّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَرْزُهُ بِالْفَنَاءِ» نشان می‌دهد، زیرا یاد مر و اقرار به فنا، هر انسان سرکش و چموشی را وادار به تسليم می‌کند. بسیار دیده‌ایم هنگامی که عزیزی در حادثه‌ای ناگهانی از دنیا می‌رود و افراد زیادی از نیکان و بدان در تشییع و مجالس یادبود او شرکت می‌کنند، آثار تذلل و تسليم در همه چهره‌ها نمایان است. ممکن است این تأثیر موقتی باشد؛ ولی به هر حال نشان می‌دهد که ذکر موت و اقرار به فنا اگر ادامه یابد، همواره در مهار کردن نفس سرکش و شهوت نقش اصلی را خواهد داشت.

به دنبال این شش دستور و در تکمیل جمله‌های پنجم و ششم، امام علیؑ چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از

هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گرددش شب و روز آن را بـرحدـر دار»؛ (وَبَصَّرُهُ فَجَائِعُ الدُّنْيَا، وَحَذْرُهُ صَوْلَةُ الدَّهْرِ وَفُحْشٌ<sup>۱</sup> تَقْلُبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ).

گاه بر قلب انسان پرده‌های غفلت و هوا و هوس چنان فرو می‌افتد که از درک حقایق مربوط به زندگی و سعادت خویش باز می‌ماند. برای کنار زدن این پرده‌های غفلت و بینا ساختن دل، چیزی بهتر از آن نیست که انسان حوادث تلخ دنیا و آفات و بلاها و دگرگونی‌های ناگهانی را که در زندگی قدرتمندان جهان نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود، مورد دقت قرار دهد و بینایی را به دل باز گرداند.

تعییر به «فَجَائِعُ الدُّنْيَا» اشاره به فجایع مردم دنیاست که همواره دگرگونی‌هایی را به دنبال دارد، یا اشاره به حوادث تلخی که ناخواسته در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد.

جمله «صَوْلَةُ الدَّهْرِ» با توجه به اینکه «صَوْلَة» به معنای حمله قاهرانه است، خواه این حمله از سوی حیوان درنده‌ای باشد یا انسان نیرومند ظالم، اشاره به آفات و بلاها و بیماری‌ها و ناکامی‌هاست که همچون حیوان درنده‌ای به انسان حمله می‌کند در حالی که در مقابل آن قادر به دفاع از خویشتن نیست.

قره «فُحْشٌ تَقْلُبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ» با توجه به اینکه فحش به معنای هرگونه کار زشت و ناخوشایند است اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شبها دگرگونی‌های ناخوشایندی در زندگی فرد و جوامع بشری رخ می‌دهد و فضای زندگی را تیره و تار می‌سازد. اگر انسان در این امور دقت کند بر بینایی او نسبت به حقایق این جهان و مسیر صحیح زندگی می‌افزاید.

۱. «فحش» به هر کاری گفته می‌شود که از حد اعتدال خارج شود و صورت زشتی به خود بگیرد به همین دلیل به تمام منکرات و قبایح آشکار، فحش و فحشاً گفته می‌شود، هرچند در عرف امروز ما، فحشاً در مورد انحرافات جنسی به کار می‌رود. (فحش گاهی معنای مصدری دارد و گاه معنای اسم مصدری).

آنگاه امام علی‌الله به شرح این مطلب می‌پردازد و می‌فرماید: «و اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند»؛ (وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، وَذَكُّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرْ فِي دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ، فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا اتَّقْلُوا وَأَيْنَ حَلُّوا ۱ وَنَزَلُوا).<sup>۱</sup>

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تأکید نموده از جمله می‌فرماید: «﴿فُلِّ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الدَّيْنِ مِنْ قَبْلٍ﴾؛ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟».<sup>۲</sup> نیز می‌فرماید: «﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دلهایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌گردد».<sup>۳</sup>

مهم این است که در گوش و کنار این کره خاکی در بسیاری از شهرها و روستاهای آثاری از پیشینیان دیده می‌شود؛ آثاری خاموش که گذشت روزگار آنها را به ویرانی کشیده؛ ولی در عین خاموشی هزار زبان دارند و با ما سخن می‌گویند و سرانجام زندگی دنیا را به همه ما نشان می‌دهند بسیاری از مردم به دیدن این آثار می‌روند و به آن افتخار می‌کنند که این آثار تاریخی نشانگر تمدن پیشین ماست در حالی که اگر از آنها درس عبرت بگیرند سزاوارتر است آنگونه که

۱. «حلوا» از ریشه «حل» گاه به معنای گشودن گره و حل مشکل آمده و گاه به معنای وارد شدن در مکانی است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است.

۲. روم، آیه ۴۲.

۳. حج، آیه ۴۶.

خاقانی‌ها از دیدن کاخ کسری‌ها چنان درسی آموختند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن شرح بیشتری بیان کرده می‌فرماید: «هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید آنها از میان دوستان خود خارج شده در دیار غربت بار انداختند گویا طولی نمی‌کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت)»؛ (فَإِنَّكَ تَجْدُهُمْ قَدِ اتَّقْلُوا عَنِ الْأَحِبَّةِ، وَحَلُّوا دِيَارَ الْغُرْبَةِ، وَكَانُوكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَاحِدِهِمْ).

آری در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت که همه ما بدون استشنا همان مسیر پیشینیان را خواهیم پیمود، تردید نخواهیم کرد. روزی فرامی‌رسد که با همسر، فرزند، دوستان، اموال، مقامات و وسائل زندگی وداع خواهیم گفت، همه را می‌گذاریم و می‌رویم.

## نکته‌ها

### ۱. حیات و آبادی قلب

امام علیه السلام در آغاز این فقره به احیای قلب به وسیله موعظه اشاره فرموده و در فراز قبل به عمران و آبادی قلب. به یقین منظور از قلب در این عبارات و امثال آن، آن عضو مخصوصی نیست که در درون سینه است و کارش ایجاد گردش خون در تمام اعضاست، بلکه منظور آن روح و عقل آدمی است همان‌گونه که در منابع لغت نیز آمده است.

اما این روح انسانی است که باید به وسیله موعظه و تقوا، احیا و آباد شود، زیرا می‌دانیم انسان دارای سه روح و گاه چهار روح است: روح نباتی که اثرش نمو جسم و تغذیه و تکثیر مثل است و روح حیوانی که افزون بر آن اثرش حس و حرکت است؛ ناخن و موی انسان فقط روح نباتی دارد به همین دلیل با چیدن آن هیچ احساسی به انسان دست نمی‌دهد؛ ولی گوشت و ماهیچه او علاوه بر

روح نباتی، روح حیوانی نیز دارد و کمترین آسیب به آن، انسان را ناراحت می‌کند. اما روح انسانی که اثر بارز آن درک و شعور و ابتکار و خلاقیت و تجزیه و تحلیل مسائل مختلف است، حقیقتی است اضافه بر روح نباتی و حیوانی. البته افرادی هستند که روح چهارمی نیز دارند که از آن به روح القدس تعبیر می‌شود. حقایقی را درک می‌کنند که افراد عادی از آن بی‌خبرند (روح القدس گاهی اشاره به جبرئیل است و گاهی به فرشته اعظم از او) تعبیری که در بعضی روایات به «روح الايمان» است، شاید اشاره به همین مرتبه عالی روح انسانی باشد.

در حدیث از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِذَا زَانَ الرَّجُلُ فَارْقَهُ رُوحُ الإِيمَانِ؛ هنگامی که کسی زنا کند روح ایمان از او جدا می‌شود (مگر اینکه توبه کند و جبران نماید)».<sup>۱</sup>

در بعضی از روایات روح القدس مرتبه بالاتری از روح ایمان شمرده شده و تعبیر به ارواح پنج گانه در آن آمده است.<sup>۲</sup>

سخن در روح انسانی است که گاه به اندازه‌ای قوی می‌شود که همه وجود انسان را روشن می‌سازد و گاه به قدری ضعیف می‌گردد که به آن مرده می‌گویند. امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «الْتَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ تفکر موجب زنده شدن قلب بیناست».<sup>۳</sup> در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَمَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ بر شما باد به اندیشیدن که موجب حیاة قلب بینا می‌شود و کلید درهای دانش است».<sup>۴</sup>

در مقابل آن از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است: «أَرْبَعٌ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الْذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ وَ مُمَارَأَةُ الْأَحْمَقِ... وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، باب الكبائر، ح ۱۱.

۲. همان مدرک، ص ۲۸۲، باب الكبائر، ح ۱۶.

۳. میزان الحكمه، ح ۱۷۰۳۰.

۴. همان مدرک، ح ۱۷۰۳۱.

فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُّتَرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می‌میراند: تکرار گناه و گفتگوی زیاد با زنان (بی‌بند و بار) و جدال و جر و بحث با افراد احمق و همنشینی با مردگان. کسی سؤال کرد ای رسول خدا منظور از مردگان در اینجا چیست؟ فرمود: ثروتمندان خوشگذران و مست ثروت». <sup>۱</sup>

نیز در روایات از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «لِقاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَفَادُ الْحِكْمَةِ؛ ملاقات با اهل معرفت سبب آبادی دلها و به دست آوردن دانش است» <sup>۲</sup> و در تعبیر دیگر فرمود: «عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعاشرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با خردمندان است». <sup>۳</sup>

البته همان‌گونه که در روایات بالا آمده، قلب انسان گاه به صورت ویرانه یا بیمار در می‌آید و گاه به کلی از دست می‌رود و شایسته نام مرده می‌شود. امام علیه السلام در وصیت‌نامه بالا هم سفارش به احیای قلب کرده است و هم عمران و آبادی آن. ذکر خدا سبب آبادی قلب و موقعه وسیله احیای آن است.

## ۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار

هنگامی که سخن از واعظ به میان می‌آید، ذهن همه متوجه انسان فرهیخته و استادی روشن‌بین و مردی با تقوا می‌شود که با استفاده از آیات قرآن مجید و روایات معصومین و تجارب و مطالعاتی که داشته به دیگران اندرز می‌دهد. در حالی که در روایات، از واعظان دیگری غیر از آن نیز نام برده شده است؛ از جمله حوادث تلخ و ناگوار دنیا و دگرگونی جهان که امام علیه السلام در ادامه گفتار «أَخْيَ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به آن اشاره فرموده‌اند.

۱. خصال، ص ۲۲۸.

۲. غرالحكم، ص ۴۳۰، ح ۹۷۹۵.

۳. همان مدرک، ص ۴۲۹، ح ۹۷۷۴.

پندهای دیگر، تاریخ پیشینیان، قصرهای ویران شده، قبرهای خاموش و دیار متروک آنهاست که با زبان بی‌زبانی هزار گونه اندرز دارند و امام علی‌الله در ادامه همین سخن به آن اشاره فرموده است.

واعظ دیگری که در سخن دیگری از امام علی‌الله (خطبه ۱۸۸) آمده، جسم بی‌جان مردگان است می‌فرماید: «فَكَفَى وَاعِظًا بِمَوْتَى عَائِتُّمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ مردگانی که به سوی قبرهایشان بدون اختیار می‌برند برای پند و اندرز شما کافی هستند». <sup>۱</sup>

اندرزگوی دیگری که در کلمات قصار امام علی‌الله آمده واعظ درونی؛ یعنی همان وجودان بیدار آدمی است می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسٍ وَاعِظُّ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللهِ حَافِظٌ؛ کسی که از درون وجود خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ و نگهبانی برای او قرار می‌دهد»<sup>۲</sup> این واعظ نفسانی همان است که قرآن در سوره شمس به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ و قسم به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.<sup>۳</sup>

واعظ دیگر همان است که امام کاظم علی‌الله در برابر هارون الرشید بیان کرد آنگاه که هارون از امام علی‌الله تقاضای موعظه کرد آن حضرت در بیانی کوتاه و پر معنا فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَيْكِ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هیچ چیزی را چشمت نمی‌بیند جز آنکه در آن موعظه‌ای است».<sup>۴</sup>

یعنی ستارگان فروزان آسمان، خورشید و ماه درخشان، قامت خمیده پیران، موی سپید سالخوردگان، بر های خشکیده درختان در فصل خزان، قبرهای

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲. نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۸۹.

۳. شمس، آیه ۷ و ۸.

۴. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴.

خاموش مردگان و قصرهای ویران شده شاهان هر یک با زبان بی‌زبانی درسی از عبرت می‌آموزند.

اگر هارون تنها به حوادث تکان دهنده‌ای که در تاریخ بنی‌امیه و بنی عباس روی داد نگاه می‌کرد بهترین اندرزها را به او می‌آموخت.

بنابراین فرمایش امام علیه السلام در این وصیت‌نامه: «أَحْيِ قَلْبَكِ بِالْمَوْعِظَةِ؛ قلب خود را با موعظه زنده کن» مفهوم وسیعی دارد که تمام واعظان را شامل می‌شود.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می‌نویسد: «خرقاء دختر نعمان (یکی از سران عرب) هنگامی که می‌خواست به عبادتگاه خود برود جاده را از پارچه‌های حریر و دیبا و خز مفروش می‌ساختند و کنیزان به استقبال او می‌شتابتند و او را همراهی می‌کردند تا به عبادتگاه برود و به منزل خویش بازگردد. هنگامی که سعد بن ابی وقار به قادسیه آمد و لشکر ساسانیان شکست خوردند و رستم فرمانده لشکر کشته شد، خرقاء نزد سعد آمد با کنیزان خود (به صورت اسیران) که لباس‌های بسیار مندرس در تن داشتند (و آثار نکبت دنیا از سر و صورت خرقاء نمایان بود) سعد گفت: کدام یک از شما خرقاء هستید؟ خرقاء خود را معرفی کرد سپس افزود: دنیا دار زوال است و به یک حال نمی‌ماند، ما پادشاهان این سرزمین بودیم خراج آن را برای ما می‌آوردن و همه سر بر فرمان ما بودند هنگامی که دنیا به ما پشت کرد همه چیز ما را درهم کوبید (اشارة به اینکه تو هم چنین روزی در پیش داری)». <sup>۱</sup>

نیز از محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل شده که می‌گوید: یک روز عید قربان وارد بر مادرم شدم زنی را با لباس‌های مندرس نزد او دیدم. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مادر جعفر برمکی (وزیر معروف هارون) است. من به او سلام کردم گفتم: کمی از ماجراهی زندگی

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۲.

خود برای من تعریف کن. گفت: جمله‌ای می‌گوییم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده گرفتن عبرت است؛ فراموش نمی‌کنم (در عصر قدرت فرزندم جعفر) در یکی از همین روزهای عید قربان چهارصد کنیز داشتم با این حال فکر می‌کردم فرزندم جعفر حق مرا ادا نکرده؛ ولی امروز نزد شما آمدہ‌ام تقاضای پوست دو گوسفند قربانی دارم که یکی را زیرانداز و دیگری را روی‌انداز خود کنم.<sup>۱</sup>

به گفتة شیخ بهایی:

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد  
تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب  
پرده داری می‌کند بر طاق کسری عنکبوت  
جغد نوبت می‌زند بر قلعه افراصیاب

\* \* \*

---

۱. شرح نهج‌البلاغة علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۳ و مرحوم محدث قمی نیز در تتمة المنتهی، ص ۲۴۸ این داستان را نقل کرده است.



## بخش پنجم

فَاصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبْعِ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ،  
الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلَّفْ. وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ  
حَيْرَةِ الْخَلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ. وَأَمْرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ  
الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَأْيِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ، وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا  
تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ. وَخُضِ الْغَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَتَفَقَّهْ فِي الدِّينِ،  
وَعَوْدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

## ترجمه

بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند. امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و از کسی که کار بد انجام می‌دهد با جدیت دوری گزین. در راه خدا آنگونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش‌گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد، در دریای مشکلات هر جا که باشد برای رسیدن به حق فرو شو. در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فراگیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیباپی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است.

## شرح و تفسیر

### رمز پیروزی استقامت است

امام علیه السلام در آغاز این بخش به عنوان نتیجه گیری از بخش سابق که دستور به سیر در احوال گذشتگان می‌داد، پنج اندیز مهم را بیان می‌کند می‌فرماید: «بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند»؛ (فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَةً، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ).

جمله «أَصْلِحْ مَثْوَاكَ» با توجه به اینکه «مَثْوَى» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است، اشاره دارد که در این دنیا کاری کن که سرای آخرت را آباد کنی.

در دعای روز سه شنبه از دعاهای پر معنای ایام هفتہ، به نقل از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقْرَرٍ؛ (خدایا) آخرتم را اصلاح کن، چرا که سرای جاویدان من است».

جمله «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این است که متاع بسیار پرارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی‌ارزش زرق و برق دنیا مفروش، همان‌گونه که قرآن مجید در نکوهش جمعی از یهود و اعمال زشت آنها می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّ عَنْهُمُ العَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ»؛ آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را با (از دست دادن) آخرت خریده‌اند؛ از این رو از عذاب آنها کاسته نمی‌شود؛ و (به هیچ صورت) یاری

نخواهند شد».<sup>۱</sup>

جمله «**دَعِ القَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ**» به نهی از قول به غیر علم اشاره دارد که انسان از اموری سخن بگوید که از آن آگاهی ندارد. در قرآن کراراً از این عمل نهی شده است از جمله می‌فرماید: «**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن»<sup>۲</sup> و در مورد پیروی از وسوسه‌های شیطان می‌فرماید: «**إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**»؛ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می‌دهد؛ (و نیز دستور می‌دهد) آنچه را نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید».<sup>۳</sup>

فقره «**وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلَّفْ**» اشاره به این است که در مسائل غیر مربوط به تو دخالت مکن و به تعبیر ساده فضولی در کار دیگران موقوف! چه بسیارند کسانی که به علت دخالت در کارهای دیگران و اموری که به آنها مربوط نیست هم از انجام وظیفه خود می‌مانند و هم گرفتاری‌ها و نزاع‌هایی برای خود از این رهگذر به وجود می‌آورند. این همان چیزی است که قرآن مجید می‌فرماید: «**عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**»؛ مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند».<sup>۴</sup> آخرین جمله «**وَأَمْسِكْ...**» به رعایت احتیاط در شباهات اشاره دارد که یکی از اصول مسلم عقلانی است؛ هرگاه انسان در برابر دو راه قرار گرفت: راهی روشن و خالی از اشکال و راهی مجھول و تاریک، عقل می‌گوید هرگز در چنین راهی گام مگذار که ممکن است سرانجام شومش دامانت را بگیرد و اگر هم به مقصد بررسی با ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. در راهی گام بنه که با اطمینان و

۱. بقره، آیه ۸۶.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

۳. بقره، آیه ۱۶۹.

۴. مائدہ، آیه ۱۰۵.

آرامش تو را به مقصودت می‌رساند.

این اصل عقلانی در روایات زیادی، از جمله حديث معروف پیغمبر اکرم علیه السلام  
به آن اشاره شده است آنجا که می‌فرماید: «دَعْ مَا يُرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيْبُكَ؛ آنچه تو  
را به شک می‌افکند رها کن و به سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری».<sup>۱</sup>

در حديث دیگری پیغمبر اکرم علیه السلام، امور زندگی انسان‌ها را به سه قسم تقسیم  
می‌کند: «بِخُشَى بَيْنَ الرُّشْدِ كَه سَالِمٌ بُودَنْشَ آشْكَارٌ است و بَيْدَ اَنْ تَبْعِيْتَ كَرْد و  
بِخُشَى بَيْنَ الْغَيْرِ كَه نَاسَالِمٌ بُودَنْشَ آشْكَارٌ است و بَيْدَ آن را رَهَا و بِخُشَى كَه  
مشکل و مشکوک است که بَيْدَ آن را رَهَا نَمُود و بَه خَدَا وَأَكْذَارَ كَرْد».<sup>۲</sup>

بدیهی است که هیچ یک از این دستورات مسئله امر به معروف و نهی از منکر  
و ارشاد جاہل را نفی نمی‌کند و مربوط به مواردی است که انسان مسئولیتی در  
برابر آن ندارد، لذا به دنبال این دستورات می‌فرماید: «امْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرِ بِيَدِكَ  
وَلِسَانِكَ، وَبَأَيْنِ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ».

جمله اول «وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ» اشاره به این است که چون انسان،  
دیگران را امر به معروف می‌کند، اگر خودش اهل معروف نباشد در پیش وجودان  
خویش شرمنده می‌گردد. به علاوه از مردم نیز خجالت می‌کشد که بگویند او امر  
به معروف است در حالی که خودش عامل به منکر است. مجموع این امور سبب  
می‌شود که با امر به معروف انسان تدریجاً در سلک عاملان به معروف درآید.  
جمله «وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرِ ...» اشاره به مراتب نهی از منکر دارد که در اینجا برای آن  
دو مرحله ذکر شده و در بعضی دیگر از سخنان امام علیه السلام در کلمات قصار سه

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۰.

مرحله برای آن ذکر شده است: نخست انکار به قلب و بیزاری از منکر در درون دل و جان، هرچند ظالمان دست و زبان انسان را بینندند. مرحله دوم انکار با زبان و مرحله سوم جلوگیری عملی از منکرات. بسیاری از فقهاء این مرحله را وظیفه حکومت اسلامی و حاکم شرع دانسته‌اند و مرحله اول و دوم را وظیفه عموم مردم. جمله (وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ) ممکن است اشاره به جایی باشد که نهی از منکر اثر نمی‌گذارد، در چنین مواردی انسان باید مجلس منکر را ترک گوید و از عاملان به منکر دوری گزیند.

این احتمال نیز هست که منظور از آن بیزاری قلبی است که آثار آن در چهره انسان نمایان باشد که یکی از مراحل سه‌گانه نهی از منکر است و در حدیثی امیر مؤمنان علی علیہ السلام از پیغمبر صلی الله علیہ و آله و سلم نقل می‌کند: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهٍ مُكْفَهَرَةٍ؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیہ و آله و سلم به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره‌ای عبوس ملاقات کنیم (تا از قیافه ما بدانند که از آنها بیزاریم)».<sup>۱</sup>

امام علیہ السلام در ادامه این سخن چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «در راه خدا آن‌گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد و در دریای مشکلات برای رسیدن به حق فرو شو هرجا که باشد»؛ (وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقًّا جِهَادِهِ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَا إِيمَانَ. وَخُضِّ<sup>۲</sup> الْغَمَرَاتِ<sup>۳</sup> لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ).

می‌دانیم جهاد مراحل و مراتبی دارد؛ خواه جهاد نظامی با دشمن و خواه

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۲. «خُض» صیغه امر از ریشه «خوض» بروزن «خوض» گرفته شده که در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنای ورود یا شروع به کارها آمده است.

۳. «غمرات» جمع «غمرة» بروزن «ضربة» در اصل از غمر به معنای از بین بردن اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می‌پوشاند و پیش می‌رود، «غمرة» و «غامر» گفته شده و بعد از آن به گرفتاری‌های شدید و جهل و نادانی فraigیر که انسان را در خود فرو می‌برد اطلاق شده است و «غمرات الموت» به معنای شداید حالت مرگ است.

تلاش‌هایی دیگر در مسیر حق. بعضی از مراحل آن شایسته مجاهدان واقعی نیست؛ شایسته آنها این است که آخرین مرحله‌ای را که در توان دارند در این راه به کار گیرند و جمله «**جَاهِدٌ فِي اللّٰهِ حَقًّا جِهَادٍ**» اشاره به همین معناست.

اما جمله «**وَلَا تَأْخُذُكَ فِي اللّٰهِ لَوْمَةً لَا إِيمَٰنَ**» اشاره به این است که گاهی افراد آلوده، اطراف انسان‌های مجاهد و مبارز را می‌گیرند و با ملامت و سرزنش می‌خواهند سدی بر سر راه آنها ایجاد کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: هرگز این سرزنش‌ها مانع راه تو نشود؛ هنگامی که راه را تشخیص دادی با توکل بر خدا و عزم راسخ و بدون اعتنا به سرزنش سرزنش گران به پیش تاز.

از آنجاکه در راه حق مشکلات فراوانی وجود دارد و حق‌جویان بدون پیکار با آنها، راه به جایی نمی‌برند، امام علیه السلام این مشکلات را به امواج خروشان دریا تشبيه کرده و دستور می‌دهد برای به دست آوردن گوهر حق، در این امواج فرو شو تا به گوهر مطلوب برسی.

سخن امام علیه السلام در این جمله‌ها برگرفته از آیاتی از قرآن مجید است؛ در آیه ۷۸ سوره حج می‌خوانیم: «**وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقًّا جِهَادٍ**» و در آیه ۵۴ سوره مائدہ می‌خوانیم: «**يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَا إِيمَٰنَ**».

بسیاری از مفسران «حق جهاد» را به معنای اخلاص در نیت تفسیر کرده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که مفهوم آن منحصر به اخلاص نیت نیست، بلکه منظور این است که مشکل‌ترین مرحله جهاد، جهاد با نفس و کسب خلوص نیت است. امام علیه السلام در پایان این بخش دو اندیز مهم دیگر به فرزندش می‌دهد می‌فرماید: «در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فراگیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است»؛ (**وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَعَوْدَ نَفْسَكَ التَّصَبَّرْ**<sup>۱</sup>)

۱. «تصبر» از ریشه «صبر» به معنای خود را به شکیبایی و اداشتن و خویشتن داری کردن است و تفاوت آن با ←

عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ).

با توجه به اینکه «تفقه» از ریشه «فقه» به معنای فهم و درک است، منظور امام علیّ از جمله «وَتَفَقَّهَ فِي الدِّينِ» این است که حقایق دینی را اعم از اصول و فروع به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن، بلکه به عمق آنها آشنا شو.

جمله «عَوْدْ نَفْسَكَ ...» اشاره به این است که صبر و استقامت در مقابل مشکلات چیزی است که با تمرین به دست می‌آید. باید آنقدر تمرین کنی و خویشتن را عادت دهی تا خلق و خوی تو گردد.

فقره «نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این است که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبه‌روست. هرگاه انسان صبر و استقامت بر حق نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند به آن دست یابد. چیدن یک گل بدون تحمل نیش خار میسر نیست و برداشتن اندکی عسل از کندو غالباً با نیش زنبور همراه است. اگر استقامت در برابر مشکلات نباشد هیچ هدف مقدسی به انجام نمی‌رسد.

در اینجا سزاوار است به اشعار پرمعنایی که ابوالاسود سروده است توجه

کنیم:

تَعَوَّدْتُ مَسَّ الضَّرِّ حَتَّى الْفَتَهُ  
وَأَسْلَمْنِي طُولُ الْبَلَاءِ إِلَى الصَّبْرِ  
وَكَانَ قَدِيمًا قَدْ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي  
إِذَا أَنَا لَمْ أَقْبِلْ مِنَ الدَّهْرِ كُلَّ مَا  
مِنْ خُودِ رَا بِهِ دَرَدْ وَرَنجِهَا عَادَتْ دَادْ تَا بِهِ آنَ اَنْسَ گَرْفَتْمْ وَادَامْ مَشْكَلَاتْ  
مِرَا بِهِ صَبَرْ عَادَتْ دَادْ.

فزوونی رنج‌ها سینهٔ مرا برای تحمل رنج گشاده ساخت، هرچند در گذشته در

→ صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است اما تصریر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می‌کند.

برابر آن تنگی سینه احساس می‌کردم.  
 (من فکر می‌کنم) اگر من همه حوادث جهان را (از تلخ و شیرین نپذیرم،  
 پیوسته باید دنیا را سرزنش کنم.<sup>۱</sup>

## نکته‌ها

### ۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر

احتیاط در موارد مشکوک یکی از اصول مسلم مذهب ماست که در بعضی از  
 موارد واجب و گاه مستحب است.

ریشه احتیاط، حکم عقل است که در علم اصول به عنوان دفع ضرر محتمل  
 است که در وجوه آن به طور مطلق یا با بعضی قیود و شروط بحث است. عقل  
 حکم می‌کند که زیان‌های احتمالی را از خود دور کنیم. قابل توجه اینکه همین  
 مسأله در علم کلام و عقاید به عنوان پایه تحقیق در مسائل مذهبی و مبدأ و معاد  
 شناخته شده و تحقیق درباره وجود خدا و معرفة الله را بر همین اساس می‌گذارند  
 که ترک تحقیق احتمال ضررها عظیمی را در پی دارد. به همین دلیل عقل حکم  
 می‌کند که فرد به تحقیق بپردازد.

امام علیه السلام در تعبیری که در این فقره داشت این اصل را کاملاً مستدل ساخت و  
 بعد از آنکه به فرزندش دستور فرمود از مسیرهایی که خوف ضلالت در آن است  
 بپرهیزد، زیرا پرهیز در این گونه موارد بهتر از آن است که انسان گرفتار حوادث  
 هولناک و وحشتناک شود.

اصولاً احتیاط اگر به افراط نکشد در همه جا و همه چیز - خواه در امور  
 معنوی و یا امور مادی - کاری عاقلانه و منطقی است.

---

۱. معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۸ به نقل شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۸۱.

## ۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی

جمله «وَعَوْذْ نَفْسَكَ التَّصْبِرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ» اشاره به یک اصل مهم اخلاقی است و آن اینکه انسان‌هایی که تربیت اخلاقی نشده‌اند در آغاز کار پذیرش اصول اخلاق برای آنها آسان نیست و باید آن را بر نفس خود تحمیل کنند و پیوسته تکرار نمایند. این فعل مکرر سبب می‌شود که آن امر اخلاقی به صورت عادت در آید و ادامه این عادت سبب می‌شود که به صورت ملکه نفسانی ظاهر گردد؛ یعنی تدریجاً در درون عمق جان انسان نفوذ کند و روح را به رنگ خود در آورد.

حدیث «الْخَيْرُ عَادَةٌ» و حدیث «الْعَادَةُ طَبْعُ ثَانٍ» که در غرر الحکم در لابه‌لای کلام امیر مؤمنان علی علیہ السلام آمده، اشاره به همین معناست.

تفاوت تصبر با صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است؛ اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادر می‌کند. اصولاً بسیاری از فضایل اخلاقی است که جز با ریاضت نفس و عادت دادن خویش حاصل نمی‌گردد و از آنجاکه صبر (استقامت در برابر مشکلات) خمیرمایه تمام پیروزی‌هاست و طبق بعضی از روایات صبر نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن، باید به هر قیمتی است آن را به دست آورد و به گفته شاعر:

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| صبر را با حق قرین کرد ای فلان | آخر و العصر را آگه بخوان  |
| صد هزاران کیمیا حق آفرید      | کیمیایی همچو صبر آدم ندید |



## بخش ششم

وَالْجُنُونُ نَفْسَكَ فِي أَمْوَارِكَ كُلُّهَا إِلَى إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيرٍ،  
مَانِعٍ عَزِيزٍ. وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ، أَكْثِرِ  
الِاسْتِخَارَةَ، وَتَفَهْمَ وَصِيتَّيِ، وَلَا تَذَهَّبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَعَ  
وَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحْقُقُ تَعْلُمُهُ.

## ترجمه

در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده‌ای. به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد. وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری مگیر، زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نمی‌باشد سودی ندارد.

## شرح و تفسیر

### وصیتم را سرسری مگیر

امام علیله در این بخش از وصیت‌نامه (بخش ششم) پنج دستور مهم دیگر به فرزند دلبندش می‌دهد:

نخست توکل به خداست که می‌فرماید: «در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده‌ای»؛

(وَالْجِئْۚ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلُّهَا إِلَى إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ<sup>۲</sup> حَرِيزٍ<sup>۳</sup>، وَمَانِعٍ عَزِيزٍ).

توکل زاییده ایمان به توحید افعالی است هنگامی که انسان سرچشمه همه امور جهان را به دست خدا بداند و او را مسبب الاسباب بشمرد طبعاً در همه مشکلات به او پناه می‌برد و او را پناهگاه مطمئن خود می‌داند.

توکل به این معنا نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و تنها به امید لطف خدا بنشیند، بلکه به این است که تمام توان خود را به کار گیرد و در آنجا که به موانع و مشکلاتی برخورد می‌کند که حل آن بیرون از توان اوست دست به دامان لطف خدا می‌زند و با توکل بر او بر مشکلات چیره می‌شود.

آنگاه به مسئله اخلاص اشاره کرده می‌فرماید: «به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست»؛ (وَأَخْلَصْ فِي الْمَسَالَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بَيْدِهِ الْعَطَاءُ وَالْحِرْمَانُ).

اخلاص نیز از ثمرات ایمان به توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان بداند «لَا مُؤْثِرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» یقین پیدا می‌کند که عطا و حرمان به دست اوست. به هنگامی که به این امر ایمان پیدا کرد تنها به در خانه او می‌رود و با خلوص نیت هرچه می‌خواهد از او می‌خواهد. به همین دلیل در روایات وارد شده است که ریاکاران مشرکند؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كُلُّ رِيَاءٍ شَرُّ كُّ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریایی شرک است هر کس کاری برای مردم کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر کس

۱. «الْجِئْ» از ریشه «الْجَاء» از «لَجُوءَ» به معنای پناه بردن گرفته شده و «الْجَاء» به معنای به پناه فرستادن است.

۲. «كَهْفٍ» به معنای غار وسیع است و سپس به هرگونه پناهگاه اطلاق شده است.

۳. «حَرِيزٍ» به معنای حفظ کننده از ریشه «حَرَزٍ» بروزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده است.

عملی برای خدا انجام دهد پاداش او بر خداست».<sup>۱</sup>

این جمله در ضمن به این حقیقت نیز اشاره دارد که انسان خواسته‌های خود را باید فقط از خدا بخواهد نه از غیر خدا و اگر طبق عالم اسباب به سراغ غیر خدا می‌رود باز هم مؤثر واقعی را خدا می‌داند که اراده‌اش گاه به دست بندگانش تحقق می‌یابد و جمله «فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءُ وَالْحِرْمَانُ» نیز بیانگر همین حقیقت است. در سومین دستور می‌فرماید: «و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد»؛ (وَأَكْثِرُ الِاسْتِخَارَةِ).

استخاره دو معنا دارد: یکی استخاره‌ای است که امروز در میان مردم معمول و متعارف است، هرگاه مسأله‌ای بر انسان مشکل شده و با نیروی عقل خود و مشورت با اهل آن نتوانست آن را حل کند به سراغ مشورت با خدا می‌رود و استخاره نوعی مشورت با پروردگار است. معنای دوم استخاره این است که انسان در هر کاری که قدم می‌گذارد از خدا طلب خیر کند؛ یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند؛ در امر تجارت و زراعت و مانند آن تلاش کند ولی زبان حال و قال او أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ باشد؛ یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می‌خواهم. این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا اسْتَخَارَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ»؛ هیچ بندۀ با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی‌کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می‌سازد».<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه فرزندش نسبت به اندرزها و وصایای او اهتمام به خرج دهد می‌فرماید: «وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۳.

۲. بحار الانوار ج ۸۸، ص ۲۲۴، ح ۴.

مگیر»؛ (وَتَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذَهَّبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا<sup>۱</sup>).

سپس دلیلی برای آن ذکر می‌کند و علوم و دانش‌ها را ضمن آن، به سه بخش تقسیم می‌نماید و می‌فرماید: «زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که (زیان‌بار است) سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی‌بخشد»؛ (فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ، وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُتَّفَعَ بِعِلْمٍ لَا يَحْقُّ تَعْلُمُهُ).

دانش‌های مفید، علمی است که انسان را در مسیر قرب الى الله یاری می‌بخشد؛ خواه در زمینه اعتقادات باشد یا عبادات و اخلاق و...، دنیای او را به صورت آبرومند تأمین می‌کند و از فقری که مایه کفر و روسیاهی است رهایی می‌بخشد.

علوم بیهوده دانش‌هایی است که نه خیر دنیا در آن است و نه خیر آخرت و گاه از آن برای سرگرمی و یا تفاخر استفاده می‌شود؛ شبیه آنچه در حدیث معروف وارد شده که پیغمبر اکرم علیه السلام مردی را در مسجد دید که گروهی اطراف او را گرفته‌اند فرمود: این چیست؟ عرض کردند: این مرد علامه است (و دانش فراوان دارد) پیامبر علیه السلام فرمود: علامه چیست؟ عرض کردند: این شخص آگاه‌ترین فرد به نسب‌های عرب و حوادث ایام جاهلیت و اشعار آنهاست. پیغمبر اکرم علیه السلام فرمود: «ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ؛ این علمی است که هر کس آن را نداند زیانی نمی‌کند و آن کس که آن را بداند سودی نمی‌برد» سپس افزو: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةُ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيَضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ

۱. «صفح» در اصل به معنای جانب و روی هر چیزی است و معنای مصدری آن روی گردانیدن و صرف نظر کردن است و از آنجاکه صرف نظر کردن گاه به علت عفو و گاه به سبب قهر است، این واژه در هردو معنا به کار می‌رود. در ضمن باید توجه داشت که فاعل تذهب، وصیت است و معنای جمله این است که وصیت من به سبب روی گرداندن و بی‌اعتنایی از خاطر تو نرود و معادل آن در فارسی این است که وصیت مرا سرسی مگیر. در بعضی از نسخ به جای «عنک» عنها آمده در این صورت فاعل تذهب مخاطب یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام است.

وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ علم تنها در سه چیز است: نشانه‌های روشن (در مسائل مربوط به خدا شناسی و مبدأ و معاد) و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت‌ها و مستحبات و غیر آن اضافی است».<sup>۱</sup> البته علوم و دانش‌هایی که به عمران و آبادی دنیای مردم کمک می‌کند و آنها را از فقر و بیماری و مشکلات دیگر رهایی می‌بخشد نیز از علوم مفیدند، زیرا در واقع مقدمه‌ای برای آن سه گروه از علوم نافعند.

قسم سوم از علوم، علوم زیان‌بار است؛ مانند علم سحر و شعبده و علوم مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدر. در دنیای امروز ما، این علوم فراوان‌تر از گذشته است؛ علومی که تهیّه وسائل کشتار جمعی را به بشر می‌آموزد مانند بمب اتم، سلاح‌های مرگبار شیمیایی و امثال آن این گونه علوم آموختن و فراغرفتنش از نظر اسلام حرام است، چرا که به عنوان مقدمه حرام محسوب می‌شود.

## نکته

### علوم نافع و غیر نافع

شک نیست که علم و دانش نور و روشنایی است؛ ولی در عین حال چنین نیست که همه علوم مطلوب و مفید باشد. همان‌گونه که در وصیت‌نامه بالا آمده است، امام علیؑ علوم را به سه گونه تقسیم می‌کند:

علومی که برای زندگی انسان‌ها نافع است، گاه جنبه معنوی دارد؛ مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاه جنبه مادی دارد؛ مانند تمام علومی که برای زندگی مادی انسان‌ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱.

دافاعی، صنایع سبک و سنگین و... . و می‌دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده؛ یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود تا همه نیازهای مادی جامعه اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد، وجوب عینی پیدا می‌کند.

مسلمانان در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بماند، بلکه باید پرچم‌دار علم باشند همان‌گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

اما علوم مضر و زیان‌بار، علومی است که نتیجه آن تخریب نظام اجتماعی و سلامت جامعه و برخورداری آن از پیشرفت و تکامل است مانند علوم مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی و تولید انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و امثال آن. قسم سوم علوم بیهوده است که نه فایده‌ای دارد نه زیانی که نمونه آن در بالا در شرح کلام امام علیه السلام بیان شد.

\* \* \*

## بخش هفتم

أَيْ بُنَىَ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهُنَا، بَادَرْتُ  
بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأَوْرَدْتُ خَصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ افْضِيَ  
إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ  
يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهُوَى وَفِتْنَ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّاغِبِ النَّفْوُرِ.  
وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا الْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ. فَبَادَرْتُكَ  
بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغلَ لُبُكَ، لِتَسْتَقِيلَ بِحَدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ  
كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَتْوِنَةً الظَّلَبِ،  
وَعُوفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَاتِيَهُ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا  
رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

## ترجمه

پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوايم به سستی گراييد، به (نوشتن) اين وصitem برای تو مبادرت ورزیدم و نکات برجسته‌اي را در وصitem وارد کردم مبادا اجمل فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بيان نکرده باشم و به همین دليل پيش از آنکه در رأي و فکرم نقصانی حاصل شود آنگونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پيش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنيا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سركش شوي به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم و از آنجاکه قلب جوان همچون زمین خالي است و هر بذری در آن پاشیده شود آن را می‌پذيرد، پيش از آنکه قلب سخت شود و فکرت به امور ديگر مشغول گردد (گفتني‌ها را گفتمن) همه اينها برای آن است که با تصميم

جدی به استقبال اموری بستابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی‌نیاز ساخته و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی، بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی‌آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد.

## شرح و تفسیر

### انگیزه من برای نوشتن این وصیت‌نامه

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش (هفتمین بخش) بار دیگر به انگیزه خود در بیان این وصیت‌نامه طولانی و مملو از اندرزهای نافع می‌پردازد؛ انگیزه‌ای که از دو بخش تشکیل می‌شود: بخشی از آن در وجود امام علیه السلام و بخشی از آن در وجود امام مجتبی علیه السلام و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می‌ترسم اجلم فرا بر سد به همین دلیل اقدام به این وصیت‌نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق. از این می‌ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت‌نامه مبادرت کردم.

نخست می‌فرماید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيُّ بُنَيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَرْدَادَ وَهُنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می‌دانیم سن مبارک امام علیه السلام در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقاوی‌ای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می‌رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم

است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آنگاه امام علی‌الله‌ای به توضیح بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید: «و نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم مباداً اجمل فرا رسید در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم»؛ (وَأَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجْلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّاغِبِ النَّفُورِ<sup>۱</sup>).

امام علی‌الله‌ای در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبیش نه به عنوان فرزندی معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوز در برابر فرزندی که ممکن است در معرض تنباد و سوشهای نفس و فتنه‌های دنیا قرار بگیرد، به دو نکته راجع به خود و یک نکته درباره فرزندش اشاره می‌کند و می‌فرماید: از یک سو سن من بالا رفته و بیم فرا رسیدن اجل و از دست رفتن فرصت را دارم و از سوی دیگر همراه بالا رفتن سن همان‌گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می‌شود، فکر هم ممکن است به سستی گراید و از سوی سوم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری؛ و سوشهای شیطان، هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود باز فرصت پند و اندرز از دست می‌رود.

روی این جهات، من مبادرت به این وصیت و اندرزنامه کردم تا به نتیجه

۱. «افضی» از ریشه «افضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القا و تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می‌کند.

۲. «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری است که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان‌هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است.

مطلوب، قبل از فوت فرصت برسم.

جای تعجب است که ابن ابیالحدید در شرح جمله‌هایی که امام علیه السلام درباره خود بیان فرموده می‌گوید: «این جمله‌ها نشان می‌دهد، برخلاف عقیده شیعه که می‌گویند امام علیه السلام از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می‌شود نه رأی او فتور می‌پذیرد»، باطل است.<sup>۱</sup>

در حالی که تمام قراین - همان‌گونه که گفتیم - نشان می‌دهد امام علیه السلام، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزندی جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می‌دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابیالحدید سخن دیگر مولا علیه السلام را که در همین نهج‌البلاغه وارد شده توجه می‌کرد که می‌فرماید: «فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَ كُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ؛ از من سؤال کنید (آنچه را می‌خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می‌شود از من سؤال نمی‌کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم)». <sup>۲</sup>

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم هرچه می‌خواهید از من بپرسید، چرا که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاهترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابیالحدید این سخنان را در کنار هم می‌گذاشت هرگز چنین نمی‌گفت.

سپس امام علیه السلام به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می‌گوید: (به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۶ ص ۶۶.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۳.

است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد»؛ (وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثٍ كَالْأَرْضِ  
الْخَالِيَةِ مَا أَقْيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ).

این امر بارها به تجربه رسیده و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «الْعِلْمُ فِي الصَّغِيرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می‌شود همچون نقشی است که بر سنگ بزنند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده‌اند که) وَالْتَّعْلُمُ فِي الْكِبَرِ كَالْخَطُّ عَلَى الْمَاءِ؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زنند (نقشی است گذرا و ناپایدار)».

آن‌گاه دو دلیل دیگر بر آن می‌افزاید و می‌فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد»؛ (فَبَادِرْ تُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغِلَ لُبُكَ).

در واقع امام علی‌آل‌ابی‌طالب‌علی‌الله‌برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم الودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنها برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام علی‌آل‌ابی‌طالب‌علی‌الله‌می‌افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بستابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بسیار نیاز ساخته، و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی»؛ (لِنَسْتَقْبِلَ بِحِدْرَأَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَئُونَةَ الْطَّلَبِ، وَعُوْفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ).

۱. «بغية» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بغی» بروزن «نفی» گرفته شده که به گفته راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود به اهمیت استفاده از تجارب دیگران اشاره می‌کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را پذیرد از تجارب دیگران استفاده می‌کند و آنچه را آنها آزموده‌اند و نتیجه‌اش روشن شده در اختیار می‌گیرد بی‌آنکه هزینه‌ای برای آن بپردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل‌های آینده از نسل‌های گذشته از این نظر سعادتمندترند که تجرب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده‌اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می‌گیرند و تعبیرات امام علیه السلام «**كُفْيَتْ مَوْنَةَ الْطَّلَبِ وَعُوْفِيَتْ مِنْ عَلَاجِ التَّجْرِيَةِ**» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می‌فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی‌آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد»؛ (فَأَتَأْكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ). اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنها از آن بهره کامل می‌برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده‌اند و نیم دیگر را آیندگان می‌پیمایند و به اموری دست می‌یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

همان‌گونه که قبل از اشاره شد، سخنان امام علیه السلام در این وصیت‌نامه از موضوع امامت و مقام عصمت نیست، بلکه به عنوان فردی دنیا دیده و تجربه کرده و دل‌سوز که به فرزندش در برابر طوفان حوادث دنیا کمک می‌کند تا از تجربیاتش بهره گیرد و حتی گاه آنچه را او به تجربه نیافته، فرزندش آن را تکمیل کند و به نتایج بهتری برسد.

## نکته

### آثار تربیت در جوانی

تاریخ انبیا نشان می‌دهد جوانان نخستین گروهی بودند که به آنها ایمان می‌آوردن و از اهداف آنها دفاع می‌کردند. قرآن کرارا داستان نوح و ایمان آوردن جوانان را به او و ایراد بزرگ‌سالان ثروتمند را بیان کرده و نیز تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مؤمنان به پیغمبر اکرم ﷺ بیش از همه جوانان بودند.

روايات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می‌کند؛ امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش که برای دفاع از مکتب اهل بیت به بصره رفته بود و ناکام برگشت، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ بَرْ تُو بَادْ كَه بَه سَرَاغْ جَوَانَانْ بَرُویْ کَه آنها برای پذیرش هر امر خیری از همه سریع‌ترند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ قَرَا الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او عجین خواهد شد».<sup>۲</sup>

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقُوكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجَحَةُ؛ فرزندان خود را با احادیث (اهل بیت) آشنا سازید پیش از آنکه گروه منحرف مرجه (که اعتقادی به خلافت بلا فصل علی علیه السلام نداشتند) از شما پیشی بگیرند».<sup>۳</sup>

در فصل بالا از وصیت‌نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز این مطلب به خوبی بیان شده است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا از یک سو قلب جوانان پاک و خالی از آلودگی به تعصباتی کور و لجاجت و عقاید باطله است، به همین دلیل همانند زمینی

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۴.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۷، ح ۵.

است که خالی از هرگونه گیاه و علف‌های هرزه مزاحم باشد و هر بذری در آن افشارنده شود به سرعت آن را می‌پذیرد.

از سوی دیگر، تعلقات دنیوی و مادی، او را به خود مشغول نداشته است تا پذیرش او نسبت به حق ضعیف شود.

از سوی سوم تعلیمات انبیا و احکام دین خدا با منافع نامشروع بسیاری از بزرگسالان در تضاد است و آنها حاضر نیستند به آسانی دست از منافع خود بردارند در حالی که جوانان گرفتار چنین منافعی نیستند.

یک از شعرای عرب می‌گوید:

قَدْ يَنْفُعُ الْأَدَبُ الْأَخْدَاثُ فِي مُهَلٍ  
وَلَيْسَ يَنْفُعُ بَعْدَ الْكِبَرِ الْأَدَبُ  
إِنَّ الْقُصُونَ إِذَا قَوَّمْتَهَا الْخَشْبُ  
وَلَكِنْ تَلَيْنَ إِذَا قَوَّمْتَهَا الْخَشْبُ

تربيت نسبت به جوانان در مدت کوتاهی فایده می‌بخشد ولی بعد از بزرگسالی اثری ندارد.

شاخه‌های تر و نازک را به راحتی می‌توان صاف و مستقیم کرد ولی هنگامی که به صورت چوب‌های سختی در آمد قابل تغییر نیست.

و به گفتہ سعدی:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| آن که در خُردیش ادب نکند  | در بزرگی فلاخ از او برخاست |
| چوب ترا چنان که خواهی پیچ | نشود خشک جز به آتش راست    |

## بخش هشتم

أَيْ بُنَىَ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمْرٌ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ،  
فَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّىٰ عُذْتُ كَاحِدِهِمْ؛ بَلْ كَانَيْ بِمَا  
أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أَمْوَاهِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ  
كَدْرِهِ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ، وَتَوَحَّيْتُ لَكَ  
جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدُ  
الشَّفِيقُ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدِبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ  
الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَالِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ.

## ترجمه

پسرم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکنید و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموzes‌ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده ام (من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم آنگاه از میان تمام آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبایی) آنها زیباییش را برای تو انتخاب نمودم و مجھولاتش را از تو دور داشتم و همان گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی.

## شرح و تفسیر

### سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران

امام علیه السلام در آغاز این بخش از وصیت‌نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن اهمیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: (کاخ‌های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت‌های به جا مانده و...) باقی است می‌فرماید: «پسرم گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش‌ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده‌ام»؛ (أَيُّ بُنَيَّ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمْرٌ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثارِهِمْ؛ حَتَّى عُدْتُ كَاحِدِهِمْ، بَلْ كَانَ يِبْمَا انتَهَى إِلَيَّ مِنْ أَمْوَارِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقیق کند و در اخبار عبرت‌انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت‌بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا می‌کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آنگاه امام علیه السلام می‌افزاید: «(من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده‌اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبایش را برای تو انتخاب نمودم و مجھولاتش را از تو دور داشتم»؛

(فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرِّهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلٌّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ<sup>۱</sup>  
وَتَوَحِّيَتُ<sup>۲</sup> لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ).

اشاره به اينکه مطالعه آثار پيشينيان و سير و سياحت در آثار آنها به تنهايی کافى نیست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزينش کند و ناخالصی‌ها را به دور افکند و من زحمت اين کار را نيز برای تو کشيده‌ام.

امام عثیله در پايان اين بخش از وصیت‌نامه انگیزه خود را بر بیان اين وصیت‌نامه به اين صورت بیان می‌کند که می‌فرماید: «و همان‌گونه که پدری مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد، من نيز صلاح دیدم که تو را به اين وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چراکه عمر تو رو به پيش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی»؛ (وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدِبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ<sup>۳</sup> الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةً).

اشاره به اينکه اگر من زحمت گرداوری تجارب پيشينيان و آموزه‌های تاريخ را برای تو کشيدم و همه آنها را در اين اندرز‌نامه‌ام خلاصه کردم، به دو دليل است نخست اينکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و ديگر اينکه تو هم جوان هستي و در آغاز عمر و نيتی پاک و قلبی صاف داري. اين دو

۱. «نخيل» از ريشه «نخل» در اصل به معنای غربال کردن آرد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخيل» به هر شيء تصفیه شده اطلاق شده است. در عبارت بالا منظور امام این است که من از تاريخ پيشينيان، مصافی آن را برای تو برگزیدم و بخش‌های تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخيل» به اين معنای که جنبه وصفی دارد غیر از «نخيل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست.

۲. «توخيت» از ريشه «وْحْيٌ» بر وزن «نفی» به معنای قصد چيزی کردن گرفته شده و «توخي» در اينجا به معنای برگزیدن و انتخاب کرده به کار رفته است.

۳. «مقتبَل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چيز از ريشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدانمودن به چيزی گرفته شده است.

دست به دست هم داده و این زحمت را برای من آسان نموده است.

در واقع امام علیه السلام با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می‌آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس‌ها و عبرت‌هاست و نمونه‌های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می‌دهد، کمک بگیرند.

## نکته‌ها

### ۱. مجموعه پر از اسراری به نام تاریخ

از آن روز که خط اختراع شد و بشر توانست آثار خود را به وسیله آن به یادگار بگذارد، تاریخ بشر آغاز گردید و تجربیات اقوام پیشین به عنوان میراث گرانبهایی برای اقوام آینده به دل تاریخ سپرده شد. عوامل پیروزی‌ها و اسباب شکست‌ها و ناپایداری قدرت‌ها و تلخ و شیرین‌های بسیاری دیگر در دل آن ثبت شد به گونه‌ای که افراد آگاه می‌توانند مسیر زندگی فردی و اجتماعی خود را در آینه تاریخ ببینند و بی آنکه نیاز به تجربه جدیدی داشته باشند از تجارب دیگران استفاده کنند.

به همین دلیل در قرآن مجید بخش مهمی از آیات، بیانگر تاریخ عبرت‌آموز پیشینیان است و با صراحة می‌گوید: «**لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَئِكَ الْأَلْبَابِ**»؛<sup>۱</sup> به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

قرآن در مورد بعضی از بخش‌های تاریخی که درس‌های عبرت بیشتری را در خود نهفته دارد، نام **أَحْسَنُ الْقِصَصِ** را برگزیده و می‌گوید: «**نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ**»؛ ما بهترین سرگذشت‌ها را به وسیله

این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می‌دهیم».<sup>۱</sup> گاهی نیز مخاطبان خود را به سیر در زمین و مطالعه آثاری که از گذشتگان باقی مانده و تاریخ تکوینی آنها را تشکیل می‌دهد، دعوت می‌کند و می‌گوید: «**قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ**». <sup>۲</sup> امام علی<sup>علیه السلام</sup> در این وصیت‌نامه به نکته مهمی درباره تاریخ اشاره کرده است و آن اینکه مطالعه دقیق تاریخ پیشینیان، عمر جاودان به انسان می‌بخشد و به این می‌ماند که انسان از روز آغاز خلقت آدم<sup>علیه السلام</sup> تا امروز همراه همه اقوام و جمیعت‌ها بوده و نتیجه تجارت آنها را برای خود ذخیره کرده باشد و به راستی چه فرصت گرانبهایی است که انسان با هزینه بسیار کم، متعای این چنین بزر دست آورد.

البته تاریخ کاستی‌های مهمی دارد و این بر اثر اعمال نفوذ جباران پیشین در تحریف حقایق تاریخ به نفع خویشن است که این آینه را در موارد بسیاری تیره و تار ساخته‌اند و با تطمیع و تهدید تاریخ نگاران، آنها را وادار به این کار کرده‌اند که نمونه آشکار آن بنی‌امیه و تاریخ ننگین آنهاست.

ولی محققان آگاه، با دقت در قرائتی که در گوشه و کنار حوادث تاریخی است غالباً می‌توانند سره را از ناسره بشناسند و حق را از باطل جدا سازند و از آنجا که دروغگویان حافظه ندارند و غالباً گرفتار ضد و نقیض می‌شوند از آن ضد و نقیض‌ها، آب را از سراب تشخیص دهنند.

ای کاش قدرتمندان امروز گاه و بی‌گاه سری به تاریخ می‌زدند و حد اقل شاهنامه‌ها را می‌خوانند و سرنوشت آینده خود را در این آینه می‌دیدند و دست از ظلم و ستم و تبهکاری بر می‌داشتنند.

۱. یوسف، آیه ۳.

۲. روم، آیه ۴۲.

## ۲. چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان

از تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از نامه استفاده می‌شود که دسترسی امام علیه السلام به تاریخ عبرت‌انگیز پیشینیان از سه راه بوده است: نخست از طریق نگاه کردن در اعمال آنها؛ که ممکن است اشاره به کارهایی باشد که سینه به سینه، نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. دوم. از طریق تفکر در اخبارشان که در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ سوم. از طریق سیر در آثار آنان؛ یعنی کاخ‌های متروک، قصرهای خاموش، ویرانه‌های شهرها، قبرهای مندرس و مانند آن؛ که با زبان بی‌زبانی حقایق مربوط به نسل‌های پیشین را بیان می‌دارند و در عین خاموشی صد زبان دارند و همواره عارفان آگاه و شاعران با خبر از زبان آنها مطالب زیادی برای ما نقل کرده و می‌کنند.

راه چهارمی نیز امام برای آگاهی از تاریخ پیشینیان داشته و آن علم و دانشی است که از طریق وحی بر پیامبر ﷺ نازل شده و پیامبر ﷺ به بزرترین شاگرد و وصیّش علی علیه السلام منتقل ساخته است.

از آنجاکه غیر از منبع اخیر، خطاهای، ناصافی‌ها و ناخالصی‌ها در اخبار رسوخ کرده، امام می‌فرماید: «من با فکر خدادادی خالص آن را از ناخالص جدا ساخته‌ام و صحیح را از سقیم پرداخته‌ام و نتیجه آن را در اختیار تو (فرزنده دلبندش امام حسن علیه السلام) که مخاطب مستقیم آن حضرت در این نامه است و تمام پیروانش که مخاطب غیر مستقیم آن حضرتند) گذاشته‌ام.

## بخش نهم

وَأَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ،  
وَحَالَاتِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أَجَاؤُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ. ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا  
اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَأَرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ أَحْكَامُ  
ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيَهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَى أَمْرٍ لَا آمَنْتُ عَلَيْكَ  
بِهِ الْهَلْكَةَ، وَرَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ، وَأَنْ يَهْدِيَكَ لِقَصْدِكَ فَعَاهَدْتُ  
إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

## ترجمه

و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیر و اصول و احکامش و حلال و حرام آن، به تو تعليم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف کرده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد لذا روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب‌تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم. امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راهی که در خور توست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم.

## شرح و تفسیر

گرچه این بخش از کلام امام علیه السلام (بخش نهم) عطف بر جمله‌ای است که در

بخش قبل آمد، جمله (آن یکونَ ذلِك) و از این نظر می‌بایست یک بخش منظور شود؛ ولی چون امام علیه السلام در اینجا بر مسائل مربوط به قرآن و تعلیمات کتاب الله تکیه کرده، آن را به صورت بخش مستقلی قرار دادیم می‌فرماید: «و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و اصول و احکامش و حلال و حرام آن به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم»؛ (وَأَنْ أَبْتَدِئُكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعَ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَحَالَاتِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أُجَارِيُّ ذلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ).

شک نیست که عالی ترین تعلیمات اسلام از عقاید و احکام و اخلاق، در قرآن است و سنت پیغمبر و معصومان علیهم السلام شرحی است بر فروع و مسائل مربوط به آن، لذا امام علیه السلام به هنگام تربیت فرزندش از قرآن شروع می‌کند و به همه مسلمانان تعلیم می‌دهد که آموزش فرزندان را از قرآن آغاز کنند تا گرفتار و سوشهای شیاطین جن و انس نشوند.

منظور از «تأویل» در اینجا تفسیر قرآن است، زیرا در قرآن مطالبی است که گاه به اجمال بیان شده و در اینجا توضیح و تفسیر پیغمبر علیه السلام و امام علیه السلام و آگاهانی را که از قرائن حالیه و مقامیه آگاهند، می‌طلبد و منظور از شرایع اسلام در اینجا عقاید اسلامی است به قرینه اینکه احکام بعد از آن ذکر شده است، هرچند شرایع و شریعت به اصول و فروع هر دو اطلاق می‌شود و تعبیر به «حَالَةٍ وَحَرَامٍ» توضیحی است برای احکام، زیرا عمدۀ احکام مربوط به حلال و حرام

۱. «شرایع» جمع «شریعت» در اصل به معنای محلی است که از آنجا به کنار نهر می‌رسند، زیرا معمولاً سطح نهرها پایین‌تر از سطح زمین است، لذا برای دسترسی به آب، کناره نهر را می‌شکافند و به صورت شیبدار یا پله درست می‌کنند تا مردم به راحتی بتوانند دسترسی به آن پیدا کنند.

سپس این واژه به آنچه خداوند آن را مقرر دانسته و بیان فرموده اعم از عقاید و احکام و اخلاق، اطلاق شده است و ارتباط آن با معنای اصلی روشن است، زیرا ایمان و تقواو صلح و عدالت همچون آب حیات است که راه وصول به آن، شریعت الهی است.

است، هرچند احکام دیگری از قبیل مستحبات و مکروهات و احکام وضعیه نیز دارد.

جمله «لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هرگونه خطأ و اشتباه در قرآن می‌بینم، لذا تو را به سراغ راههای مشکوک در عقاید و احکام نمی‌فرستم، زیرا می‌دانیم در صدر اسلام بر اثر نفوذ افکار التقاطی بسیاری از مسلمانان جذب مذاهب باطل در اصول و فروع شدند؛ افکار التقاطی را چسبیدند و آیات قرآن را مطابق خواسته‌های خود تفسیر به رأی کردند و در احکام اسلام به سراغ قیاس و استحسان و اجتهادات ظنی که هیچ کدام پایهٔ محکمی نداشت رفتند و در مسائل فرعی گرفتار اشتباهات و بدعت‌هایی شدند و جمله‌های بعد از این جمله شاهد و گواه این معناست.

آنگاه امام علیؑ به نکتهٔ دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم، هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب‌تر از آن بود که تو را تسليم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم»؛ (ثُمَّ أَشْفَقْتُ<sup>۱</sup> أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي اتَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَبَّيِّهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَى أَمْرٍ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلْكَةَ).

۱. «شفقة» در این گونه موارد معمولاً مرادف با خوف شمرده می‌شود در حالی که به گفته بعضی از ادباء معنای اصلی آن توجه به چیزی است آمیخته به ترس یا به تعبیر دیگر خوف و ترسی است که با محبت و احترام و امید آمیخته باشد، زیرا در اصل از ریشه شفق که به معنای روشنایی روز آمیخته به تاریکی شب گرفته شده است. منتها هرگاه این واژه با «من» متعدد شود جنبه خوف در آن غلبه دارد (مانند عبارت بالا) و هرگاه با «فی» و «علی» متعدد شود، خوف در آن غلبه دارد. مثل اینکه انسان به دوستش بگوید: انا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ یعنی من از سرانجام کار تو بیمناکم.

چکیده کلام امام علیه السلام این است که من در این وصیت‌نامه خود به نفی آراء و عقاید باطله، با دلیل و برهان پرداختم گرچه طرح عقاید باطله و شباهات منحرفان خوشایند نیست؛ ولی ضرورت ایجاب می‌کند که آنها را طرح کنم و پاسخ آنها را روشن سازم، زیرا این کار بهتر از آن است که بر آن پرده‌پوشی کنم و یک روز تو گرفتار آن شوی و پاسخ آن را نداشته باشی.

این دغدغه‌ای است که همه معلمان و مربیان آگاه دارند که اگر شباهت گمراهن را مطرح نکنند بیم آن می‌رود که شخص مورد تربیت روزی گرفتار آن شود، بنابراین سعی می‌کنند آن شباهات را به صورت حدّاقل عنوان کنند و پاسخ قاطع آن را بگویند.

این جمله ممکن است ادامه گفتار امام علیه السلام راجع به قرآن مجید و اهمیت آن باشد و می‌خواهد بفرماید: من از قرآن دلایل بطلان این عقاید فاسد را به تو تعلیم می‌دهم تا گرفتار شباهات فاسدان و مفسدان نشوی.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مستقلی باشد؛ یعنی افزون بر اینکه لازم دیدم کتاب الله و تفسیر آن و احکام حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، لازم دیدم به کمک دلیل عقل، به نقد آرای باطله و عقاید فاسد، برخیزم و تو را از افتادن در دام منحرفان رهایی بخشم. تعبیر به «ثُمَّ أَشْفَقْتُ» با توجه به کلمه «ثُمَّ» که اشاره به مطلب تازه‌ای است، با تفسیر دوم مناسب‌تر است.

به گفته مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه خود، تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می‌کند که امام به عنوان امامت و امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان جانشین امام علیه السلام در اینجا مطرح نیست، بلکه به عنوان پدری دلسوز در برابر فرزندی نیازمند به تعلیم و تربیت، این سخنان را بیان فرموده، زیرا همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد امام حسن علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال از عمر مبارکش می‌گذشت. آیا امکان دارد که امام علیه السلام تا آن زمان به او

تعلیم قرآن نداده باشد و از آرای باطله او را آگاه نکرده باشد؟! امام حسن مجتبی علیه السلام نخست در آغوش پدر و سپس در کنار او همواره حضور داشت و افزون بر استماع خطبه‌های فصیح و بلیغ پدر از تعلیمات ویژه نیز برخوردار بود. امام علیه السلام در آخرین جمله این بخش، ابراز امیدواری می‌کند که وصایای او در فرزندش کاملاً مؤثر گردد می‌فرماید: «امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راه راستی که در خور توسّت هدایت کند، به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم»؛ (وَرَجُوتُ أَنْ يُوَفِّقَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ، أَنْ يَهْدِيَكَ لِقَصْدِكَ<sup>۲</sup>، فَعَاهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ).

از این تعبیر امام علیؑ «فَعِهْدُتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ» استفاده می‌شود که آنچه در این نُه بخش از وصیت‌نامه آمده در واقع جنبه مقدماتی داشته است و هدف این بوده که فرزند خود را کاملاً برای پذیرش و صایای اصلی که بعداً می‌آید آماده سازد که بدون آماده سازی، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.

三

۱. واژه «رشد» در فارسی امروز به معنای نمو اطلاق می‌شود؛ ولی در اصل لغت، به معنای راه یافتن به مقصد است و جمله «راشدًا مَهْدِيًّا» که دعای هنگام بدرقه است؛ یعنی به مقصودت بررسی و هدایت شوی.

۲. «قصد» گاه به معنای نیت می‌آید و گاه به معنای پیمودن راه راست و معتدل و خالی از افراط و تفریط است و «قصد السیل» به معنای حاده‌ای است که انسان را به مقصد ممکن ساند.



## بخش دهم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذُ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقَوِيُّ اللَّهِ الْإِقْتِصَارُ  
عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ،  
الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظَرُوا إِلَيْنُوسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ،  
وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفْكِرٌ، ثُمَّ رَدَهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، الْإِمْسَاكُ عَمَّا  
لَمْ يُكَلِّفُوا، فَإِنْ أَبْتَ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبِلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلَيَكُنْ طَلْبُكَ  
ذَلِكَ بِتَفَهُّمٍ وَتَعْلُمٍ، لَا بِتَوْرُطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلُقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدَا قَبْلَ نَظَرِكَ  
فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِاللهِ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ  
أَوْ لَجْتَكَ فِي شُبْهَةٍ، أَوْ أَسْلَمْتَكَ إِلَى ضَلَالَةٍ. فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ  
فَخَشَعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًا وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَرَّتُ  
لَكَ، وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ  
إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظَّلَمَاءَ. وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ  
وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ.

## ترجمه

پسرم! بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی،  
تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و  
حرکت در راهی که پدرانت در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندانت از  
آن راه رفته‌اند، زیرا همان‌گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره  
خود نظر کرده‌اند و آن‌گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می‌اندیشی آنها نیز  
می‌اندیشیدند (با این تفاوت که آنها تجارب خود را برای توبه یادگار گذاشته‌اند)

سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به جایی رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند. اگر روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقیقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شباهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوى و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شباهه‌ای افکند یا تسليم گمراهی کند بپرهیز.

هرگاه یقین کردی قلب و روحت صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقیقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری) و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است.

## شرح و تفسیر از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه اندیزه‌ای مهمی به فرزندش می‌دهد و

مقدم بر همه چیز او را به تقوای الهی و قناعت به فرایض و احکام روشن خداوند و پرهیز از گام نهادن در راه‌های مشکوک دعوت می‌کند می‌فرماید: «پسرم بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک‌جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدرانت در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندان‌ت از آن راه رفته‌اند»؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذُ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالإِقْتِصَارُ عَلَىٰ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالاَّخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ).

بی‌شک تقوای الهی مهم‌ترین وصیت همه اولیای خدادست و زاد و توشه قیامت و برگه ورود در بهشت و معیار امتیاز انسان‌ها بر یکدیگر است و به همین دلیل در همه خطبه‌های نماز جمعه به آن توصیه می‌شود و بر آن تأکید می‌ورزند. تقوا که همان حالت خداترسی درونی و مسئولیت پذیری واقعی است انسان را از هرگونه گناه باز می‌دارد.

جمله «وَالإِقْتِصَارُ عَلَىٰ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» به این معنا نیست که تنها به واجبات قناعت کن و از مستحبات و سنت بپرهیز، بلکه اشاره به نکته‌ای است که در ادامه سخن می‌آید و آن پرهیز از اموری است که در شریعت مسکوت مانده و کسی در برابر آن مسئولیت ندارد و یا دسترسی به آن میسر نیست؛ مانند معرفت به کنه ذات خداوند.

جمله «وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» اشاره به پیغمبر اکرم ﷺ و شخص علی علیہ السلام و عبدالطلب و حمزه و ابوطالب و جعفر علیهم السلام است.

آنگاه امام علی علیہ السلام به ذکر دلیل بر این مطلب پرداخته می‌فرماید: «زیرا همان‌گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره خود نظر کردہ‌اند و آن‌گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند (با این تفاوت که آنها

تجارب خویش را برای تو به یادگار گذاشتند) سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به آنجا رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند»؛ (فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظُرُوا إِلَّا نُفْسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ، وَفَكَرْ وَأَكَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَإِلَمْسَائِ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا).

این سخن نیز ناظر به آن است که در مسائل مربوط به دین، اموری است که باید دنبال شود و عدم آگاهی بر آنها عذر نیست، بلکه همه باید آن را فرا گیرند و اموری است که یا از تحت قدرت انسان بیرون است؛ مانند معرفت کنه ذات خداوند که هیچ پیامبر مرسلى هم نمی‌تواند به آن برسد و یا از اموری است که خداوند به لطف و کرمش بر بندگانش تخفیف داده و آنها را بدان مکلف نساخته است؛ ولی اگر اصرار بر آن کنند ممکن است تکلیف به آن داماشان را بگیرد؛ مانند آنچه در داستان بنی اسرائیل مربوط به ذبح گاو مخصوص آمده که اگر اصرار در سؤال از جزئیات آن نداشتند، هر گاوی را ذبح می‌کردند کافی بود ولی اصرار بیش از حد آنها سبب شد چندان او صاف مختلفی برای گاو مزبور ذکر شود که در دستیابی به آن دچار مشکل شوند.

نیز مانند آنچه درباره حج در روایتی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است که روزی خطبه‌ای خواند و درباره وجوب حج سخن گفت. شخصی به نام عکاشه و طبق روایتی سراقه گفت: ای رسول خدا! آیا همه سال واجب است؟ پیامبر علیه السلام سکوت کرد و جوابی نگفت و او دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد. رسول خدا علیه السلام ناراحت شد و فرمود: وای بر تو اگر بگوییم آری، هر سال بر شما واجب می‌شود و قدرت نخواهید داشت، بنابراین آنجاکه سکوت می‌کنم سکوت کنید، زیرا کسانی که پیش از شما بودند بر اثر کثیر سؤال گرفتار شدند، بنابراین هنگامی که شما را به چیزی امر کردم به آن اندازه که توانایی دارید انجام دهید.<sup>۱</sup>

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که خطبه‌ای ایراد فرمود و گفت: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَاضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْفُصُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُنْ عَنْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَكْلُفوْهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبِلُوهَا؛ خداوند حدود و مرزهایی (برای حلال و حرام) قرار داده از آن تجاوز نکنید و واجباتی را لازم شمرده از آن کم نگذارید و نسبت به اموری ساكت شده و این سکوت به خاطر نسیان نبوده، در برابر آن اصرار نکنید. این رحمت خدادست (و تخفیف الهی) برای شما پس آن را بپذیرید». <sup>۱</sup>

سپس در ادامه سخن می‌فرماید: «اگر (این پیشنهاد را نمی‌خواهی قبول کنی و) روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شباهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوى و برای توفيق، رغبت و ميل، نشان ده و از هرگونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شباهه‌ای افکند یا تسليم گمراهی کند بپرهیز؛ (فإِنْ أَبْتُ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلَيْكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُّمٍ وَتَعْلُمٍ، لَا بِتَوْرُطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلُقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالإِسْتِعَانَةِ بِالْأَهْلَكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِئَةٍ أَوْ لَجْنَتَكَ <sup>۲</sup> فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتَكَ إِلَى ضَلَالَةٍ).

عصاره کلام امام علیه السلام در اینجا این است که برای رسیدن به حق دو راه در پیش

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۲، ح ۶۱.

۲. «أَوْ لَجْنَتَكَ» از ریشه «ایلاچ» و از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن در مکان محدود گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود معنای متعددی پیدا می‌کند، بنابراین «أَوْ لَجَ» یعنی داخل کرد شخص یا چیزی را.

داری؛ یکی راه پیروی از پیشینیان صالح از خاندانت و استفاده از تجربیات بسیار سودمند آنها که راهی است نسبتاً آسان و بی خطر. راه دوم، راه اجتهاد شخصی است که خودت وارد میدان شوی و حق را از باطل بشناسی و پیمودن این راه چهار شرط دارد:

نخست اینکه در هر موضوعی نیک بیندیشی و دقت کنی و دیگر اینکه از فرو رفتن در شباهات یا تمسک جستن به تعصب یا خصومات بپرهیزی و سوم اینکه از خدای خود استعانت بجویی و از او بخواهی که تو را در پیمودن این راه کمک کند و چهارم اینکه از هر امر مشکوکی که ممکن است متنهی به ورود در شباهه‌ای شود یا تو را به گمراهی بکشاند بپرهیزی.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، نکته را روشن می‌کند که تنها سخنان سودمند و پربار و مؤثر من کافی نیست؛ آمادگی در وجود تو نیز از شرایط تأثیر محسوب می‌شود و به تعبیر دیگر همان گونه که فاعلیت فاعل شرط است، قابلیت قابل نیز لازم است، از این رو برای آماده ساختن قلب و جان فرزندش برای پذیرش این وصایا می‌فرماید:

«هر گاه یقین کردی قلب و روحت صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)؛ (فَإِنْ أَيْقَنتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًا وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَرَّتْ لَكَ).»

مسلم کسانی که قلبی تاریک و مملو از تعصب‌ها و هوا و هوس دارند و فکرشان چندین جا مشغول است؛ گاه در فکر حفظ مقامند و گاه در فکر جمع اموال و گاه به دنبال هوا و هوس‌های دیگر، نمی‌توانند از نصایح و اندرزهای

سودمند و بیدار کننده، هرچند گوینده اش امام علیہ السلام باشد بهره بگیرند. به همین دلیل آیات قرآن که در تأثیرش جای هیچ تردید نیست، گروهی را هدایت می کند و در گروهی از تیره دلان لجوج اثری ندارد و یا اثر معکوس دارد. در سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ می خوانیم: «وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةُ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَإِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبِّشُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَا تُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگری) می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شمارا افزون ساخت (به آنان بگو): اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند \* و اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

و به گفته شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شورهزار خس  
حضرت در ادامه این سخن می افزاید: «و اگر آنچه را در این زمینه دوست  
می داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر  
حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می نهی که همچون شتری که چشمانش  
ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می روی و در میان تاریکی ها غوطه ور  
می شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی تواند طالب دین  
باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است»؛ (وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا  
تُحِبْ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَأَعْلَمُ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ<sup>۱</sup>، وَتَتَوَرَّطُ<sup>۲</sup>

- 
۱. «عشوae» در اصل به معنای شتری است که چشم ضعیفی دارد و به همین دلیل مسیر خود را اشتباه و متمایل به چپ و راست می رود. سپس به هر انسانی که چنین باشد اطلاق شده است.
  ۲. «تَتَوَرَّط» از ریشه «تورط» بروزن «توکل» به معنای افتادن در جایی است که رهایی از آن مشکل یا غیر ممکن باشد.

**الظَّلَمَاءُ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ، وَإِلَّا مُسَاكٌ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ<sup>۱</sup>.**

امام علیه السلام بدین وسیله به فرزندش هشدار می‌دهد که برای نتیجه گرفتن از این وصیت‌نامه خود را آماده سازد، اراده و تصمیم جدی بگیرد و از آنچه مایه پراکندگی فکر و خیال اوست جداً بپرهیزد، دامن همت به کمر بزند و با گام‌های استوار وارد میدان شود و گوش دل را به سخنان امام علیه السلام بسپارد تا بتواند به سر منزل مقصود و سعادت مطلوب برسد. در غیر این صورت، بیهوده خود را خسته می‌کند و در این راه گام می‌نهد.

\* \* \*

---

۱. «أَمْثَل» از ریشه «مُثُول» بروزن «طَلَوْع» به معنای افضل و برتر است و جمع آن «أَمَاثِل» و «مُثُل» بروزن «كَتَب» است.

## بخش یازدهم

فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ  
الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي، وَأَنَّ  
الْدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقِرَ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النَّعْمَاءِ، وَالْإِبْلَاءِ،  
وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ، فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِّنْ ذَلِكَ  
فَاحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهَاتِكَ، فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا  
تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ!  
فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَ وَرَزَقَ وَسَوَّاكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ،  
وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ.

## ترجمه

پسرم! در فهم وصیتم دقت نما. بدان مالک مر همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است و دنیا پابرجا نمی ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت، گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کیفرهای دنیوی) و اگر درباره فهم این امور (و حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی دانی و فکرت در آن متغير و چشمت در آن خطای می کند؛ اما پس از مدتی آن را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی).

بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس.

## شرح و تفسیر

### همه چیز از سوی اوست

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه نخست به فرزندش دستور می‌دهد که در آنچه او می‌گوید دقت کند و فهم خود را به کار گیرد، می‌فرماید: «پسرم در فهم وصیتم دقت نما»؛ (فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي).

این جمله در واقع اشاره به اهمیت بحثی است که بعد از آن بیان فرموده، اهمیتی که در خود دقت فراوان است.

آنگاه به این حقیقت اشاره می‌کند که در این عالم هر چه هست از سوی خداست؛ حیات و مر ، صحت و بیماری، تلخ و شیرین، نعمت و ابتلا و ... همه آنها حکیمانه است و اگر نتوانستی به حکمت آنها پی ببری حمل بر بی‌اطلاعی خود کن و در برابر اراده حکیمانه خدا تسلیم باش. می‌فرماید:

«بدان مالک مر همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می‌میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می‌بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِيَ هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي).

این سخن اشاره به توحید افعالی است که در جهان بیش از یک مبدأ نیست: «لَا مُؤَثِّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» نه اینکه عالم دو مبدأ دارد، مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن؛ آن گونه که ثنویان و دوگانه پرستان می‌پنداشتند. اصولاً در خلقت خداوند شری وجود ندارد و هرچه هست خیر است و شر امری نسبی است. به

عنوان مثال: نیش عقرب و سیله‌ای دفاعی برای او در برابر دشمنانش هست. افزون بر آن که در سم و نیش حشرات دواهای شفابخشی وجود دارد و از این نظر خیر است و اگر کسی اشتباه کند و گرفتار نیش او شود، این شر بر اثر ناگاهی او به وجود آمده است.

آنگاه امام علیؑ به ناپایداری دنیا و آمیخته بودن تلخ و شیرین در آن اشاره کرده می‌فرماید: «و دنیا پابر جا نمی‌ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت و گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی‌دانی (از کیفرهای دنیوی)»؛ (وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقْرِرُ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النَّعْمَاءِ، وَالإِبْتَلَاءِ، وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ). آری این طبیعت دنیاست و موافق حکمت خداوند است، زیرا اگر انسان همیشه غرق نعمت باشد، در میان امواج غفلت غرق می‌شود و اگر همیشه مبتلا باشد، یأس و نومیدی همه وجودش را فرا می‌گیرد و از خدا دور می‌شود. خداوند حکیم این دو را به هم آمیخته تا انسان پیوسته بیدار باشد و به سوی او حرکت کند و دست به دامان لطفش بزند.

سپس از آنجا که گاهی افراد نادان به سبب بی‌اطلاعی از حکمت حوادث عالم، زبان به اعتراض می‌گشایند. امام علیؑ به فرزندش هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (وزبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی‌دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطای کند؛ اما پس از مدتی آن را می‌بینی (و از حکمت آن آگاه می‌شوی)»؛ (فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِّنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهَالتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقَتِ يَهُ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ، وَمَا أَكْثَرُ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَبَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضْلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبَصِّرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ).

اشاره به اینکه کسی می‌تواند زبان به اعتراض بگشاید که نسبت به همه چیز آگاه باشد و فلسفه تمام حوادث را بداند و آن را موافق حکمت نبیند در حالی که چنین نیست؛ معلومات انسان در برابر مجھولاتش همچون قطره در مقابل دریاست. در آغاز عمر چیزی نمی‌داند و تدریجاً نسبت به بعضی امور آگاه می‌شود و چه بسیار اموری که در آغاز از فلسفه آن بی‌خبر است؛ اما چیزی نمی‌گذرد که حکمت آن بر او آشکار می‌شود. آیا انسان با این علم محدود و با این تجربی که درباره جهل و علم خود دارد می‌تواند در مورد آنچه نمی‌داند لب به اعتراض باز کند؟!

امام علیه السلام در پایان این قسمت، فرزندش را دستور به تمسک به ظل عنایت و الطاف الهی و توجّه به ذات پاک او می‌دهد که در هر حال کلید نجات است، می‌فرماید: «بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش توران نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به سوی او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس»؛ (فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ، وَلْيُكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ).

این چهار دستور کوتاه و پر معنا به یقین ضامن سعادت هر انسانی است: اعتصام به ظل عنایت پروردگار و پرستش او و توجّه به ذات پاکش و ترس از مجازاتش.

در جمله «الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ» که برگرفته از این آیات قرآن مجید است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَرَ فَهَدَى \* وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى»<sup>۱</sup> نخست اشاره به آفرینش، سپس روزی و بعد تسویه و نظام بخشیدن به وجود انسان از نظر جسم و جان آمده است در حالی که می‌دانیم نخست خلقت است و بعد تسویه و سپس رزق و روزی؛ اما با توجّه به اینکه عطف به واو همیشه دلیل بر

ترتیب نیست مشکلی از این نظر در تفسیر عبارت پیدا نمی‌شود.

این احتمال نیز کاملاً پذیرفتی است که نظر امام علی‌الله‌ی‌بیهقی به دوران تکامل جنینی و رشد پس از تولد است؛ زیرا نطفه‌ای که در رحم مادر قرار می‌گیرد، از روزی الهمی که در رحم مادر برای او حواله شده پیوسته بهره می‌برد و به دنبال آن مراحل تکامل را یکی پس از دیگری سیر می‌کند حتی زمانی که متولد می‌شود و روزی او از خون به شیر مادر مبدل می‌گردد، باز هم مراحل تسویه و تکامل را تا مدت زیادی ادامه می‌دهد، بنابراین می‌توان گفت که روزی قبل از مراحل تکامل انسان شروع می‌شود.

## نکته

### مقایسه علم و جهل بشر

شک نیست انسان هنگام تولد چیزی را نمی‌داند، هرچند استعداد او برای فraigیری در حد بسیار بالایی است. قرآن مجید نیز بر این حقیقت ناطق است می‌گوید: **﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾**.<sup>۱</sup>

آنگاه انسان از سه طریق آموزش می‌بیند: ۱. از طریق تجربیاتی که پیوسته به صورت بازی و سرگرمی و... بدان مشغول است. ۲. از راه تعلیم و تربیت پدر و مادر و استاد. ۳. از طریق شکوفا شدن علوم فطری (فطرت توحید، حسن و قبح عقلی، امور وجودی و مانند آن) که دست قدرت خدا در نهاد او قرار داده است؛ ولی هرچه پیش‌تر می‌رود به وسعت مجھولات خود آشناتر می‌گردد.

فی المثل ستاره شناسان با اسباب ابتدایی که نگاه به آسمان می‌کنند، ستارگان محدودی را می‌بینند که وضع آنها برایشان مجھول است، وقتی ابزار پیشرفته‌تر می‌شود به کهکشان‌های عظیمی دست می‌یابند که هر کدام میلیون‌ها یا میلیاردها

۱. نحل، آیه ۷۸.

ستاره دارد. با کشف یک کهکشان دنیایی از مجھولات در مقابل آنها خودنمایی می‌کند و اگر روزی بتوانیم بعضی از ستاره‌های آنها را با دقت به وسیله تلسکوپ ببینیم، عالمی از مجھولات در مورد آن ستاره در مقابل ما آشکار می‌گردد. به این ترتیب هرچه در علم پیشرفت می‌کنیم سطح آگاهی ما بر دامنه جهلمان بیشتر خواهد شد و تا به جایی می‌رسیم که به گفته آن دانشمند معروف:

تا به جایی رسید دانش من  
که بدانم همی که نادانم

سری به قرآن می‌زنیم و آیاتی را که اشاره به علم خدا دارد بررسی می‌کنیم: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةً أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد». <sup>۱</sup>

به همین دلیل در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». <sup>۲</sup>  
انیشتین، دانشمند معروف می‌گوید: اگر تمام علوم بشر را از روز نخست تا به امروز که در کتابخانه‌ها جمع شده است در برابر مجھولات بشر بگذاریم، همانند یک صفحه از یک کتاب بسیار قطور است.

از اینجا نتیجه‌ای را که امام علیه السلام در عبارت بالا گرفته است به خوبی درک می‌کنیم که اگر ما در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و اسرار زندگی بشر سؤالات بدون جوابی پیدا کنیم باید حمل بر نادانی خود کنیم و زبان به انکار و اعتراض نگشاییم. این حکم عقل و منطق است.

\* \* \*

۱. لقمان، آیه ۲۷.

۲. اسراء، آیه ۸۵.

## بخش دوازدهم

وَاعْلَمْ يَا بُنْيَيْ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ ﷺ  
فَارْضِ بِهِ رَائِدًا، وَإِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا، فَإِنِّي لَمْ آلُكْ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي  
النَّظَرِ لِتَفْسِيْكٍ - وَإِنِ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

## ترجمه

پسرم! بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن. من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هرقدر برای آگاهی از صلاح و مصلحت خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام نخواهی رسید.

## شرح و تفسیر

### پیامبر اسلام ﷺ را راهنمای خود قرار ده

امام عثیله در این بخش از اندرزنامه خود خطاب به فرزند عزیزش به دو نکته مهم اشاره می کند: نخست اینکه پیغمبر اسلام ﷺ بهترین پیشوا و راهنماست و دیگر اینکه پدرش امیر مؤمنان از هیچ کوششی برای هدایت او فروگذار نکرده است، بنابراین باید بر پیروی از این دو پیشوا پا فشاری کرد.

می فرماید: «پسرم بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن»؛ (واعلمْ يَا

بُنَيَ أَنَّ أَحَدَ الْمِنْبَرِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَإِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا).

این تعبیر نشان می‌دهد که وحی آسمانی که بر پیغمبر اکرم علی‌الله السلام نازل شد سرآمد همهٔ وحی‌هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است. در آن اعصار مطابق استعداد انسان‌های همان زمان وحی آسمانی نازل می‌شد و در عصر خاتم انبیا آخرین پیام‌های خدا بر قلب مبارکش وحی شد.

مقایسهٔ قرآن مجید با تورات و انجیل کنونی (هرچند دست تحریف به آن راه یافته) شاهد گویای این تفاوت عظیم است؛ در مورد معرفة الله و دلایل توحید و صفات پروردگار، قرآن مجید مطالبی دارد که در هیچ یک از کتب آسمانی دیده نمی‌شود حتی عشري از اعشار آن هم وجود ندارد. در مورد مسائل مربوط به معاد که به گفته بعضی از محققان دو هزار آیه در قرآن از معاد و شاخ و بر آن سخن می‌گوید، آنقدر قرآن مطلب به میان آورده که فراتر از آن تصور نمی‌شود. در مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مسائل مربوط به حکومت و تاریخ پیشینیان، قرآن از هر نظر پربار است. به همین دلیل امام علیه السلام در گفتار بالا می‌فرماید: احدی مانند پیغمبر اسلام علی‌الله السلام وحی آسمانی را به صورت گسترده بیان نکرده است و همین دلیل انتخاب او به عنوان بهترین راهنمای و پیشواست.

باید توجه داشت که واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که او را برای جستجوی مرتع (و آب) برای چهارپایان می‌فرستند و هنگامی که آن را کشف کرد خبر می‌دهد سپس این معنا توسعه یافته و به کسانی که امور حیاتی را در اختیار انسان‌ها می‌گذارند اطلاق شده است.

۱. «رائد» از ریشهٔ «رود» بر وزن «عود» همان‌گونه که در متن گفته شده در اصل به معنای تلاش و کوشش برای یافتن آب و چراگاه است سپس به هرگونه تلاش برای انجام چیزی گفته شده است. مثل معروف «الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ قَوْمَهُ؛ کسی که به دنبال چراگاه می‌رود به قوم و قبیلهٔ خود دروغ نمی‌گوید»، ناظر به همین معناست و از آنجاکه پیغمبر اکرم علی‌الله السلام در جستجوی سعادت برای پیروان خویش بود، بر او «رائد» اطلاق شده است.

قائد نیز در اصل به معنای کسی است که مهار ناقه را در دست می‌گیرد و آن را در مسیر راهنمایی می‌کند. سپس به رهبران انسانی اطلاق شده است.

امام علی‌الله<sup>ع</sup> در ادامه سخن می‌افزاید: «من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکرم و تو هرقدر برای آگاهی از صلاح خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام نخواهی رسید»؛ (فَإِنِّي لَمْ أَلَّكَ<sup>۱</sup> نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنِّي أَجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ).

هدف امام علی‌الله<sup>ع</sup> از این سخن آن است که فرزندش را تشویق کند به دو دلیل نسبت به این نصائح کاملاً پایبند باشد یکی اینکه امام علی‌الله<sup>ع</sup> بر اثر دلسوزی و محبت فوق العاده به او چیزی را فروگذار نکرده و دیگر اینکه فرزندش تازه کار است و هرگز نمی‌تواند آنچه را امام علی‌الله<sup>ع</sup> می‌داند و می‌بیند، بداند و ببیند که گفته‌اند: آنچه را جوان در آیینه می‌بیند پیر در خشت خام آن بیند.

\* \* \*

---

۱. «آل» صیغه متكلم وحده، از ریشه «أَلُو» بر وزن «دُلُو» در اصل به معنای کوتاهی کردن است و جمله «لم آلك نصیحة» به این معناست که من در هیچ نصیحت و خیرخواهی درباره تو کوتاهی نکرم. قابل توجه اینکه این فعل لازم است و مفعول نمی‌گیرد، هرچند بعضی پنداشته‌اند که دو مفعول دارد: ضمیر خطاب در آلك مفعول اول و «نصیحة» مفعول دوم، در حالی که نصیحة تمییز است و ضمیر خطاب محدودی دارد و در اصل «لم آلُّ لَكَ» بوده است.



## بخش سیزدهم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَّا تَتَكَبَّرُ رُسُلُهُ، وَلَرَأْيَتَ آثَارَ مُلْكِهِ سُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُخَاصِّدُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يَرْزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَرْزُلْ. أَوْلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أُولَىَّ، وَآخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَايَةٍ. عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبِتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ. فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعُلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطْرِهِ، وَقَلَّةِ مَقْدِرَتِهِ، وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخَشِيشَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِخَيْرٍ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ.

## ترجمه

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌امندند و آثار ملک و قدرتش را می‌دیدی و افعال و صفاتش را می‌شناختی؛ ولی او خداوندی یگانه است همان‌گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است. هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی‌کند و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است بی‌آنکه آغازی داشته باشد و آخرين آنهاست بی‌آنکه پایانی برایش تصور شود. بزر تراز آن است که ربوبيتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد.

حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت. در راه اطاعتیش بکوش، از عقوبتش بر حذر باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

## شرح و تفسیر

### ایمان به یکتایی او

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به سراغ یکی از دلایل توحید می‌رود، همان توحیدی که پایه اصلی تمام دین و رکن رکین آن است؛ می‌فرماید: «پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دیدی و افعال و صفاتش را می‌شناختی»؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنْيَّيْ عَنْهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْنَاهُ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ).

امام علیه السلام در یک نگاه برای نفی شریک و همتا برای خداوند به سه امر استدلال می‌کند:

نخست اینکه اگر خدا شریک و همتایی می‌داشت حتماً حکیم بود و خداوند حکیم باید بندگان را از وجود خویش آگاه سازد و اوامر و نواهیش را توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می‌بینیم تمام انبیا بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده‌اند؛ آیات قرآن و متون کتب آسمانی گواه این مطلب است.

از سوی دیگر اگر پروردگار دیگری وجود داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطان او در جهان نمایان گردد در حالی که هر چه در این عالم بیشتر دقت می‌کنیم به وحدت آن آشناتر می‌شویم. جهان مجموعه واحدی است با قوانین یکسان که بر سر تا سر آن حکومت می‌کند و این وحدت که از ساختمان اتم‌ها گرفته تا کهکشان‌های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات خود ادامه می‌دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداد است.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به هفت وصف از صفات خداوند اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «ولی او خداوند یگانه است، همان‌گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است»؛ (وَلِكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ).

این وصف نتیجه استدلالی است که امام علیؑ قبلًاً بیان فرمود که اگر پروردگار و معبد دیگری بود، فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار ملک و سلطانش را در همه جا می‌دیدی و افعال و صفاتش را در جبین موجودات مشاهده می‌کردی و چون چنین نیست نتیجه می‌گیریم که او خداوندی است یکتا. اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتایی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجاکه او صادق است و کذب و دروغ که نتیجه نیاز و عجز و هوای پرستی است در ذات او راه ندارد، بنابراین می‌توانیم در این وصف و سایر صفاتش، بر دلیل سمعی؛ یعنی آیات و روایات قطعی تکیه کنیم.

در دو میں وصف می‌فرماید: «هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی‌کند»؛ (لَا يُضادُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ).

این همان توحید در حاکمیت است که یکی از شاخه‌های توحید افعالی است؛ مالک یکی است و حاکم یکی. دلیل آن هم روشن است، زیرا وقتی بپذیریم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی‌تواند باشد. آن هم خالقیت مستمر، چراکه می‌دانیم خلقتش دائمی است؛ یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می‌شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولّد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه‌اش قطع شود خاموش می‌گردد. آری او همه روز خالق است و همواره حاکم و مالک. آن‌گاه در بیان سومین و چهارمین وصف می‌افزاید: «و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است»؛ (وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ).

دلیل اینها روشن است، زیرا می‌دانیم او واجب الوجود است، واجب الوجود حقیقتی است که به تعبیر ساده، وجود او از ذاتش می‌جوشد، بنابراین چنین وجودی ازلی است و باید ابدی باشد. موجودی حادث است که وجودش از

خود او نبوده و از بیرون آمده؛ موجودی فانی می‌شود که وجودش از درون ذاتش نبوده و از خارج ذاتش به او رسیده باشد.

بنابراین پنجمین و ششمین وصف را هم می‌توان از اینجا نتیجه گرفت که می‌فرماید: «او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بی آنکه پایانی برایش تصور شود»؛ (أَوَّلُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوَّلَيَةً، وَآخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَايَةً).

این دو وصف نیز از لوازم ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست که آن هم نتیجه واجب الوجود بودن او است.

در هفتمین وصف که آخرین وصفی است که امام علیه السلام در اینجا بیان کرده و می‌فرماید: «بزر تراز آن است که ربویتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد»؛ (عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبِتَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ).

دلیل آن هم روشن است؛ ربویت او از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته اش در بر می‌گیرد، بنابراین چنین ربویت گسترده‌ای رانه با چشم می‌توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می‌گنجد، زیرا ربویتش نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجید.

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خداوند و یگانگی و ازلیت و ابدیت و احاطه ربویت او بر جمیع عالم، در ادامه سخن، فرزندش را مخاطب ساخته و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجّه می‌دهد می‌فرماید: «حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت»؛ (فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعُلْ كَمَا يَبْغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلُهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ<sup>۱</sup>، وَقِلَّةٌ مَقْدِرَتِهِ وَكَثْرَةٌ عَجْزِهِ، وَعَظِيمٌ حَاجَتِهِ إِلَى رَيْهِ).

۱. «خطر» در اینجا به معنای قدر و منزلت است.

چهار وصفی را که امام علیل است برای فرزندش بر شمرده او صافی است درباره همه انسانها؛ همه در پیشگاه خداوند کوچک‌اند و قدرتشان ناچیز و عجزشان فراوان و نیازشان به پروردگارشان زیاد. مشروط بر اینکه انسان، خویشن را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد که در این صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و گام در طریق طغیان نخواهد گذاشت. آری شناخت عظمت خدا و معرفت به کوچکی خویش در برابر او سرچشمۀ عبودیت و بندگی است و فراموشی آن سرآغاز طغیان و ظلم و بیدادگری است.

قرآن مجید می‌فرماید: «**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَإِنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**»؛ وهمچون کسانی نباشد که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد؛ آنها گناه‌کارانند.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیل راه را به فرزند دل‌بندش نشان می‌دهد که انجام اعمال شایسته چگونه است، می‌فرماید: «در راه اطاعت‌ش بکوش، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است»؛ (فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخُشْيَةِ مِنْ عَقْوَبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطَهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِخَيْرٍ، وَلَمْ يَنْهَاكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ).

امام علیل در اینجا عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است: اطاعت و فرمان، ترس از عقوبت و اشفاق از خشم او.

بدیهی است که خشیت و اشلاق در برابر عقوبت و خشم پروردگار، انگیزه طاعت است، بنابراین امام علیل نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه‌های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشلاق همان‌گونه که قبل اشاره شد در این است که خشیت به معنای خوف و ترس ولی شفقت و اشلاق ترس آمیخته با امید است، بنابراین ترس از عقوبت خداوند، همچون ترس از

حادثه و حشتناک ناامید کننده نیست، بلکه ترسی آمیخته با اميد به لطف و عطوفت و کرم پروردگار است.

جمله «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ...» اشاره به این است: گمان نبر اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جاه و جلال او می‌افزاید یا خداوند نیازی به آن دارد. به عکس تو نیازمند به آنی، زیرا تو را به نیکی‌هایی که مایه سعادت توست امر فرموده و از قبایح و زشتی‌هایی که تو را به بدختی و شقاوت می‌کشاند نهی کرده است. این جمله دلیل روشنی بر حسن و قبح عقلی است که متأسفانه جمیع از مسلمانان که از مكتب اهل بیت و تممسک به کتاب و عترت دور مانده‌اند با آن به مخالفت برخواسته‌اند و مسئله‌ای بدیهی عقلی را به سبب انگیزه‌های نادرست انکار کرده‌اند.

## نکته‌ها

### ۱. رابطه جهان‌بینی و ایدئولوژی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز، ضعف و ناتوانی انسان، نتیجه می‌گیرد که باید او را آنگونه که شایسته است عبادت کرد.

این بدان معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت‌ها دارد؛ یعنی قوانین، همیشه از دل حقایق بیرون می‌آید و باید ها و نباید ها زاییده هست ها و نیست هاست. به عبارت دیگر، به دلیل شناخت و واقعیت‌هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است، لزوم عبادت نیز استنباط می‌شود و این همان بحث مهمی است که می‌گویند بین ایدئولوژی و جهان‌بینی ارتباط هست یا نه. جهان‌بینی همان شناخت واقعیت‌هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان‌بینی متولد می‌شود.

از این رو شبھه کسانی که می‌گویند: احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با واقعیت‌ها که اموری تکوینی است ندارد، بی‌اساس است و امام علی<sup>ع</sup> در این بخش از نامه قلم سرخ بطلان بر آن می‌کشد، زیرا با جدایی این دو از یکدیگر، اعتبار احکام از میان می‌رود. حکم، زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می‌بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثبیت حکم می‌شود.

احکام تعبدی نیز از این قانون مستثنی نیستند و همه احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی‌اند، هرچند گاهی ما فلسفه آنها را ندانیم، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلا مرجع می‌شد. علمای شیعه همه بر این قول اتفاق دارند.

آیات قرآن و روایات نیز به این ارتباط تنگاتنگ میان احکام و واقعیت‌ها تصریح دارند.

در قرآن کریم در سوره مائدہ آمده است: «﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَعْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُّنْتَهُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید \* شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شمارا از یاد خدا و نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟»<sup>۱</sup> خداوند متعال در این آیات بعد از آنکه مواردی از پلیدی‌های واقعی؛ مانند شراب و قمار را بیان می‌کند و متذکر می‌شود که آنها از عمل شیطان هستند، به بیان حکم آن می‌پردازد و مؤمنان را از ارتکاب به آنها نهی می‌کند سپس بار دیگر در بیان واقعیت‌ها به رستگاری

انسان اشاره می‌کند و اینکه عمل شیطان در واقع دشمنی، کینه و دوری از ذکر خدا و ترک نماز است.

در مورد روزه نیز فرموده‌اند: «صُوْمُوا تَصْحُّوا؛ روزه بگیرید جسم شما سالم می‌شود»<sup>۱</sup> و در جای دیگر به بیان فلسفه روزه پرداخته می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۲</sup>.

در حقیقت تمام روایاتی نیز که در باب علل الشرایع وارد شده، دلیل روشنی بر این مدعاست.

## ۲. آغاز خلقت و دوام فیض

همان‌گونه که از تعبیرات گویای امام علیه السلام در این بخش از نامه روشن شد، ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی‌آنکه آغازی و سرانجام همه چیز است بی‌آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازلیت و ابدیت تعبیر می‌شود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا مخلوقات، حدوث زمانی دارند؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است، زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن‌گونه که آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»<sup>۳</sup> اگر چنین باشد مسئله دوام فیض زیر سؤال می‌رود و مفهومش این است که زمانی بوده که خداوند فیاض فیضی نبخشیده است در حالی که می‌دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ح ۴۶.

۲. بقره، آیه ۱۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

قدرت او بوده است نه اینکه واجب الوجود باشد، همانگونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن.

به تعبیر دیگر واژه «مع» در جمله «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه به وسیله او) چیزی وجود نداشته است.

\* \* \*



## بخش چهاردهم

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَاتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقالِهَا، وَأَنْبَاتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أَعِدَ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذُفُ عَلَيْهَا. إِنَّمَا مَثُلُّ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثْلٍ قَوْمٍ سَفَرُ نَبَّا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيدٌ، فَأَمْوَالٌ مَنْزِلًا خَصِيبًا وَجَنَابًا مَرِيعًا، فَاحْتَمَلُوا وَعْثَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، خُشُونَةَ السَّفَرِ، وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعْةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ، فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ الْمَا، وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرِمًا. وَلَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَبُوهُ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّهُمْ. وَمَثُلُّ مَنِ اغْتَرَ بِهَا كَمَثْلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ، فَنَبَّا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيدٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْظَعَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، يَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

## ترجمه

فرزندم! من تو را از دنيا و حالات آن و زوال و دگرگونيش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی. کسانی که دنيا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پرنعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را

(با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند. به همین دلیل آنها از هیچ‌یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاه‌اشان نزدیک و به محل آرامشان برساند.

(اما) کسانی که به دنیا مغورو شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند، نیست.

## شرح و تفسیر راهیان جهان دیگر دوگروهند

امام علیه السلام در این بخش از وصیّت‌نامه خود، موقعیت دنیا و آخرت را از دیدگاه خداجویان طالب آخرت و دنیاپرستان، ضمن دو مثال زیبا و گویا بیان می‌کند نخست می‌فرماید: «فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی»؛ (يَا عَبْيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَإِنْتِقالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أَعِدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأُمْثَالَ، لِتَعْتَبِرِ بِهَا، وَتَحْذُو عَلَيْهَا).

همیشه مثال‌ها نقش بسیار مهمی در فهم و درک مسائل پیچیده؛ اعم از مسائل عقلی و حسی دارد و از طریق آن می‌توان شنونده را به عمق مسائل رهنمون ساخت و او را برای انجام کارهای مفید و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌ها آماده کرد و

تشویق نمود.

قرآن مجید از مثال‌های زیبا و پرمعنا بسیار استفاده کرده و بخش مهمی از قرآن را مثل‌های قرآن تشکیل می‌دهد. در کلمات امام علیعَالله در نهج البلاغه نیز مثال‌های فراوان پرمعنایی دیده می‌شود که نهایت فصاحت و بلاغت در آن به کار گرفته شده است.

امام علیعَالله بعد از ذکر این مقدمه دو مثال می‌زند نخست می‌فرماید: «کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی‌آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلى پرنعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند»؛ (إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ<sup>۱</sup> الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمَ سَفَرٍ<sup>۲</sup> نَبَأَ بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيبٌ<sup>۳</sup>، فَأَمْوَاء٤ مَنْزِلًا خَصِيبًا<sup>۵</sup> وَجَنَابًا<sup>۶</sup> مَرِيعًا<sup>۷</sup>، فَاخْتَمَلُوا وَغْثَاء٨ الطَّرِيقِ، وَخُشُونَةَ السَّفَرِ،

۱. «خَبَر» این واژه فعل ماضی از ریشه «خُبْر» بروزن «قفل» به معنای آگاه شدن و گاه به معنای آزمودن برای آگاه شدن آمده است.

۲. «سَفَر» جمع مسافر است.

۳. «جَدِيب» به معنای خشک و بی‌آب و علف است و از ریشه «جَدَب» بروزن «جلب» گرفته شده است.

۴. «أَمْوَاء» از ریشه «ام» بروزن «غم» به معنای قصد کردن گرفته شده است.

۵. «خَصِيب» به معنای پر نعمت و پر آب و گیاه از ریشه «خَصْب» بروزن «جسم» به معنای فزونی نعمت گرفته شده است.

۶. «جَنَاب» به معنای ناحیه است.

۷. «مَرِيع» به معنای پر نعمت، از ریشه «مرع» بروزن «رأى» به معنای فزونی گرفته شده است و «أَرْضُ مَرِيعَةٌ» به معنای زمین حاصل خیز است.

۸. «وَغْثَاء» از ریشه «وَعْث» بروزن «درس» به معنای شن‌های نرمی است که پای انسان در آن فرمی‌رود و او را از راه رفتن باز می‌دارد و به زحمت می‌افکند. سپس بر هرگونه مشکلات اطلاق شده است، «وَغْثَاءُ الطَّرِيقِ» اشاره به مشکلات سفر است.

وَجُشُوبَةٌ الْمَطْعَمِ، لِيَا تُواسَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَارِهِمْ).

«به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامششان برساند»؛ (فَلَيَسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ الْمَاً وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَماً.  
وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِّمَّا قَرَبَهُمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِّنْ مَحَلِّتِهِمْ).

آری این طرز فکر مؤمنان صالح و خداجویان اطاعت‌کار است، زیرا آنها هرگز فریفته زرق و برق دنیا نمی‌شوند؛ دنیا را مجموعه‌ای از ناراحتی‌ها، درد و رنج‌ها، گرفتی‌ها، نزاع‌ها و کشمکش‌ها می‌بینند در حالی که ایمان به معاد و بهشت و نعمت‌هایش و اعتقاد به وعده‌های الهی به آنها اطمینان می‌دهد که در آنجا جز آرامش و آسایش و نعمت‌های مادی و معنوی و خالی بودن از هرگونه درد و رنج و از همه مهم‌تر رسیدن به قرب پروردگار چیزی نیست و همین امر سبب می‌شود که سختی‌های این سیر و سلوک را با جان و دل بپذیرند و هرگونه مشقتی را در این راه متحمل شوند و چون عزم کعبه دوست کرده‌اند، خارهای مغیلان در زیر پای آنها همچون حریر است و تلخی‌ها همچون شهد شیرین.

آنگاه امام علیه السلام به مثال دوم درباره دنیا پرستان بی‌ایمان پرداخته می‌فرماید: «(اما) کسانی که به دنیا مغور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند نیست»؛ (وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَ بِهَا كَمَثَلٍ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ حَصِيبٍ، فَنَبَأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيَسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا

۱. «جُشُوبَة» به معنای خشونت و ناگواری است.

أَفْطَعَ<sup>۱</sup> عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَىٰ مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ). آری؛ آنها می دانند که سرنوشتشان دوزخ با آن عذاب های مرگبار است و زندگی دنیا با همه مشکلاتش در برابر آن بسیار گواراست. به همین دلیل از مر ، بسیار می ترسند و از آینده خود بسیار در وحشتند، همان گونه که قرآن مجید درباره گروهی از دنیا پرستان بنی اسرائیل می گوید: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمًادَحْدُهُمْ لَوْ يُعَمِّرُ الْفَسَنَةٌ وَمَا هُوَ بِمُرَحْزِ حِجَّهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ و (آنان نه تنها آرزوی مر نمی کنند، بلکه) آنها را حريص ترین مردم - حتی حريص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود، در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

نیز به همین دلیل در روایت معروفی از رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> آمده است: «أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مر پلی است برای این گروه (مؤمنان) به سوی بهشت شان و پلی است برای آن گروه (کافران) به سوی دوزخ شان».<sup>۳</sup>

به همین دلیل در روایتی از امام حسن مجتبی <sup>علیه السلام</sup> آمده است که کسی از محضرش پرسید: «مَا بَالَّا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟؛ چرا از مر بیزاریم و از آن خوشمان نمی آید؟». در پاسخ فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَعَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرُهُونَ النُّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرِ إِلَى الْخَرَابِ؛ زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته اید و دنیا یتان را آباد، از این رو شما کراحت دارید که از آبادی به سوی ویرانی روید».<sup>۴</sup>

۱. «أَفْطَعَ» به معنای ناپسندتر، از ریشه «فَطَاعَت» به معنای شنیع و ناپسند بودن گرفته شده است.

۲. بقره، آیه ۹۶.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۴. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.



## بخش پانزدهم

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَأَكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقِبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقِبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

## ترجمه

پسرم! خویشن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی. به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی. آنچه را که نمی دانی مگو، اگر چه آنچه می دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو.

## شرح و تفسیر

### یکسان نگری منافع خویش و دیگران

امام عثیله در این فقره از وصیت نامه پر بارش نخست به یکی از مهم ترین اصول اخلاق انسانی اشاره کرده می فرماید: «پسرم خویشن را معیار و مقیاس قضاوت

میان خود و دیگران قرار ده»؛ (یا بَنَیَ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ). ترازوهای سنتی معمولاً دارای دو کفه بود و وزن کردن صحیح با آن در صورتی حاصل می شد که دو کفه دقیقاً در برابر هم قرار گیرد. این سخن اشاره به آن است که باید هرچه برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چیزی را که برای خود روانمی داری برای دیگران هم روا مداری تا دو کفه ترازو در برابر هم قرار گیرد.

آنگاه به شرح این اصل مهم اخلاقی پرداخته و در هفت جمله، جنبه های مختلف آن را بیان می کند:

در جمله اول و دوم می فرماید: «برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی»؛ (فَأَحَبُّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَأَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا).

در بخش سوم می فرماید: «به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود»؛ (وَلَا تَظِلْمِ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ).

در فقره چهارم می افزاید: «به دیگران نیکی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود»؛ (وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ).

در جمله پنجم می فرماید: «آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار»؛ (وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

در قسمت ششم می افزاید: «و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی»؛ (وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ).

سرانجام در هفتمین دستور می فرماید: «آنچه را که نمی دانی مگو اگر چه آنچه می دانی اندک باشد و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو»؛ (وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ).

اشاره به اینکه همان گونه که دوست نداری مردم از تو غیبت کنند یا به تو

تهمت زند یا با القاب زشت و ناپسند تو را یاد کنند یا سخنان دیگری که اسباب آزردگی خاطرت شود نگویند، تو نیز غیبت دیگران مکن و به کسی تهمت نزن و القاب زشت بر کسی مگذار و با سخنان نیش دار خاطر دیگران را آزرده مکن. به راستی اگر این اصل مهم اخلاقی با شاخ و بر های هفتگانه‌ای که امام علی<sup>علی‌الله</sup> برای آن شمرده در هر جامعه‌ای پیاده شود، صلح و صفا و امنیت بر آن سایه می‌افکند و نزاع‌ها و کشمکش‌ها و پرونده‌های قضایی به حدّاقل می‌رسد. محبت و صمیمیت در آن موج می‌زند و تعاون و همکاری به حد اعلی می‌رسد، زیرا همه مشکلات اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که گروهی همه چیز را برای خود می‌خواهند و تنها به آسایش و آرامش خود می‌اندیشند و انتظار دارند دیگران درباره آنها کمترین ستمی نکنند و سخنی بر خلاف نگویند؛ ولی خودشان آزاد باشند، هرچه خواستند در باره دیگران انجام دهند و یا اینکه برای منافع و حیثیت و آبرو و آرامش دیگران ارزشی قائل باشند؛ ولی نه به اندازه خودشان، برای خودشان خواهان حد اکثر باشند و برای دیگران حدّاقل.

آنچه را امام علی<sup>علی‌الله</sup> در تفسیر این اصل اخلاقی بیان فرموده در کلام هیچ‌کس به این گسترده‌گی دیده نشده است، هرچند ریشه‌های این اصل - به گفته مرحوم مغنية در شرح نهج‌البلاغه‌اش در تفسیر همین بخش از کلام مولا - به طور اجمالی در گذشته وجود داشته است.

او می‌گوید: «ما نمی‌دانیم چه کسی نخستین بار این سخن طلایی را بیان کرده ولی هرچه باشد همه انسان‌های فهمیده در آن اتفاق نظر دارند، زیرا معنای برادری و انسانیت و تعامل انسان‌ها با یکدیگر و قدرت و پیروزی، بدون محبت حاصل نمی‌شود. زندگی بدون محبت سامان نمی‌یابد و مفهومی نخواهد داشت و نقطه مقابل محبت که نفرت و کراحت است جز جنگ و جدایی و سستی نتیجه‌ای نخواهد داشت». <sup>۱</sup>

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۵۰۲.

در تعلیمات اسلام نیز اولین بار پیامبر اکرم علیه السلام به صورت زیبایی این اصل را بیان فرموده است؛ در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم علیه السلام سوار بر مرکب بود و به سوی یکی از غزوات می‌رفت، مرد عربی آمد و رکاب مرکب پیامبر علیه السلام را گرفت و عرض کرد: «یا رسول الله علمنی عمالاً ادخل به الجنة؛ عملی به من بیاموز که با آن وارد بهشت شوم» پیامبر فرمود: «ما أَحْبَبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأُتِيهِ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ؛ آنچه را دوست داری مردم درباره تو انجام دهنند درباره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهنند نسبت به آنان انجام نده (مطلوب همین است که گفتم) مرکب را رها کن». <sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در حالات پیامبر اکرم علیه السلام آمده است که جوانی از قریش نزد آن حضرت آمد و عرض کرد اجازه می‌دهی من مرتكب زنا شوم؟ اصحاب بر او فریاد زدند: چه حرف زشتی می‌زنی. پیامبر علیه السلام فرمود: آرام باشید و به جوان اشاره کرد که نزدیک بیاید بعد به او فرمود: آیا دوست داری کسی با مادر تو زنا کند و یا با دختر و خواهر تو و یا... .

جوان عرض کرد: هرگز راضی نیستم و هیچ کس به این امر راضی نیست. فرمود: آن چه را گفتی نیز همین گونه است و همه بندگان خدا نسبت به حفظ ناموس خود سخت پاییندند.

آنگاه دست مبارک را بر سینه او گذارد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَ طَهِّرْ قَلْبَهُ حَصْنٌ فَرْجَهُ؛ خداوندا گناهش را ببخش و قلبش را پاک کن و داماش را از الودگی‌ها نگاه دار» بعد از این ماجرا هیچ کس آن جوان را نزد زن بیگانه‌ای ندید. <sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، باب الانصاف والعدل، ح ۱۰.

۲. مجمع الزوائد هیثمی، ج ۱، ص ۱۲۹، این حدیث را مرحوم محدث قمی نیز در کتاب منتهی الامال در فصل فضایل اخلاقی پیامبر علیه السلام آورده است.

تو جّه به این نکته نیز لازم است که در هفتمین جمله از جمله‌های بالا، امام علیؑ مقدمتاً می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی نگو، هرچند آنچه می‌دانی کم باشد» اشاره به اینکه اگر معلومات تو محدود است، به همان قناعت کن و در آنچه نمی‌دانی دخالت منما که تو را برتگاه‌های خلاف و خطأ می‌کشد.

\* \* \*



## بخش شانزدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعَ فِي كَذْحَكَ، وَلَا تَكُنْ  
خَازِنًا لِلْغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

## ترجمه

(پسرم!) بدان که خود پسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست، پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش (واز آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش. هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافته (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش.

## شرح و تفسیر

### خزانه دار دیگران مباش

امام علیله در این بخش از وصیت نامه نورانی خود به چهار فضیلت دیگر اشاره و فرزند دلبندش امام حسن مجتبی علیله را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان که خود پسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ).

اشاره به اینکه انسان خود پسند، حقایق را درباره خویش و دیگران درک نمی کند و این صفت زشت، حاجبی بر عقل او می افکند تا آنجا که عیوب خویش را صفات برجسته و نقص ها را کمال می بیند و گاه یک عمر در این خطأ و اشتباه

بزر باقی می‌ماند و با همان حال از دنیا می‌رود.  
به گفتهٔ مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه، عجب و خودپسندی همانند شراب است؛ هر دو انسان را مست می‌کند و انسان مست همچون دیوانگان است که باید از او فرار کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی، در نکوهش عجب و خودپسندی نکته‌های فراوانی آمده است از جمله در آیه ۸ سوره فاطر می‌خوانیم: «﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضْلِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذَهَّبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾؛ آیا کسی که زشتی عملش (بر اثر عجب و خودپسندی و هوای نفس) برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را می‌یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و سزاوار باشد) گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) هدایت می‌کند پس جانت به سبب تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست».

در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام تعبیرات عجیبی درباره عجب و خودپسندی دیده می‌شود؛ در یک جا می‌فرماید: «الْعَجْبُ آفَةُ الشَّرَفِ؛ خودپسندی آفت شرف انسان است»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «آفَةُ اللُّبِّ الْعَجْبُ؛ آفت عقل، عجب است»<sup>۲</sup>. و باز می‌فرماید: «الْعَجْبُ يُفْسِدُ الْعُقْلَ؛ عجب عقل انسان را فاسد می‌کند»<sup>۳</sup> و در جای دیگر: «ثَمَرَةُ الْعَجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ نتیجهٔ خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می‌شوند»<sup>۴</sup>. و بالاخره می‌فرماید: «الْعَجْبُ رَأْسُ الْحِمَاقةِ؛ خودپسندی سرآغاز حماقت است»<sup>۵</sup>.

۱. غرر الحكم، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۳.

۲. همان مدرک، ص ۶۵، ح ۸۴۸.

۳. همان مدرک، ح ۸۴۶.

۴. همان مدرک، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۶.

۵. همان مدرک، ح ۷۰۹۶.

آن‌گاه امام علی‌الله‌اُبْدُ اللَّهِ در ادامه سخن به دومین توصیه خود پرداخته می‌فرماید: «پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش»؛ (فَاسْعَ فِي كَذْحَكَ). این چیزی است که در بسیاری از روایات اسلامی بر آن تأکید شده تا آنجاکه در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ؛ كَسِيْ كَه سردار مردم باشد ملعون و رانده شده دربار خدادست».۱

اگر همه مسلمانان به ویژه جوانان به این دستور عمل کنند که هیچ کسی جز افراد از کار افتاده محتاج دیگران نباشند، به یقین جامعه اسلامی به پیشرفت‌های مهمی نایل می‌شود حتی کشورهای اسلامی نیز نباید سردار کشورهای غیر مسلمان باشند که نتیجه‌ای جز ذلت به بار نمی‌آورد.

بعضی از شارحان نهج البلاugu، این جمله را طور دیگری تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که در راه انفاق، تلاش و کوشش کن و واژه «کدح» را به معنای آنچه را که انسان برای آن زحمت کشیده تفسیر کرده‌اند که در این صورت این فقره مقدمه‌ای برای بیان جمله بعد خواهد بود؛ ولی تفسیر اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

آن‌گاه امام علی‌الله‌اُبْدُ اللَّهِ به بیان توصیه سوم پرداخته می‌فرماید: «(از آنچه به دست می‌آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش»؛ (وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ). اشاره به اینکه آنها که از افزوده‌های اموال خویش انفاق نمی‌کنند و سعی در اندوختن آن دارند، بیچارگانی هستند که تلاش خود را صرف در نگهداری اموال برای وارثان می‌کنند و در قیامت، حسابش بر آنها و در دنیا لذتش برای دیگران است؛ همان وارثانی که گاه کمترین اعتنایی به مورث خود ندارند و عمل خیری برای او انجام نمی‌دهند، بلکه گاه از او نکوهش می‌کنند که آنچه برایشان به ارث گذاشته کافی نیست. حتی اگر وارثان افراد نیکی باشند و از آن در طریق طاعت

۱. کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۷.

خدا استفاده کنند باز هم مایه حسرت آنهاست، چرا که زحمتش را آنها کشیدند و ثوابش را دیگران بردند، همان‌گونه که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾»<sup>۱</sup> خداوند این چنین اعمال آنها را به صورتی حسرت آور به آنان نشان می‌دهد<sup>۲</sup>؛ می‌فرماید: «قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ عَمِلَ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَاهُ فِي مِيزَانِ غَيْرِهِ فَرَآهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ منظور از این آیه کسی است که مال فراوانی از خود به یادگار می‌گذارد که بر اثر بخل، در راه خدا انفاق نمی‌کند. سپس می‌میرد و آن را برای دیگری می‌گذارد که در طریق اطاعت خداوند یا معصیت او هزینه می‌کند که اگر در راه طاعت خدا عمل کرده، آن شخص مال خود را در ترازوی عمل دیگری می‌بیند و مایه حسرت او می‌شود در حالی که زحمت مال را او کشیده بود و اگر با آن معصیت خدا کند آن شخص به وسیله مالش کمک به معصیت به خداوند متعال کرده است (و باز هم مایه حسرت اوست)».<sup>۳</sup>

سرانجام در چهارمین توصیه می‌فرماید: «هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافته (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش»؛ (وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ).

اشاره به اینکه همه نعمت‌های الهی در خور شکر است و چه نعمتی از این بزر ترکه انسان، راه هدایت را به لطف پروردگار پیدا کند با اینکه گروه‌های زیادی در بیراهه‌ها سرگردان می‌شوند و شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. شکر هدایت، خضوع در پیشگاه پروردگار و اطاعت اوامر و نواهی است.

۱. بقره، آیه ۱۶۷.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۲.

## بخش هفدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً، وَمَشَقَّةٌ شَدِيدَةٌ، وَأَنَّهُ لَا غَنَىٰ بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ، وَقَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهَرِ، فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَىٰ ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقلُ ذَلِكَ وَبِالَاٰ عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُوَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمِّلْهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثُرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

## ترجمه

(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری. در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد بررسی) بنابراین بیش از حد توانیت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود.

هرگاه در زمانی که قدرت داری نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو بر دوش گیرد و فردآکه به آن نیازمند می شوی به تو باز پس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر، این زاد و توشه را بر دوش او بگذار، زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی برآیی و پیدایش نکنی. (همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار!

## شرح و تفسیر زاد و توشہ آخرت را با دیگران بفرست!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه به طولانی بودن سفر آخرت و نیاز شدید به تهیه زاد و توشہ برای این سفر از طاعات و کارهای خیر به ویژه انفاق در راه خدا اشاره کرده است.

نخست می‌فرماید: «(فرزنندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً، وَمَشْقَةً شَدِيدَةً).

پیمودن راههای دنیا، هرچند طولانی و مشقت بار باشد در برابر راه آخرت سهل و آسان است. راه آخرت بسیار پر پیچ و خم و از گردندهای صعب العبور فضایل اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی می‌گذرد و گاه پیمودن یکی از آنها سال‌ها وقت می‌طلبد.

امام علیه السلام بعد از این هشدار، لزوم تهیه زاد و توشہ برای این سفر را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشہ کافی که تو را به مقصد برساند بی‌نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)»؛ (وَأَنْهُ لَا غَنَىٰ بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الِّإِرْتِيَادِ<sup>۱</sup>، وَقَدْرٌ بِلَاغِكَ<sup>۲</sup> مِنَ الزَّادِ، مَعَ حِفْةِ الظَّهِيرِ).

اساس این زاد و توشہ همان است که در قرآن مجید آمده است، آنجاکه می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزِّادِ التَّقْوَىٰ»؛ و زاد و توشہ تهیه کنید، و بهترین زاد و توشہ تقوا و پرهیزکاری است.<sup>۳</sup>

۱. «ارتیاد» از ریشه «رَوَد» بر وزن «قَوْم» در اصل به معنای رفت و آمد کردن توأم با مدارا و ملایمت در طلب چیزی است و در مشتقات آن، گاه روی جنبه طلب تکیه می‌شود و گاه روی جنبه رفق و مدارا و از اراده نیز از همین ریشه گرفته شده است.

۲. «بلاغ» به معنای چیزی است که انسان را به مقصد برساند.

۳. بقره، آیه ۱۹۷.

تعییر به «**حُسْنِ الْإِرْتِياد**» با توجه به اینکه ارتیاد به معنای طلب کردن است، مفهومش حسن طلب یا به عبارت دیگر تدبیر و مدیریت صحیح (در طریقه تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت) است.

تعییر به «**خِفَّةُ الظَّهْرِ؛ سِبْكٌ بُودَنْ پَشْت**» اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده می‌فرماید: «**وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ**»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود». <sup>۱</sup> امام علیله به فرزندش می‌گوید که هرگز مانند آنان نباشد و تا می‌تواند پشت خود را از این بار سبک گرداند.

پیش از این نیز در خطبه بیست و یکم، این عبارت بسیار کوتاه و پر معنا را داشتیم: «**تَخَفَّفُوا تَلْحِقُوا؛ سِبْكَبَارْ باشید تا به قافله برسید**» در زمان‌های گذشته که قافله‌ها به راه می‌افتدند و به گردندهای صعب العبور می‌رسیدند گران‌باران و امی‌ماندند و چون قافله نمی‌توانست به جهت آنها توقف کند، به مسیر خود ادامه می‌داد و آنها تنها در بیابان می‌ماندند و طعمه خوبی برای دزدان و گرگان بیابان بودند.

امام علیله پس از این مقدمه کوتاه و پر معنا مسائل مالی و انفاق فی سبیل الله را که از مهم‌ترین زاد و توشه‌های قیامت است عنوان می‌کند و می‌فرماید: «بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و و بال تو خواهد بود»؛ (**فَلَا تَحْمِلْنَ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلُ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ**). <sup>۲</sup>

اشاره به اینکه آنقدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخگوی آن باشی و گرن همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود؛ باری که از آن استفاده نمی‌کنی و فقط رنج آن را می‌کشی.

سپس امام علیه السلام با تعبیر جالبی دعوت به انفاق فی سبیل الله می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه در زمانی که قدرت داری، نیازمندی را یافته که می‌تواند زاد و توشهه تو را برای روز رستاخیز تو دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می‌شود به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر این زاد و توشهه را بردوش او بگذار»؛ (وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدَّاً حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمِّلْهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثُرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ).

آنگاه می‌افزاید: «زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی برآیی و پیدایش نکنی»؛ (فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ<sup>۱</sup>).

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت‌نامه برای تشویق به انفاق در راه خدا از تعبیر دیگری استفاده کرده می‌فرماید: «(و همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی‌نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار»؛ (وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غَنَائِكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمٍ عُسْرَتِكَ).

حاصل اینکه انسان عاقل و هوشیار باید از وجود دو کس بهره گیرد: کسی که داوطلبانه و رایگان بار سنگین توشهه انسان را بر دوش می‌گیرد و با شادی و خوشحالی آن را به مقصد می‌رساند و دیگر کسی که در هنگام بی‌نیازی انسان به مال، بخشی از اموال او را وام می‌گیرد و در آن زمان که شدیداً به آن نیازمند است بازپس می‌دهد. آری چنین است حال کسانی که در راه خدا انفاق می‌کنند و

۱. در مورد اینکه ضمیر «تطلبه» و جمله «فلا تَجِدُه» به چه چیز برمی‌گردد، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. احتمال اول این است که به شخص فقیر نیازمند بازگردد که انفاق‌ها را گویا بر دوش حمل می‌کند و در قیامت تحويل صاحبش می‌دهد. احتمال دیگر اینکه به خود مال برگردد؛ یعنی ممکن است زمانی فرارسد که بخواهی مالی در راه خدا انفاق کنی و نداشته باشی؛ ولی تفسیر اول همان گونه که در متن آمد ترجیح دارد و جمله «وَاغْتَنِمْ» شاهد خوبی برای آن است.

تعییری جالب‌تر و زیباتر از این پیدا نمی‌شود.

تعییر دوم برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «**وَمَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَنَاً فَيُضَاعِفَهُ لُهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً**»؛ کیست که به خدا قرض نیکویی دهد، (و بدون منت، انفاق کند)، تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند؟<sup>۱</sup>. البته آیه مسئله وام دادن را با نکته اضافه‌ای بیان می‌دارد و آن اینکه خداوند وامی را که از بندگانش می‌گیرد دو چندان یا چند برابر به آنها باز پس می‌دهد.

تعییر اول را هم احتمالاً بتوان از آیات شریفه سوره بلد استنباط کرد آنجا که می‌فرماید: **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ \* فَكُّ رَقَبَةٍ \* أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...**<sup>۲</sup>.

شایان توجه است که مرحوم صدوq در کتاب علل الشرایع روایت جالبی مناسب با وصیت نامه بالا نقل می‌کند که سفیان بن عینه می‌گوید: زُهری (یکی از تابعین معروف) در شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیه السلام را دید که آرد بر دوش خود حمل می‌کند عرض کرد: یا بن رسول الله این چیست؟ فرمود: «أَرِيدُ سَفَرًا أَعِدُّ لَهُ زَادًا أَخْمِلُهُ إِلَى مَوْضِعٍ حَرِيزٍ؛ سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به جای مطمئنی نقل می‌کنم» زُهری گفت: غلام من در خدمت شماست آن را برای شما حمل می‌کند. امام علیه السلام قبول نکرد، زُهری گفت: من خودم آن را بر دوش حمل می‌کنم تو والا مقام‌تر از آنی که بخواهی چنین باری را بر دوش حمل کنی. امام علیه السلام فرمود: «لَكِنِّي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنْهِيَنِي فِي سَفَرِي وَيُخْسِنُ وُرُودِي عَلَى مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيَّتِ لِحَاجَتِكَ وَتَرَكْتِنِي؛ لکن من خودم را والاتر از آن نمی‌دانم که آنچه مرا در سفرم نجات می‌بخشد و ورودم را بر آنچه می‌خواهم نیکو می‌سازد بر دوش حمل کنم. تو را به خدا سوگند می‌دهم به دنبال

۱. بقره، آیه ۲۴۵.

۲. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

کار خود بروی و مرا به حال خود رها سازی».

زُهری به دنبال کار خود رفت بعد از چند روز امام علیه السلام را دید، عرض کرد: اثری از سفری که فرمودید نمی‌بینم، امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا زُهْرِي لَيْسَ مَا طَنَّتَ وَلَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَلَهُ كُنْتُ أَسْتَعِدُ إِنَّمَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجَنَّبُ الْحَرَامِ وَبَذْلُ التَّدَّى وَالْخَيْرِ؛ آن سفری که تو گمان کردی نیست منظورم سفر آخرت است و من برای آن آماده می‌شوم و آماده شدن برای این سفر با پرهیز از حرام و انفاق در راههای خیر حاصل می‌شود».<sup>۱</sup>

## بخش هجدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُودَاً، الْمُخْفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ،  
وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهِيطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ  
أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطْئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيَسْ  
بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

## ترجمه

(فرزنندم!) بدان پيش روی تو گردنۀ صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگين باران بهتر است، و کندروان وضعشان بسيار بدتر از شتاب کندگان است و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنۀ به یقين يا در بهشت است و يا در دوزخ، بنابراین پيش از ورودت در آنجا وسائل لازم را برای خويش مهيا ساز و منزلگاه را پيش از نزول، آماده نما، زира پس از مر راهی برای عذرخواهی نيست و نه طريقي برای بازگشت به دنيا (و جبران گذشته).

## شرح و تفسير

### امروز بار خود را سبك کن!

امام علیله در اين قسمت از وصیت‌نامه نوراني خود بار ديگر به مسئله سفر طولاني و پرخوف و خطر قیامت باز می‌گردد و مسیر راه را به دقت روشن ساخته و وسیله نجات را يادآوري می‌کند.

نخست می‌فرماید: «(فرزنندم!) بدان پيش روی تو گردنۀ صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگين باران بهتر است و کندروان

وضعشان بسیار بدتر از شتاب‌کنندگان است»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَئُودًا<sup>۱</sup>، الْمُخْفُ<sup>۲</sup> فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُتَّقِلِ<sup>۳</sup>، وَالْمُبِطِّئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ). منظور از این گردنه صعب العبور یا مر و سکرات آن است یا عالم بزرخ و یا پل صراط (و یا همه اینها).

بدیهی است برای عبور سالم از گردنه‌های صعب العبور باید باز خود را سبک کرد و به سرعت گذشت، زیرا در این گونه گردنه‌ها ممکن است راهزنان و یا حیوانات درنده نیز وجود داشته باشند.

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است آنجاکه می‌فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ \* مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ \* فَكُّ رَقَبَةٌ \* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...»؛ ولی او از آن گردنه مهم نگذشت، و تو چه می‌دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده‌ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی<sup>۴</sup>.

برخی از مفسران در شرح این آیات، عقبه را به معنای هوای نفس و بعضی دیگر به گردنه‌های صعب العبور روز قیامت تفسیر کرده‌اند که کلام حضرت متناسب با همین تفسیر دوم است.

آنگاه در ادامه سخن می‌فرماید: «و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنه به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ»؛ (وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ).

سپس می‌افزاید: «بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسائل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی

۱. «کئود» به معنای پر مشقت و صعب العبور است، از ریشه «کند» بر وزن «عهد» به معنای شدت و سختی گرفته شده است.

۲. «مخف» به معنای سبک‌بال از ریشه «خف» بر وزن «صف» به معنای سبک شده‌گرفته شده است.

۳. «متقل» یعنی سنگین‌بار از ریشه «ثقل» است.

۴. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته)؛  
 (فَإِنَّمَا تَدْعُونَنِي لِنَفْسِكُمْ قَبْلَ نُزُولِكُمْ، وَوَطَئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكُمْ، فَلَيَسَ بَعْدَ الْمَوْتِ  
 مُسْتَعْتَبٌ<sup>۱</sup> وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرِفٌ<sup>۲</sup>).<sup>۳</sup>

شایان توجه است که جمله «لَيَسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ» نخستین بار در کلام پیامبر اکرم ﷺ آمده است آنجاکه می‌فرماید: «لَيَسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثُرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَمُنَعَّصِ الشَّهَوَاتِ؛ بَعْدَ از مَرْ راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست، بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را در هم می‌کوبد و شهوت را برابر هم می‌زند». <sup>۴</sup>

جمله «وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرِفُ»؛ راه بازگشته وجود ندارد، حقیقت و واقعیت واضحی است که در آیات قرآن و روایات به طور گسترده به آن اشاره شده است. قرآن مجید می‌فرماید: «﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبُّ ارْجِعُونَ \* لَعَلَّى أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...﴾»؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مر یکی از آنها فرا رسد، می‌گوید «پروردگار! مرا بازگردانید؛ \* شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم» (ولی به او می‌گویند): چنین نیست!.<sup>۵</sup>

در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است: «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ اِنْتِقاًلاً وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ اِزْدِيَادًا؛ نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده‌اند کنار روند و نه می‌توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند».

۱. «اِرْتَد» به معنای انتخاب کن از ریشه «اِرتیاد» است که در بخش قبل تفسیر شد.

۲. «مُسْتَعْتَب» مصدر میمی است و به معنای عذرخواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می‌کند در واقع رضایت طرف را می‌طلبد لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

۳. «مُنْصَرِف» نیز مصدر میمی به معنای بازگشت است.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶.

۵. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. در آیات ۲۸ سوره انعام و ۳۷ سوره فاطر نیز به همین معنا اشاره شده است.

آری منزلگاه‌های این عالم قابل بازگشت نیست، همان‌گونه که فرزند ناقص هرگز به رحم مادر برای تکامل بیشتر باز نمی‌گردد و میوه‌ای که از درخت جدا شد به شاخه بر نمی‌گردد، کسانی که از این دنیا به عالم برزخ می‌روند نیز امکان بازگشت به دنیا را ندارند. برزخیان نیز هنگامی که به قیامت منتقل شوند هرگز نمی‌توانند به عالم برزخ بازگردند و این هشداری است به همهٔ ما که بدانیم ممکن است در یک لحظه همهٔ چیز تمام شود، درهای توبه بسته شود و راه تحصیل زاد و توشه مسدود گردد و با یک دنیا حسرت، چشم از جهان بپوشیم.

\* \* \*

## بخش نوزدهم

واعلم أنَّ الذِّي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ،  
تَكْفَلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ، وَتَسْتَرِحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ، وَلَمْ  
يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْحِدْ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَلَمْ  
يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ، وَلَمْ يُعِيرْكَ بِالْإِنَابَةِ، وَلَمْ  
يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحةُ بِكَ أَوْلَى، وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَلَمْ  
يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَلَمْ يُؤْپِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنْبِ  
حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا، وَفَتَحَ لَكَ بَابَ  
الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِغْنَاءِ،

فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ،  
وَأَبْثَثْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَتَهُ  
عَلَى أُمُورِكَ، وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ  
زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، سَعَةِ الْأَرْزَاقِ. ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدِيكَ مَفَاتِيحَ  
خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسَالِتِهِ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ  
نِعْمَتِهِ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَأْبِيبَ رَحْمَتِهِ، فَلَا يُقْنَطِنَكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطَيَّةَ  
عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ، وَرُبَّمَا أَخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ،  
وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمْلِ. وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ  
عَاجِلًا أَوْ آجِلًا، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرَبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكُ  
دِينِكَ لَوْ أُوتِيَتِهُ، فَلَتَكُنْ مَسَالِتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَيَنْقُى عَنْكَ وَبَالُهُ؛  
فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ.

## ترجمه

(فرزندم!) بدان آن کس که گنجهای آسمانها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند. خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفیعی پناه بری و خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است).

در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته) هرگز تو را به سبب توبه و انباه سرزنش نمی‌کند (آن‌گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند) و حتی در آنجا که رسایی سزاوار توست تو را رسوانساخته (آن‌گونه که تنگ‌نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاكاران می‌کنند) و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن‌گونه که معمول افراد کوتاه‌فکر است) و در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است).

هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنی قرار داده (واز آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسنی‌ات را ده برابر حساب می‌کند و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته به گونه‌ای که هر زمان او را نداکنی ندای تو را می‌شنود و هرگاه با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی، غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی، و در کارهایت از او استعانت می‌جویی، می‌توانی از

خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست  
مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی.

سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است؛ گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند و گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو نمی‌دهد در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند.

گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (و خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد) بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و و بال و بدیش از تو برود (و بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند!

## شرح و تفسیر

### درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است

امام علیهم السلام در این بخش از وصیت‌نامه پر نورش به چند موضوع مهم اشاره می‌فرماید: نخست به سراغ مسئله دعا می‌رود که بسیار سرنوشت‌ساز و پر اهمیّت است می‌فرماید: «(فرزندم) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده

است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بَيْدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَ لِيُعْطِيكَ، تَسْتَرِحْمَهُ لِيَرْحَمَكَ).

در این چند جمله، امام علیه السلام برای تشویق به دعا کردن به نکاتی اشاره فرموده است: نخست می‌گوید: از کسی تقاضا می‌کنی که همه چیز در اختیار اوست زمین و آسمان و موهب و نعمت‌ها و روزی‌ها و در یک جمله تمام گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین، بنابراین درخواست از او به یقین به اجابت بسیار نزدیک است. در جمله دوم می‌فرماید: به تو اجازه داده و در واقع دعوت کرده تا به درگاهش روی و دعا کنی و این نهایت لطف و مرحمت است که کسی نیازمندان را به سوی خود فرا خواند و بگوید: بیایید و درخواست کنید. اشاره به آیاتی همچون «قُلْ مَا يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ»<sup>۱</sup> و مانند آن دارد.

در جمله سوم می‌فرماید: او تضمین کرده که دعای شما را مستجاب کند که اشاره به آیاتی مانند «اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۲</sup> و امثال آن است.

در جمله چهارم مطلب را از اذن و اجازه فراتر می‌برد و می‌گوید: به شما امر کرده است که از او درخواست کنید و طلب رحمت نمایید تا خواسته شما را عطا کند و این به آیاتی نظیر: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَئْءٍ عَلِيمًا» اشاره دارد.<sup>۳</sup>

در جمله پنجم می‌فرماید: «خداؤند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفیعی پناه ببری»؛ (وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجِبْكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْحِنْكَ إِلَيْيَ مَنْ يَشْفَعْ لَكَ إِلَيْهِ).

۱. فرقان، آیه ۷۷

۲. غافر، آیه ۶۰

۳. نساء، آیه ۳۲

اشاره به اینکه اساس اسلام بر این است که انسان‌ها می‌توانند رابطه مستقیم با پروردگار خود پیدا کنند، همان‌گونه که همه روزه در نمازهای خود از آغاز تا پایان، مخصوصاً در سوره‌حمد، با پروردگارشان خطاب مستقیم دارند به گونه‌ای که هیچ واسطه‌ای میان آنها و او نیست. این افتخار بزرگی است برای اسلام و مسلمانان که اسلام راه ارتباط مستقیم با خدا را بر همه گشوده و جای جای قرآن مجید، شاهد و گواه بر آن است به ویژه آیاتی که خداوند را با تعبیر «رَبُّنَا» یاد می‌کند. برخلاف بعضی از مذاهب باطله که پیر و مرشد و شیخ خود را واسطه می‌دانند و گاه ارتباط مستقیم با خدا را روانمی‌پندارند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مسئله شفاعت در اسلام - شفاعت پیامبر ﷺ، امام معصوم علیه السلام و حتی فرشتگان و مؤمنان صالح العمل - وارد شده است و آیات فراوان و روایات بسیار دلالت بر شفاعت شفیعان در دنیا و آخرت می‌کند، آیا شفاعت با برقراری ارتباط مستقیم منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود:  
اولاً: دلیلی بر نفی ارتباط مستقیم نیست، بلکه ارتباط مستقیم با خدا در جای خود محفوظ است و مسلمانان شب و روز از آن استفاده می‌کنند و شفاعت هم در جای خود ثابت است و به تعبیر دیگر هر دو در کنار هم قرار دارند و دو راه به سوی رحمت خداوندند.

ثانیاً: در آیات قرآن مکرر به این نکته اشاره شده که شفاعت نیز به اذن خدا است، بنابراین کسی که دست به دامان پیغمبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام برای شفاعت می‌زند باید در کنار آن از خدا بخواهد که اذن شفاعت به آنها بدهد، پس مکمل آن نیز ارتباط مستقیم با خدادست.

به بیان دیگر من حوايج خويش را مستقيماً از خدا مي خواهم ولی گاه حاجت به قدری مهم و پيچيده است يا من آنقدر آلوده و گنه‌كارم که احساس می‌کنم به

نهایی توفیق رسیدن به خواسته خود را ندارم. در اینجاست که دست به دامان شخص بزر و آبرومندی می‌شوم که به اذن الله در پیشگاه خدا برای من شفاعت کند؛ مثلاً برادران یوسف بعد از آن همه جنایت درباره برادر خود احساس کردند گناهشان به قدری عظیم است که نمی‌توانند مستقیماً عفو خود را بخواهند، لذا دست به دامن پدر شدند و گفتند: «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا حَاطِئِينَ». <sup>۱</sup> سپس امام علیه السلام بعد از مسأله دعا به مسأله توبه می‌پردازد و با تعبیراتی بسیار گویا و پرمعنا لطف الهی را به گنه کاران توبه کار شرح می‌دهد و در هشت جمله بر آن تأکید می‌ورزد.

۱. «خداوند در صورتی که مرتكب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است)»؛ (وَلَمْ يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّؤْبَةِ).
۲. «در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته)»؛ (وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ).
۳. «هرگز تو را به سبب توبه و انباه سرزنش نمی‌کند (آن‌گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند)»؛ (وَلَمْ يُعَيِّرْكَ بِالإِنَابَةِ).
۴. «حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن‌گونه که تنگ‌نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاكاران می‌کند)»؛ (وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحةُ بِكَ أَوْلَى).
۵. «در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن‌گونه که معمول افراد کوتاه‌نظر است)»؛ (وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ).
۶. «در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است)»؛ (وَلَمْ يُنَاقِشْكَ <sup>۲</sup> بِالْجَرِيمَةِ).

۱. یوسف، آیه ۹۷.

۲. «لم يُنَاقِشْكَ» از ریشه «مناقشه» به معنای دقت و سختگیری در حساب است و به همین جهت به مناظره و مباحثه دقیق، مناقشه گفته می‌شود.

۷. «هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسن را قرار داده (واز آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسن‌های را ده برابر حساب می‌کند»؛ (وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ<sup>۱</sup> عَنِ الدَّنْبِ حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا).

۸. «در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته»؛ (وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَبَابَ الِاسْتِعْتَابِ<sup>۲</sup>).

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که توبه و آثار توبه و الطاف و عنایات الهی را در زمینه آن بازگو می‌کند.

در یکجا می‌فرماید: «﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ و ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید».<sup>۳</sup> در جای دیگر در مورد قبولی توبه می‌فرماید: «﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبُلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد».<sup>۴</sup>

در مورد عدم تعجیل عقوبت می‌فرماید: «﴿وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْيُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابَ﴾؛ و پروردگارت آمرزنده و دارای رحمت است؛ اگر می‌خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند عذاب را هر چه زودتر برای آنها می‌فرستاد».<sup>۵</sup>

۱. «نُزُوع» به معنای جدا شدن از چیزی است، از این رو به حالت انسان در لحظات نزدیک به مرگ حالت «نزع» گفته می‌شود، زیرا لحظه جدایی روح از جسم است.

۲. «الاستعتاب» در بخش هجدهم از همین وصیت‌نامه تفسیر شد.

۳. نور، آیه ۳۱.

۴. سوری، آیه ۲۵.

۵. کهف، آیه ۵۸.

درباره عدم یأس از رحمت با عبارتی مملو از لطف و محبت به پیامبر ش می‌گوید: «**﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**»؛ بگوای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است». <sup>۱</sup>

در مورد تبدیل سیئات به حسنات می‌فرماید: «**﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**»؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهنند خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند». <sup>۲</sup>

درباره ثبت سیئات به اندازه خودش و ثبت خوبی‌ها به ده برابر می‌فرماید: «**﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**»؛ هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد». <sup>۳</sup>

به یقین توبه اولین گام برای پیمودن راه حق است و به همین دلیل، سالکان مسیر الى الله آن را منزلگاه اول می‌شمند و اگر در فرمایش امام علیه السلام به دنبال دعا ذکر شده برای آن است که توبه نیز نوعی دعاست؛ دعا، تقاضای عفو و رحمت خدادست و تا این گام برداشته نشود و روح و دل از غبار گناه شستشو نگردد و حجاب معصیت از برابر چشم دل کنار نرود، پیمودن این راه مشکل یا غیر ممکن است.

در دعاها و روایات معصومین علیهم السلام نیز اشارات زیاد و تعبیرات لطیفی در این باره دیده می‌شود؛ از جمله در مناجات تائیین (نخستین مناجات از مناجات‌های

۱. زمر، آیه ۵۳.

۲. فرقان، آیه ۷۰.

۳. انعام، آیه ۱۶۰.

پانزده‌گانه حضرت سیدالساجدین علیه السلام می‌خوانیم: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمِّيَّتُهُ التَّوْبَةُ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبد من تو همان هستی که دری به سوی عفو و رحمت خودت به روی بندگانت گشوده‌ای و نام آن را توبه نهاده‌ای (سپس اذن عام دادی) و گفتی: همگی توبه کنید و به سوی خدا بازگردید توبه‌ای خالص از هرگونه ناخالصی‌ها پس کسانی که از ورود بر این باب رحمت غافل می‌شوند چه عذری دارند».

آری امام علیه السلام به عنوان راهنمایی آگاه و پر تجربه، دست فرزند جوانش را گرفته و از منزلگاه‌های این مسیر یکی پس از دیگری عبور می‌دهد تا به جوار قرب الهی واصل گردد.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن فرزندش را به مناجات و راز و نیاز با خداوند و تقاضای حاجت از او دعوت می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه او را نداکنی ندای تو را می‌شنود و هر زمان با او نجوانمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی، در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی و غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی و در کارهایت از او استعانت می‌جویی»؛ (فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاءَكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ<sup>۱</sup> إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَأَبْشَتَهُ<sup>۲</sup> ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُوكَ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْتَنْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ).

امام علیه السلام در این قسمت از کلام خود راه مناجات با خدا را به فرزندش می‌آموزد و می‌فرماید: حاجت را از او بخواه و سفره دلت را برای او بگشا و غم

۱. «افضیت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است؛ گویی در فضای او وارد شده است.

۲. «ابشته» از ریشه «بَثٌّ» به معنای پراکنده ساختن گرفته شده و اینجا به معنای افشاکردن و ظاهر نمودن است.

و اندوه‌های خود را به او بازگو کن و برطرف کردن درد و رنج‌هایت را از او بطلب و در تمام کارها از او یاری بخواه. این پنج نکته محورهای مناجات بندگان با خداست که در عبارات کوتاه فوق به آن اشاره شده است.

آنگاه امام علیه السلام چگونگی درخواست از خداوند و نعمت‌های مهمی را که باید از درگاهش طلب کرد، بر می‌شمرد و می‌فرماید: «می‌توانی از خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست؛ مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی»؛ (وَسَأَلَّهُ مِنْ حَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ).

امام علیه السلام در اینجا پس از آنکه می‌فرماید خداوند مواهبی در خزانه رحمتش دارد که در اختیار هیچ کس جز او نیست، به سه موهبت اشاره می‌کند:

۱. عمر طولانی که انسان بتواند در آن خودسازی بیشتر کند و حسنات افزون‌تری فراهم سازد.

۲. سلامتی و تندرستی که بدون آن زیادی عمر جز درد و رنج و گاه دوری از خدا ثمره‌ای نخواهد داشت.

۳. روزی فراوان، زیرا انسان بدون امکانات مالی قادر بر انجام بسیاری از حسنات نیست؛ حسناتی مانند صلة رحم، کفالت ایتمام، کمک به نیازمندان، ساختن بناهای خیر، نشر علوم اسلام و اهل بیت و ضیافت افراد بالایمان.

البته این در صورتی است که ارزاق را تنها به معنای ارزاق مادی تفسیر کنیم؛ اما اگر معنای رزق به معنای وسیع کلمه گرفته شود که شامل علوم و دانش‌ها، قدرت و نفوذ اجتماعی و نیروی جسمانی و مانند آن شود، مطلب روشن تر می‌گردد.

بی‌شک طولانی شدن عمر و صحت بدن و وسعت روزی در مواردی به تلاش و کوشش خود انسان ارتباط دارد که امور بهداشتی را رعایت کند و از

عوامل زیان‌بار بپرهیزد و برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش بیش‌تر نماید. ولی به طور کلی و کامل، تنها بسته به مشیت الهی است و عواملی که او می‌داند و مقرر می‌دارد و از چشم ما پوشیده و پنهان است و به تعبیری که امام علیؑ فرموده: از خزاین رحمت الهی است که جز او کسی قادر بر آن نیست.

قرآن مجید نیز به این موضوع در مورد درخواست‌های حضرت ابراهیم علیؑ اشاره کرده و از قول او می‌فرماید: «﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِنِ﴾ \* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي يَسْقِنِ﴾ \* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِنِ﴾ \* وَالَّذِي يُمْيِتُنِي ثُمَّ يُحْيِنِ﴾؛ همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنماییم می‌کند، و کسی که مرا عذاب می‌دهد و سیراب می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند».<sup>۱</sup>

روشن است که مواحب الهی منحصر به زیادی عمر و صحت بدن و وسعت روزی نیست؛ ولی بی‌شک ارکان اصلی را این سه چیز تشکیل می‌دهد، زیرا عمدۀ کارهای خیر در پرتو این سه امر انجام می‌گیرد.

امام علیؑ در بیان کلیدهای این خزاین رحمت، چنین می‌فرماید: «سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است»؛ (ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدِيَكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ).

از این تعبیر روشن می‌شود که دعا و مسئلت از پیشگاه خداوند، اثر عمیقی در نیل به خواسته‌ها و بهره‌مندی از خزاین بی‌پایان پروردگار دارد و نقش دعا را بیش از پیش روشن می‌سازد.

البته دعا با شرایطش، از جمله این که انسان آنچه در توان دارد به کار گیرد و برای آنچه از توان او خارج است به دعا متول گردد.

سپس نتیجه می‌گیرد: «پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری»؛ (فَمَتَّعْتُ أَسْتَفْتَحْتُ بِالدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ، وَأَسْتَمْطَرْتُ شَآبِيبَ رَحْمَتِهِ).

روشن است که خزاین پروردگار همان مجموعه نعمت‌های مادی و معنوی اوست و کلید درهای این خزاین دعاست. در بیان دیگری، امام علیه السلام نعمت‌های خدا را به باران رحمت و حیات‌بخش تشبيه می‌کند که با دعا انسان می‌تواند آن را از آسمان لطف خداوند بر زمین وجود خویش فرود آورد.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَخَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيٍّ وَقَلْبِ تَقِيٍّ؛ دُعَاهَا كَلِيدَهَايِ پیروزی و وسیله‌گشودن قفل‌های رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوا برخیزد». <sup>۱</sup>

در اینجا سؤال مهم و معروفی است که امام علیه السلام بلا فاصله به پاسخ آن می‌پردازد و آن اینکه چرا بسیاری از دعاها می‌باشد که نمی‌رسد یا اجابت آن مدت‌های طولانی به تأخیر می‌افتد؛ اگر دعا کلید درهای رحمت خداست چرا این کلید همیشه در را نمی‌گشاید یا دیر می‌گشاید؟ در حالی که آیاتی که دعا را کلید اجابت می‌شمرد از شمول اطلاق بهره‌مند است؛ در یک جا می‌فرماید: «﴿إِذْ عُنِيَ أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» <sup>۲</sup> در جای دیگر می‌فرماید: «﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم». <sup>۳</sup>

۱. «شَآبِيب» جمع «شَوْبُوب» بر وزن «بِهْلُول» به معنای رگبار و بارش تنداست و گاه به معنای هرگونه شدت می‌آید.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۲.

۳. غافر، آیه ۶۰.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.

امام علیؑ در پاسخ این سؤال به چهار نکته اشاره می‌کند: نخست اینکه گاه می‌شود که نیت دعا کننده آلوده است و از قلب پاک و شستشو یافته از گناه سرنزده است؛ می‌فرماید: «و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است»؛ (فَلَا يُقْنَطِنَكَ إِطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ).

در حدیث بالا که از کتاب کافی نقل شد نیز خواندیم که دعایی به اجابت می‌رسد که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برخیزد، بنابراین اگر بخشی از دعا به اجابت رسید و بخشی نرسد معلول آلودگی نیت بوده است و روایاتی که می‌گوید یکی از شرایط استجابت دعا توبه از گناه است نیز به همین معنا اشاره دارد.

حضرت به دومین مانع اشاره کرده و می‌فرماید: «گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند»؛ (وَرُبَّمَا أَخْرَثْتُ عَنْكَ الْإِجَابَةَ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ، وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْآمِلِ).

به بیان دیگر خداوند اجابت دعای بنده‌اش را به تأخیر می‌اندازد تا بیشتر بر در خانه او باشد و نتیجه فزون‌تری نصیب او گردد و این نتیجه علاقه‌ای است که خدا به او دارد.

آن‌گاه درباره سومین مانع چنین می‌فرماید: «گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو داده نمی‌شود در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند»؛ (وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأَوْتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًاً أَوْ آجِلًاً).

اشارة به اینکه گاه چیز کوچکی از خدا می‌خواهی و خداوند به مقتضای عظمتش و گسترده‌گی رحمتش آن را به تو نمی‌دهد و از آن برتر را زود یا دیر در اختیار تو می‌گذارد؛ مانند کسی که به سراغ شخص کریمی می‌رود و از او

تقاضای خانه محقق معینی می‌کند و او درخواستش را نمی‌پذیرد؛ اما بعداً خانه‌ای وسیع و آباد و مرفه در اختیار او می‌گذارد.

سپس حضرت از علت چهارم سخن می‌گوید که از مهم‌ترین علت‌هاست و می‌فرماید: «گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (خداآوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد)؛ (أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكُ دِينِكَ لَوْ أُوْتِيَتْهُ).

بسیاری از ما بر اثر بی‌اطلاعی از عواقب امور گاه چیزهایی را با اصرار و با تمام وجود از خدا می‌خواهیم در حالی که مایه هلاکت و بدختی ما می‌شود. خداوند که عالم به عواقب امور است دعای ما را به اجابت نمی‌رساند؛ ولی ما را دست خالی هم برنمی‌گرداند و چیزی که صلاح ماست می‌بخشد.

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا دارد که می‌فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است». <sup>۱</sup>

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغَنِيَّةِ وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدْنِ فَإِنْ لَوْهُمْ بِالْغَنِيَّةِ وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ الْبَدْنِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَإِنْ لَوْهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالسُّقْمِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ بعضی از بندگان من افرادی هستند که اصلاح امر دین آنها جز به غنا و گستردنگی زندگی و صحت بدن نمی‌شود، از این رو امر دین آنها را به وسیله آن اصلاح می‌کنم و بعضی از بندگانم هستند که امر دین آنها جز با نیاز و مسکن و بیماری

اصلاح نمی‌شود، لذا امر دین آنها را با آن اصلاح می‌کنم و آنان را به وسیله آن می‌آزمایم».<sup>۱</sup>

در طول تاریخ و حتی در زمان صحابه پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدیٰ ؑ نیز نمونه‌های روشنی از آن دیده شده که بعضی از افراد کم ظرفیت پیوسته از خدا به وسیله پیغمبر اکرم ﷺ یا امامان معصوم ؑ تقاضای وسعت روزی می‌کردند و بعد از اصرار که در حق آنها دعا شد وسعت روزی به طغیان و سرکشی آنها انجامید و حتی بعضی از آنان تعبیراتی گفتند که بوی ارتداد می‌داد، همان‌گونه که در داستان معروف ثعلبة بن حاطب انصاری آمده است که پیوسته از پیغمبر اکرم ﷺ تقاضای دعا برای مال فراوان می‌نمود. پیغمبر ﷺ که وضع حال و آینده او را می‌دانست به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤْدِي شُكْرٌ هُخِيرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که شکرش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» آیا بهتر نیست به پیامبر خدا ؑ تأسی جویی و به زندگی ساده‌ای بسازی؟ اما ثعلبه دست بر دار نبود. سرانجام پیامبر ﷺ در حق او دعا کرد و ثروت کلانی به ارث از جایی که امیدش را نداشت رسید؛ گوسفندانی خرید که زاد و ولد فراوانی کردند آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود. ناچار به بادیه‌های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان سرگرم زندگی مادی شد که بر خلاف رویه او که در تمام نمازهای پیغمبر ﷺ شرکت می‌کرد، نماز جماعت و حتی نماز جمعه را نیز ترک کرد.

پس از مدتی که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بدهد او از پرداخت خودداری کرد و به اصل تشریع زکات اعتراض نمود و گفت: این چیزی مثل جزیه‌ای است که از اهل کتاب گرفته می‌شود، ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم. هنگامی که این

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴.

خبر به پیغمبر اکرم علیه السلام رسید دو بار فرمود: «یا وَيْحَ شَعْلَةَ؛ وَإِنْ بَرَ شَعْلَبَه». <sup>۱</sup> آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه سخنان خود در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و و بال و بدیش از تو برود (بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند»؛ (فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَيَنْقَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ).

## نکته

### شرایط استجابت دعا

بعضی چنین می‌پندارند که تعبیراتی نظری: «﴿إِذْ أُدْعُونَى أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» <sup>۲</sup> هیچ قید و شرطی ندارد و انسان هر دعایی که می‌کند باید انتظار داشته باشد که از لطف خدا به اجابت رسد در حالی که چنین نیست در روایات متعددی که از معصومان علیهم السلام به ما رسیده برای اجابت دعا شرایط متعددی ذکر شده است از جمله توبه و پاکی قلب؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ حَتَّى يَبْدأً بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْمِدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْاعْتِرَافُ بِالذَّنْبِ وَالتَّوْبَةُ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ؛ مبادا هیچ یک از شما از خدا درخواستی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیغمبر و آلس بفرستد سپس به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید».<sup>۳</sup>

دیگر اینکه دعاکننده باید در پاکی زندگی خود به ویژه پرهیز از غذای حرام و

۱. تفسیر مجمع البيان و قرطبوی و طبری و تفسیر نمونه و کتب دیگر، ذیل آیات شریفه ۷۵ تا ۷۸ از سوره توبه.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱۱ و کتب متعدد دیگر.

کسب حرام بکوشد، همان‌گونه که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِّبِ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعايش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند». <sup>۱</sup>

در حالی که بسیاری از مردم به هنگام دعا نه توبه می‌کنند و نه از غذاهای آلوده یا مشکوک پرهیزی دارند، باز هم اجابت تمام دعاها یشان را انتظار می‌کشند. نیز از شرایط دعا تلاش و کوشش در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ آنها که شاهد مناظر گناه هستند و عکس العملی نشان نمی‌دهند، نمی‌توانند انتظار استجابت دعا داشته باشند همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است: «وَلَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَتَنَهَّى عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ شِرَارَ كُمْ عَلَىٰ خِيَارِ كُمْ فَيَدْعُو خِيَارُ كُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می‌کند آن‌گاه هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد». <sup>۲</sup>

در حدیث آمده است که شخصی نزد امیر مؤمنان علیهم السلام آمد و از عدم استجابت دعايش شکایت کرد و گفت: با اینکه خدا فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، پس چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟ امام علیهم السلام در آن حدیث هشت شرط برای استجابت دعا بیان فرمود که بخشی از آن در احادیث بالا آمده است. <sup>۳</sup>

برای توضیح بیشتر به کتاب «مفایح نوین» صفحه ۲۱ تا ۲۵ و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ عَنِّي...» <sup>۴</sup> مراجعه کنید.

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۳.

۳. سفينة البحار، ج ۱ بحث دعا.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.



## بخش بیستم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِالآخِرَةِ لَا لِ الدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقاءِ، وَلِلْمَوْتِ  
لَا لِلْحَيَاةِ، وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ، وَطَرِيقٌ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ  
الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبٌ، وَلَا يَفْوَتُهُ طَالِبٌ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكٌ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى  
حَدَرِ أَنْ يُدْرِكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ،  
فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

## ترجمه

(پسرم!) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا  
(در این جهان)، برای مر نه برای زندگی (در این دنیا) تو در منزلگاهی قرار  
داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از  
آن برگیری و راه آخرت توست.

و (بدان) تو رانده شده مر هستی (و مر پیوسته در تعقیب توست و  
سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده‌ای از آن نجات  
نمی‌یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست نمی‌دهد و سرانجام وی را  
خواهد گرفت، بنابراین از این بترس که مر زمانی تو را بگیرد که در حال بدی  
باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مر با خویشتن گفتگو  
می‌کردی که توبه کنی؛ ولی مر میان تو و توبه حایل می‌شود و اینجاست که  
خویشتن را به هلاکت افکننده‌ای.

## شرح و تفسیر هدف آفرینش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه (بخش بیستم) به چند نکته مهم درباره هدف آفرینش انسان و حقیقت دنیا و زندگی در آن و موقعیت انسان در برابر مر اشاره می‌کند که هر یک هشداری به فرزند خود و به همه کسانی است که این وصیت‌نامه را می‌خوانند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مر نه برای زندگی (در این دنیا)؛ وَاعْلَمْ يَا بَيْتَ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلآخرةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلنَّفَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلحَيَاةِ». از دیدگاه اسلام و ادیان آسمان، هدف آفرینش انسان، زندگی در دنیا نیست، بلکه دنیا گذرگاهی به سوی آخرت و بازار تجاری برای برگرفتن زاد و توشه است؛ سرانجام زندگی دنیا فناست و هیچ کس حتی پیامبران الهی را بقایی نیست. درباره هدف آفرینش انسان، تعبیرات مختلفی در آیات و روایات آمده؛ قرآن مجید در سوره ذاریات می‌گوید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَنَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>. بر اساس این آیه هدف از آفرینش انسان، بندگی خداست.

در آیه دوم از سوره ملک می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالحَيَاةَ لِيَبْلُوَ كُمْ أَيُّكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً؟»؛ آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کند».

روشن است که آزمایش الهی، برای حسن عمل و عبودیت برای تهذیب نفوس است و نتیجه همه اینها زندگی سعادت‌بخش آخرت است و به این ترتیب همه اهداف به یکی بازمی‌گردد.

آنگاه به نکته دوم یعنی حقیقت دنیا و موقعیت آن اشاره کرده می‌فرماید: «تو

در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرت توست»؛ (وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍۖ وَدَارٍ بُلْغَةٍۖ، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ).<sup>۱</sup>

امام علی‌الله در اینجا هم هدف آفرینش انسان را بیان می‌کند و هم ماهیت زندگی دنیا را؛ هدف آفرینش؛ زندگی سعادت‌بخش در سرای آخرت است نه زیستن در دنیا و به همین دلیل سرانجام زندگی دنیا فناست نه بقا و به تعبیر قرآن: «وَإِنَّ الدُّرَّاَنَ الْآخِرَةَ لَهِ الْحَيَاَنُ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است.<sup>۲</sup> این معنا در بسیاری از آیات دیگر قرآن منعکس است.

اما اینکه حضرت دنیا را جایگاه «قلعة» ( محلی که از آن باید کوچ کرد) و سرای «بلغة» ( محلی که باید از آن زاد و توشه برگرفت) معرفی می‌فرماید این نکته نیز در آیات قرآن مجید منعکس است. آیاتی همچون «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»<sup>۳</sup>، «كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۴</sup>، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ»<sup>۵</sup> همگی ناظر به همین معناست و آیه شریفه «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزُّادِ التَّقْوَى»<sup>۶</sup> نیز اشاره به «دار بلغة» است.

هرگاه نگاه ما به دنیا و آخرت آنگونه باشد که امام علی‌الله در اینجا بیان فرموده، چهره زندگی ما عوض خواهد شد و دیگر اثری از حرص و آز، آرزوهای دور

۱. «قلعة» معانی زیادی دارد: به انسان ضعیف و کسی که نمی‌تواند خود را روی زین اسب نگه دارد و اموالی که دوام و بقایی ندارد و همچنین سرایی که باید از آن نقل مکان کرد «قلعة» می‌گویند. در عبارت بالامعنای اخیر منظور است. این واژه از ریشه قلع گرفته شده است.

۲. «بلغة» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان به وسیله آن به مقصد می‌رسد از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» گرفته شده، زیرا چنان زاد و توشه‌ای انسان را به مقصد می‌رساند.

۳. عنکبوت، آیه ۶۴.

۴. زمر، آیه ۳۰.

۵. عنکبوت، آیه ۵۷.

۶. الرحمن، آیه ۲۶.

۷. بقره، آیه ۱۹۷.

و دراز، تکالب و نزاع با اهل دنیا برای چیره شدن بر اموال بیشتر، و بخل و ثروت‌اندوزی وجود نخواهد داشت، بلکه همه چیز برای خدا و در راه خدا و در طریق جلب رضای او برای سعادت جاویدان آخرت خواهد بود.

امام علیه السلام در سومین نکته می‌فرماید: «و (بدان) تو رانده شده مر هستی (و مر پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی‌یابد و هر کس را او در جستجویش باشد از دست نمی‌دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت»؛ (وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبٌ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبٌ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكٌ).

تعبیر به «طرید» یعنی شخصی که در تعقیب او هستند یا شکاری که صیاد به دنبال او می‌دود تعبیر بسیار جالبی است، گویی از آغاز عمر صیاد مر در تعقیب انسان است؛ گاه در کودکی گاه در جوانی و گاه در پیری او را شکار خواهد کرد و هیچ کس از دست این صیاد نمی‌تواند فرار کند و همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «﴿إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾؛ هرجا باشید مر شما را در می‌یابد، هر چند در برج‌های محکم باشید». <sup>۱</sup> در جای دیگر می‌فرماید: «﴿فُلْنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَزْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ﴾؛ بگو: «اگر از مر یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت». <sup>۲</sup>

آری انسان در هر چیز شک کند، در این معنا نمی‌تواند تردیدی به خود راه دهد که روزی باید از این جهان رخت بربندد، روزی که نه تاریخش معلوم است و نه ساعت و دقیقه آن، ممکن است دور باشد و شاید بسیار نزدیک؛ فردا یا امروز؟ قابل توجه اینکه هیچ استثنایی در این قانون نیست. زورمندان،

۱. «طرید» به تعبیری که می‌آید به معنای «متروود» یا صیدی است که صیاد به دنبال آن می‌دود از ریشه «طرد» به معنای راندن گرفته شده است.

۲. نساء، آیه ۷۸.

۳. احزاب، آیه ۱۶.

قوی پیکران، صاحبان ثروت و قدرت و طبیبان حاذق و حتی انبیا و اولیا. قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ می‌گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد).<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علی‌الله به نکته مهمی اشاره می‌کند که آخرین هشدار در این بخش از وصیت‌نامه اوست می‌فرماید: «بنابراین از این بترس که مر زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مر ) با خویشن گفتگو می‌کردی که توبه کنی؛ ولی مر میان تو و توبه حایل می‌شود و اینجاست که تو خویشن را به هلاکت افکنده‌ای»؛ (فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالْتَّوْبَةِ، فَيَحُولَ بَيْنَكَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ).

امام علی‌الله در این هشدار، فرزندش را به این حقیقت توجّه می‌دهد که تاریخ مر در هر حال مبهم و ناپیداست و گاه انسان گرفتار گناهی می‌شود و تصمیم می‌گیرد لحظه‌ای بعد آن را با آب توبه از صفحه نامه اعمالش بشوید؛ ولی مر ناگهان فرا می‌رسد و این فرصت را از او می‌گیرد. همه ما در زندگی خود دیده یا شنیده‌ایم افرادی را که تصمیم به انجام کارهای خوب یا بدی داشتند ناگهان در همان لحظه از ادامه کار و رسیدن به مقصد باز ماندند.

در همین ایام که مشغول شرح این وصیت‌نامه هستیم خبری در رسانه‌ها پخش شد که برای یکی از دانشمندان معروف در محیط ما بزرگداشتی گرفته بودند و گروهی در آن مجلس شرکت داشتند و او با نشاط و خوشحالی در انتظار دریافت لوحة تقدیر بود که ناگهان در همان جا دست تقدیر او را گرفت و ناگاه گرفتار ایست قلبی شد و همه چیز پایان یافت.<sup>۲</sup>

۱. زمر، آیه ۳۰.

۲. مرحوم آقای دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی استاد پیش‌کسوت رشته مرمتش و معماری، از نظر اعتقادات

در حدیث معروف مفضل می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل فرمود: اگر سؤال کنی چرا خداوند مدت حیات انسان را مستور داشته و در هر ساعتی که مشغول انجام گناه و ارتکاب معاصی است، ممکن است مرگش فرا رسد، در پاسخ می‌گوییم: حکمت آن این است که با اینکه انسان تاریخ مر خود را نمی‌داند باز هم هر زمان به سراغ گناه می‌رود، اگر تاریخ آن را می‌دانست و امید به طول بقای خود داشت بیشتر پرده‌دری می‌کرد، بنابراین انتظار مر در هر حال برای او از اطمینان به بقا بهتر است و اگر این انتظار در گروهی از مردم اثر نکند در گروه دیگر به یقین مؤثر خواهد بود؛ دست از گناه می‌کشند و به سراغ اعمال صالح می‌روند و از اموال نفیس خود برای انفاق به فقرا و مساکین بهره می‌گیرند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

→ دینی مرد برجسته‌ای بود که به هنگام سخنرانی در همان مجلس سخن خود را با این آیه شریفه شروع کرد:  
 «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً» (کهف، آیه ۳۰).

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۴، (با تلخیص و نقل به معنا).

## بخش بیست و یکم

يَا بُنْيَّ أَكْثُرٌ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرٌ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخْذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَّدَتْ لَهُ أَزْرَكَ، وَلَا يَأْتِيَكَ بَغْتَةً فِي بَهْرَكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَ بِمَا تَرَى مِنْ إِحْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبُهُمْ عَلَيْهَا، فَقَدْ نَبَّاكَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَنَعْتَ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهُرُّ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا، وَيَقْهُرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا. نَعَمْ مُعَقَّلَةُ، وَأَخْرَى مُهْمَلَةُ، قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا، رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا. سُرُوحُ عَاهَةٍ بِوَادٍ وَغَثٍ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقْيِمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ يُسِيمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَأَخْذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَاتَّخَذُوهَا رَبّاً، فَلَعِبَتْ بِهِمْ لَعِبْوَا بِهَا، وَنَسْوَا مَا وَرَاءَهَا.

## ترجمه

پسرم! بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می روی و پس از مر در آن قرار می گیری به گونه ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد و سخت بر حذر باش که دلبستگی ها و علاقه شدید دنیا پرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفرید و مغرور نسازد زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی هایش را برای تو آشکار ساخته است. جز این نیست که دنیا پرستان همچون سگ هایی هستند که پیوسته پارس می کنند (و برای تصاحب

جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرنند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزر ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیلهٔ مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسبرده آنها بیند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات) عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجھول و نامعلوم گام گذارده‌اند. آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پراز آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته، در نتیجه در وادی حیرت سرگردانند و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق شده‌اند، دنیا را به عنوان معبد خود برگزیده، و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته است و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند.

## شرح و تفسیر دنیای فریبکار و اهل آن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش به فرزند خود هشدار می‌دهد و تأکید می‌کند که به یاد مر و آماده استقبال از آن باشد و فریب کارهای دنیا پرستان را نخورد.

نخست می‌فرماید: «پسرم بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مر در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته

باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد»؛ (یا **بُنَيَ أَكْثَرٌ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرٌ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّىٰ يَا تِيكَ وَقَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَّدْتَ لَهُ أَزْرَكَ<sup>۲</sup>، وَلَا يَا تِيكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ<sup>۳</sup>).**

این واقعیتی روشن است که غالب مردم از آن غافل‌اند. همه می‌دانند برای عمر انسان تاریخ معینی در ظاهر تعیین نشده و هر لحظه و هر زمان بر اثر حوادث بیرونی، فردی یا جمعی یا حوادث درونی (بیماری‌های ناگهانی) ممکن است انسان از دنیا چشم بپوشد و بسیارند کسانی که این حقیقت را می‌دانند و می‌بینند و از آن غافل می‌شوند. گاه در لحظاتی که در مجالس یادبود عزیزان از دست رفته شرکت می‌کنند، به فکر فرو می‌روند و شاید تصمیماتی جهت آمادگی برای این سفر می‌گیرند؛ ولی از مجلس که خارج شدند به دست فراموشی سپرده می‌شود.

امام علیؑ در اینجا تأکید می‌فرماید که این واقعیت عینی و قطعی را فراموش مکن و برای استقبال از مرآت آماده باش و از آن بترس که غافلگیر شوی و بدون آمادگی چشم از جهان فرو بندی.

در خطبه ۱۱۴ در کلام دیگری از امام علیؑ نیز خواندیم: «فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَغْتَةً الْأَجْلِ؛ به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید و از فرار سیدن ناگهانی پایان عمر بترسید.»

در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علیؑ نیز اشعار پر معنایی در این زمینه آمده است از جمله:

- 
۱. «حدر» به معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.
  ۲. «ازر» در اصل از «ازار» به معنای لباس، مخصوصاً لباسی که بند آن به کمر بسته می‌شود، گرفته شده و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می‌گردد.
  ۳. «بیهر» از ربشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن گرفته شده است.

يَا مَنْ بِدُنْيَا هُوَ أَشْتَغَلَ  
الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْثَةً  
وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

«ای کسی که سرگرم دنیایی و آروزهای دراز تو را فریفته، بدان مر ناگهان فرامی‌رسد و قبر نگهدارنده اعمال توست».

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن هشدار دیگری به فرزندش می‌دهد که فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد که آنها همچون حیوانات درنده‌اند؛ می‌فرماید: «و سخت بر حذر باش که دلستگی‌ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغروم نسازد»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرِ  
بِمَا تَرَى مِنْ إِحْلَادٍ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبُهُمْ عَلَيْهَا).

آنگاه به ذکر دو دلیل برای این سخن پرداخته می‌فرماید: «زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است»؛ (فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَنَعْثُ<sup>۳</sup> هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا،  
تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا).

آیات متعددی در قرآن مجید درباره بی‌اعتباری دنیا دیده می‌شود از جمله: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا إِنَّ زُلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوْهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»؛ (ای پیامبر) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود. اما (بعد از مدتی) می‌خشکد به گونه‌ای که بادها آن را به هر سو پراکنده می‌کنند؛ و خداوند به هرچیز توواناست». <sup>۴</sup>

۱. «إِحْلَادٌ» از ریشه «خُلُد» و «خَلُود» به معنای سکونت مستمر در یک جا گرفته شده و «إِحْلَادٌ إِلَى الْأَرْضِ» به معنای چسبیدن به زمین و «إِحْلَادٌ إِلَى الدُّنْيَا» به معنای چسبیدن به امر دنیاست.

۲. «تکالب» به معنای حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «کلب» به معنای سگ گرفته شده است.

۳. «نعت» از ریشه «نعم» بر وزن «سعی» به معنای خبر مرگ کسی را دادن است.

۴. کهف، آیه ۴۵.

این مثال برای کسانی است که مراحل مختلف عمر خود (کودکی و جوانی و پیری) را طی می‌کنند؛ ولی بسیارند کسانی که چنین امری نصیباًشان نمی‌شود و در مراحل ابتدایی یا میانی به دلایل مختلفی چشم از جهان بر می‌بنند.

اینکه می‌فرماید: دنیا ناپایداری و بی‌اعتباری خود را برای تو شرح داده، منظور به زبان حال است که تعبیر گویای آن در کلام دیگری از امام علیؑ آمده است؛ آن‌گاه که دید انسان غافل یا ریاکاری به مذمت دنیا پرداخته و از فریبندگی دنیا سخن می‌گوید، امام علیؑ می‌فرماید: «أَيُّهَا الَّذِّاْمُ لِلَّدُّنِيَا الْمُغْتَرِّ بِعُرُورِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا... مَتَى غَرَّتْكَ أَبِمَّصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلِّي أَمْ بِمَضَاجِعِ أَمَّهَاتِكَ تَحْتَ التَّرَى؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی و خودت فریفته دنیا شده‌ای و اباطیل دنیا تو را فریفته... چه زمان دنیا تو را فریب داده (و با چه وسیله‌ای) آیا به استخوان‌های پوسیده پدرانت در زیر خاک و یا خوابگاه مادرانت (در درون قبرها)». <sup>۱</sup>

به گفتۀ شاعر عرب:

|   |  |
|---|--|
| حَذَارٌ حَذَارٌ مِنْ بَطْشِي وَ فَنْكِي | هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ لِمَنْ عَلَيْهَا |
| فَقُولِي مُضْحِكٌ وَالْفِعْلُ مُبْكِي   | فَلَا يَعْرُرُ كُمْ حُسْنُ ابْتِسَامِي   |

«دنیا با صراحة و آشکارا به اهلش می‌گوید: بر حذر باشید بر حذر باشید از حمله و مر غافل‌گیرانه من.

تبسم‌های طولانی من شما را نفریبد، سخنانم خنده‌آور است و اعمالم گریه‌آور». <sup>۲</sup>

آری زرق و برق دنیا نشاط‌آور است؛ ولی هنگامی که به عمق آن دگرگونی‌ها، بی‌وفایی‌ها و ناپایداری‌های آن بیندیشیم چیزی جز گریه نخواهد داشت.

آن‌گاه امام علیؑ در یک تقسیم‌بندی حساب شده، اهل دنیا را به چهار گروه

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱.

تقسیم می‌کند و می‌فرماید: «جز این نیست که دنیا پرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرنند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزر ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بر دگان سرسپرده آنها یند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات)»؛ (فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كَلَبٌ عَاوِيَةٌ، وَسَبَاعٌ ضَارِيَةٌ<sup>۱</sup>، يَهْرٌ<sup>۲</sup> بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا، وَيَقْهُرُ كَبِيرَهَا صَغِيرَهَا، نَعَمُ<sup>۳</sup> مُعَقَّلَةٌ<sup>۴</sup>، وَأَخْرَى مُهْمَلَةٌ<sup>۵</sup>).

به راستی تقسیمی است بسیار جالب و دقیق، زیرا:

گروهی از مردم دنیا همچون سگانی هستند که کنار جیفه‌ای آمده‌اند و هر کدام سعی دارد جیفه را در اختیار خود بگیرد، پیوسته بر دیگری فریاد می‌زنند و با فریادش می‌خواهد او را از جیفه دور سازد. نمونه روشن آن همان ثروتمندان از خدا بی‌خبری هستند که پیوسته سعی دارند ثروت بیشتری را تصاحب کنند و دیگران را از آن دور سازند؛ گاه بر سر آنها فریاد می‌کشند گاه به دادگاه‌ها متولّ می‌شوند و از طریق وکلای مزدور و پرونده سازی به تملک اموال دیگران می‌پردازند. در میان دولت‌ها نیز گاه چنین رقابت‌هایی وجود دارد که از طریق جنگ سرد و تبلیغات پر حجم دروغین سعی می‌کنند بازارهای مصرف دنیا را در

۱. «عَاوِيَة» به معنای سگ‌هایی است که فریاد می‌کشند و پارس می‌کنند.

۲. «ضَارِيَة» به معنای درنده است و از ریشه «ضَرُو» بروزن «ضرب» به معنای درنده‌خوبی گرفته شده است.

۳. «يَهْر» از ریشه «هَرِير» به معنای زوزه کشیدن است.

۴. «نعم» به معنای چهارپاست؛ ولی غالباً به شتر اطلاق می‌شود (این واژه گاه معنای مفرد دارد و گاه به معنای جمعی استعمال می‌شود که در این صورت شتروگا و گوسفندان را شامل می‌شود).

۵. «مُعَقَّلَة» به معنای بسته شدن با عقال است. عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند.

۶. «مُهْمَلَة» یعنی رها شده و در اینجا به معنای حیوان رها شده است.

اختیار خود بگیرند.

گروهی از مردم دنیا که نمونه آن در عصر ما دولت‌های نیرومند و زورگو هستند (یا ثروتمندانی که از آنها پشتیبانی می‌کنند) پیوسته در رقابتی ناسالم تلاش و کوشش می‌کنند که منابع ثروت را از چنگال یکدیگر برپایند و برای رسیدن به مقصد خود گاه جنگ‌های خونینی به راه بیندازند که هزاران انسان بی‌گناه در آن به خاک و خون کشیده می‌شوند و شهرها و آبادی‌ها را ویران می‌سازند. آری این گرگانِ خونخوار بر سر جیفهٔ دنیا پیوسته می‌غرند و زوزه می‌کشند و آنها که نیرومندترند ضعیفان را پایمال می‌کنند و آنها که بزر ترند کوچک‌ترها را نابود می‌سازند.

بنابراین گروه سوم گروه بی‌دست و پایی هستند که برای تحصیل متاع دنیا به هر ذلتی تن در می‌دهند و اسیر و بردهٔ جهان‌خواران می‌شوند در حالی که گروه چهارم همچون حیوانات سرکشی هستند که در بیابان به هر سو می‌روند و به تعبیر امام علیہ السلام در ادامه این سخن: «عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجھول و نامعلوم گام گذارده‌اند آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند»؛ (قد أَضَلَّتْ عُقُولَهَا، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحٌ<sup>۱</sup> عَاهَةٌ<sup>۲</sup> بِوَادٍ وَعُثٌ<sup>۳</sup>).

سپس می‌افزاید: «نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کندو نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نایینایی به راه اندخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته در نتیجه در وادی حیرت سرگردان شده و در نعمتها و زرق و برق‌های دنیا غرق

۱. «سروح» جمع «سرح» بروزن «شرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن، آزاد می‌گذارند.

۲. «عاهة» به معنای آفت است.

۳. «وعث» به معنای شن‌زار است که با کندی می‌توان در آن حرکت کرد.

شده‌اند، دنیا را به عنوان معبد خود برگزیده و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند»؛ (لَيَسْ  
لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ<sup>۱</sup> يُسِيمُهَا، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَأَخَذَتْ  
بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا<sup>۲</sup> فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرَّ قُوَّا فِي نِعْمَتِهَا، اتَّخَذُوهَا رَبِّاً،  
فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا).

این همان گروهی هستند که در هر زمان به ویژه در دنیای امروز وجود دارند؛ جهان را جولانگاه خود قرار داده و همه جا را به فساد می‌کشند؛ علاقه‌بی حد و حصر به مال و ثروت و جاه و مقام، چشم آنها را از دیدن حقایق کور کرده و گوش آنها را برای شنیدن سخن حق کرده است. غرق نعمت‌های مادی و زر و زیور و عابدان درهم و دینارند و برای به دست آوردن دنیا گاه آتش جنگ به پا می‌کنند و گاه سلاح‌های کشتار جمعی ساخته و به قیمت گزار در اختیار این و آن قرار می‌دهند و آنها را به جان هم می‌اندازند. دنیا بازیچه آنهاست و آنها هم بازیچه دنیا و به همین دلیل، خدا و روز حساب و برنامه‌های آخرت را به کلی فراموش کرده‌اند.

امام علیه السلام، فرزند دلبندش را هشدار می‌دهد که خود را از این چهار گروه دور دارد. نه فقط فرزند امام علیه السلام بلکه همه انسان‌ها مخاطب کلام اویند. «عقول» در جمله «قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا» جمع عقل به معنای خرد است؛ ولی بعضی آن را جمع عقال (پای‌بند شتران) دانسته‌اند که مفهوم جمله چنین می‌شود: آنها پای بندهای خود را گم کرده و به همین دلیل در بیابان زندگی سرگردانند؛ ولی با توجه به جمله بعد: «وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا» معنای اول مناسب‌تر است. اضافه بر این، «عقول» جمع عقل است نه جمع عقال، زیرا جمع عقال

۱. «مسیم» به معنای کسی است که حیوانات را به چرا می‌برد. از ریشه «سوم» بر وزن «صوم» به معنای چریدن گرفته شده است.

۲. «تاهوا» از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی گرفته شده است.

«عقل» بر وزن قفل و «عقل» بر وزن دهل است.  
به هر حال تقسیمی که امام علیؑ برای اصناف دنیاپرستان و گروههای مختلف آن بیان فرموده، تقسیم بسیار جالبی است که انسان را برای تشخیص آنها و دوری از آنها بیدار و آگاه می‌سازد:

۱. گروه غوغایگران و صاحبان رسانه‌های گمراه کننده.
۲. گروه درندگانی که برای به دست آوردن منابع دنیا با هم در نبردند.
۳. گروه بردگانی که برای رسیدن به مال و مقام، به هر ذلتی تن در می‌دهند.
۴. گروه هوسران و عیاش که عقل را رها کرده و در بیابان زندگی سرگردانند؛ خدای آنها زر و سیم و هدفشنان عیش و نوش است.

\* \* \*



## بخش بیست و دوم

رُوَيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامُ، كَانْ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ، يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ!  
وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيَّتُهُ اللَّيلُ وَالنَّهَارُ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا،  
وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا.

## ترجمه

آرام باش (و کمی صبر کن) که به زودی تاریکی بر طرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد) گویا این مسافران، به منزل رسیده‌اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند). نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مر ) برسد.

پسرم بدان آن کس که مرکب شب و روز است، او را می برند و در حرکت است، هر چند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهراً ایستاده است و استراحت می کند.

## شرح و تفسیر

### آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

امام علیله در این بخش از وصیت‌نامه بار دیگر به فرزند دلبندش درباره مر و پایان عمر هشدار می دهد و می فرماید: «آرام باش (و کمی مهلت بده) که به زودی تاریکی بر طرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد)»؛ (رُوَيْدًا

۱. «رُوَيْدًا» از ریشه «رود» بر وزن «عَوْد» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ←

**یُسْفِرُ<sup>۱</sup> الظَّلَامُ.**

منظور از ظلام (تاریکی) در اینجا جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را گویی پایدار می پندارند؛ ولی چیزی نمی گذرد که مر با قیافه و حشتناکش، خود را نشان می دهد.

آنگاه امام علیه السلام، اهل این جهان را به مسافرانی تشبيه کرده که به سوی سرمنزل مقصود در حرکتند می فرماید: «گویا این مسافران به منزل رسیده‌اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند)»؛ (کَأَنْ قَدْ وَرَدَتِ الْأَظْعَانُ<sup>۲</sup>).

سپس می افزاید: «نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مر) برسد»؛ (يُوْشِكُ<sup>۳</sup> مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ).

منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همه انسان‌ها هستند نه گروه خاصی، زیرا همه با سرعت به سوی سرمنزل نهایی که همان پایان زندگی است می رسند.

امام علیه السلام تشبيه جالبی درباره مردم جهان می کند و می فرماید: «پسرم بدان آن کس که مرکب ش شب و روز است او را می برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهراً ایستاده است

→ ملایمت است. این واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصحیر است؛ یعنی مختصر مهلتی بدۀ علت منصوب بودن رُویداً آن است که مفعول مطلق برای فعل محدودی است، گویا در اصل چنین گفته می شود: «أَمْهِلْ إِمْهَالًا قَلِيلًا».

۱. «یُسْفِر» از ریشه «سفر» بر وزن «فَقْر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است، لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می شود و در مورد طلوع صبح این تعبیر به کار می رود گویی صبح نقاب از چهره برمی گیرد و می درخشد. باید توجه داشت که ظلام فاعل است و در واقع حقیقت به موجودی نورانی تشبيه شده که تاریکی جهل آن را پوشانیده و نقاب آن سرانجام کنار می رود.

۲. «أَظْعَانٌ» گاه جمع «ظُعِنَةٌ» به معنای هودج یا تخت روانی است که به هنگام سفر بر آن سوار می شدند و فرا رسیدن هودج‌ها به معنای فرا رسیدن مسافران است.

۳. «يُوْشِك» از ریشه «وَشْك» بر وزن «اَشَكَ» به معنای تند رفتن گرفته شده است، بنابراین مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقیق می یابد (صحیح آن یوْشِک با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می شود).

و استراحت می‌کند»؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَثْ مَطِيشَةً<sup>۱</sup> اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارِ  
بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا<sup>۲</sup>).<sup>۲</sup>

اشاره به اينکه حرکت به سوي پایان عمر حرکتی اجباری است نه اختياری؛ دست تقدیر پروردگار همه را بر مرکب راهوار زمان سوار کرده و چه بخواهند يا نخواهند با سرعت آنها را به سوي نقطه پایان می‌برد، هرچند غافلان از آن بی خبرند. تعبيرهای ديگري در ساير کلمات امام علیؑ در اين زمينه ديده می‌شود از جمله می‌فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْكِبُ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نَيَّامٌ؛ اهل دنيا همانند سوارانی هستند که مرکبسان را به پيش می‌برند و آنها در خوابند». <sup>۳</sup> در جای ديگر می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرءِ خُطَاهُ إِلَى أَجْلِيهِ؛ نفس‌های انسان هر بار گامی به سوي سرآمد زندگی است». <sup>۴</sup> در حدیث ديگري از امير مؤمنان علیؑ می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلُانِ فِيهِكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَيَا خُذْ أَنِّيْلَ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا؛ شب و روز در تو اثر می‌گذارند (و از عمر تو می‌کاهند) تو هم در آنها از خود اثری بگذار و کاري کن؛ آنها از تو چيزی می‌گيرند تو هم چيزی از آنها بگير». <sup>۵</sup>

ابن ابی الحدید در اينجا داستان جالبي از يکي از اساتيد خود نقل می‌کند می‌گويد: ابوالفرج محمد بن عباد (رحمه الله) از من خواست که اين وصیت‌نامه را برای او بخوانم و در آن روز من جوان کم سن و سالی بودم آن را از حفظ برای او خواندم هنگامی که به اين بخش از وصیت‌نامه رسیدم استادم فريادي کشيد و به زمين افتاد در حالی که کسی بود که به اين زودی تحت تأثير واقع نمي‌شد. <sup>۶</sup>

۱. «مَطِيشَةً» از ريشه «مطِو» بر وزن «عطَف» به معنای جديت و نجات در سير است.

۲. «وَادِعًا» به معنای کسی است که ساكن و آرام است، از ريشه «وَدَاعَةً» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۴. همان مدرک، ۷۴.

۵. غرر الحكم، ح ۲۷۸۹.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۹۱.

## نکته

## مسافران جهان دیگر!

در تعبیرات امام علیه السلام در این فقرات، انسان‌ها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که بر مرکبی تندرو سوارند و این مرکب آنها را به سوی منزلگاه نهایی پیش می‌برد. شک نیست که گروهی از این مسافران در ایستگاه‌های وسط راه پیاده می‌شوند و گروه دیگری به راه خود همچنان تا پایان عمر طبیعی ادامه می‌دهند و عجب اینکه هیچ‌کس نمی‌داند در کدام ایستگاه او را پیاده می‌کنند.

دو چیز این سفر مسلم است: بدون اختیار بودن آن و اینکه پایان مقرری دارد. گروهی این سفر را در حال خواب می‌پیمایند و عده‌ای بیدارند و بعضی گاه خواب و گاه بیدار؛ آنها که بیدارند پس از پیاده شدن نعمت‌ها و برکات فراوانی که در هر ایستگاه موجود است و به آن نیاز دارند تهیه می‌کنند و آنها که در خوابند و یا موقعیت خود را نمی‌دانند به مفهوم «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا أَنْتَهُوا»<sup>۱</sup> دست خالی به مقصد می‌رسند.

انبیا و رسولان الهی مأمورانی هستند که پیوسته در مسیر راه به مسافران هشدار می‌دهند و بر خواب‌الودگان فریاد می‌زنند که برخیزید و از توقفگاه‌های وسط راه آنچه نیاز دارید برگیرید، چرا که وقتی به مقصد رسیدید در آنجا تهیه وسائل مورد نیاز ابدًا امکان ندارد و از آن مهم‌تر اینکه بازگشت در این مسیر نیز ممکن نیست.

گروهی این سخنان را باور می‌کنند و از جان و دل می‌پذیرند و گروهی انکار می‌کنند یا ناباورانه به آن گوش می‌دهند و هنگامی که به مقصد رسیدند به واقعیت تمام آن سخنان پی می‌برند و فریاد واحسرتاه سر می‌دهند و نعره «یا لَيَتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» از آنها شنیده می‌شود؛ ولی چه سود؟<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲. انعام، آیه ۲۷.

## بخش بیست و سوم

وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُواْجَلَكَ، وَأَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ. فَخَفَّضْ فِي الْطَّلَبِ. وَأَجْمَلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَ إِلَيْهِ حَرَبٌ؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ. وَأَكْرَمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا. وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. وَمَا خَيْرٌ خَيْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍ، وَيُسْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ؟! وَإِيَّاكَ أَنْ تُوْجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكةِ. وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعُلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسْمَكَ، وَآخِذُ سَهْمَكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ. وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.

## ترجمه

و به يقين بدان هرگز به همه آرزوهايت دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت) حال که چنین است، در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش، زیرا بسیار دیده شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) به نابودی منجر گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاش گری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است.

نفس خویشن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌هايت برساند،

زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری و بردهٔ دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است. آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود.

بپرهیز از اینکه مركب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آب‌شخورهای هلاکت بیندازنند و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش‌تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می‌رسد) از ناحیه خدادست.

## شرح و تفسیر

### هرگز تن به پستی مدد

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به شش نکته مهم که هر یک نصیحتی است انسان‌ساز، اشاره می‌کند؛ ولی پیش از آن در مقدمه‌ای می‌فرماید: «و بدان به یقین هرگز به همهٔ آرزوهایی دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)؛ (وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُ أَجْلَكَ).

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «حال که چنین است در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش»؛ (فَخَفْضٌ<sup>۱</sup> فِي الظَّلَبِ وَأَجْمَلٌ<sup>۲</sup> فِي الْمُكْتَسِبِ).

۱. «خَفْضٌ» از ریشهٔ «خَفْض» به معنای پایین آوردن، در مقابل رفع به معنای بالابردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست از زیاده روی برداشتن است.

۲. «اجْمَلٌ» از ریشهٔ «اجْمَال» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است.

جمله «لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ» بیان واقعیتی روشن است که هیچ انسانی در این جهان به تمام آرزوهای خود نخواهد رسید، بنابراین چرا در طلب روزی حریص باشد؟ جمله «وَلَنْ تَعُدُّ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و هیچ کس نمی‌تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند. حال که چنین است چرا برای به دست آوردن مال، بیش از حد دست و پا کند.

تعییر به «خَفْضٌ؛ آرام باش و فرو نه» و «أَجْمِلٌ؛ راه اعتدال پیش گیر» هر دو اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص برای جلب روزی بیشتر است. این تعییر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی‌کند.

امام علیؑ در ادامه این سخن به استدلال پرمعنایی توسل می‌جوید و می‌فرماید: «زیرا بسیار شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) منجر به نابودی (اموال) گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه‌روی محروم گشته است»؛ (فَإِنَّهُ رَبُّ طَلْبٍ قَدْ جَرَأَ إِلَيْهِ حَرَبٌۚ۝ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ۝ وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ۝).

شبیه این مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است، حضرت می‌فرماید: «أَجْمَلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّا مُمِسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ؛ در طلب دنیا میانه‌رو باشید، چرا که به هر کس آنچه مقدر شده است داده می‌شود».<sup>۲</sup>

جمله «رُبَّ طَلْبٍ قَدْ جَرَأَ إِلَيْهِ حَرَبٌ؛ چه بسیار تلاش فراوانی که منجر به نابودی شده» به گفته بعضی از نویسندها، ضرب المثلی در لسان‌العرب است که مضمون آن را در فارسی، سعدی در ضمن دو بیت آورده است:

|                             |                         |
|-----------------------------|-------------------------|
| آب جوی آمد و غلام ببرد      | شد غلامی که آب جوی آورد |
| ماهی این بار رفت و دام ببرد | دام، هر بار ماهی آوردی  |

۱. «حَرَب» به معنای غارت کردن است و در اینجا معنای فعل مجھول دارد؛ یعنی غارت شدن.

۲. کتاب السنّة، عمرو بن ابی عاصم، ص ۱۸۲.

دو جمله «فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ... وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ...» در واقع به منزله دلیل است برای آنچه در جمله‌های قبل درباره رعایت اعتدال و میانه‌روی در طلب رزق آمده است و اشاره به این حقیقت است که دست و پای زیاد همیشه درآمد بیشتر و رعایت اعتدال و میانه‌روی همیشه درآمد کمتر را در پی ندارد، بلکه لطف الهی بر این قرار گرفته آنها که بر او توکل کنند و حرص و آزو طمع را کنار بگذارند و به صورت معتدل برای روزی تلاش نمایند زندگی بهتر و توأم با آرامش بیشتر داشته باشند و در ضمن، دیگران نیز اجازه پیدا کنند که از تلاش خود برای روزی بهره گیرند و حریصان جای را بر آنها تنگ نکنند.

امام علیه السلام در دو مین دستور می‌فرماید: «نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هر چند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌ها برساند، زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری»؛ (وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنَيْةٍ<sup>۱</sup> وَإِنْ سَاقْتُكَ إِلَى الرَّغَائِبِ<sup>۲</sup>، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ<sup>۳</sup> بِمَا تَفْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا<sup>۴</sup>).

شاره به اینکه بعضی از خواسته‌ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن نمی‌رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله‌ای بدهد؛ از شخصیت خود بکاهد تا به خواسته‌ای از خواسته‌های مادیش برسد.

و به گفته شاعر عرب:

مَا اعْتَاضَ بِأَذْلِلْ وَجْهَهُ بِسُؤَالِهِ  
عِوَضًا وَلَوْ نَالَ الْغُنْيَ بِسُؤَالِهِ  
وَإِذَا النَّوَالَ إِلَى السُّؤَالِ قَرَنَتْهُ  
رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالٍ

۱. «دنیّة» به معنای شیء پست است از ریشه «دنائة» به معنای پستی گرفته شده است.

۲. «رغائب» جمع «رغيبة» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب است.

۳. «تعاض» از ریشه «اعتضاض» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن عوض است.

«کسی که از آبروی خویش به وسیله تقاضای از دیگران صرف نظر می‌کند، عوض شایسته‌ای پیدا نخواهد کرد هرچند از این طریق به غنا و ثروت برسد. زیرا هنگامی که رسیدن به موهب مادی را در کنار سؤال بگذاری (ذلت) سؤال آشکارتر می‌شود و موهب مادی هر چه باشد کوچک خواهد بود». به بیان دیگر، انسان مال را برای حفظ آبرو می‌خواهد و سزاوار نیست آبرویش را برای کسب مال بربزد.

امام علی<sup>ع</sup> در ادامه سخن سومین توصیه مهم خود را می‌فرماید و می‌گوید: «برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است»؛ (وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ مُحَرِّرًا).

این جمله از مهم‌ترین و درخشندۀ‌ترین وصایای امام علی<sup>ع</sup> است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و همواره نصب العین باشد. آری خداوند انسان را آزاد آفریده و نباید این آزادی و آزادگی را با هیچ بهای مادی معاوضه کند حتی گاه باید با زندگی محدود و مشقت‌بار مادی بسازد و تن به برده‌گی این و آن ندهد. این سخن هم درباره افراد صادق است و هم درباره ملت‌ها؛ چه بسیارند ملت‌های ضعیف و ناتوانی که آزادی خود را برای مختصر درآمدی از دست می‌دهند و استثمارگران دنیا نیز از این نقطه ضعف بهره گرفته آنها را برده خویش می‌سازند و حتی در کنار کمک‌های مختصر اقتصادی فرهنگ غلط خود را بر آنها تحمیل می‌کنند و گاه دین و ایمانشان را نیز از آنها می‌گیرند. افراد با شخصیت و ملت‌های آزاده ترجیح می‌دهند از جان خود بگذرند و برده دیگران نشوند.

این توصیه در حقیقت از آثار و لوازم توصیه گذشته است که می‌فرمود: «شخصیت خود را برای رسیدن به موهب مادی فدا مکن». یکی از نمونه‌های روشن این مطلب همان است که امام حسین علی<sup>ع</sup> و یارانش در

کربلا نشان دادند؛ امام علیه السلام در این واقعه مهم تاریخی فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدُّعَى بْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السِّلْلَةِ وَالذِّلْلَةِ وَهَيَّهَا مِنَ الْذِلْلَةِ؛ ناپاک زادگان مرادر میان شمشیر و تن دادن به ذلت مخیر ساخته‌اند و هیهات که من تن به ذلت بدhem».<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام مطلب را در اینجا در حد کمال بیان فرموده و حریت را جامع صفات برجسته دانسته است می‌فرماید: «خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ؛ أَوْلُهَا الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَالثَّالِثَةُ الْحَيَاةُ وَالرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجْمُعُ هَذِهِ الْخِصَالِ الْحُرْبَيَةِ؛ پنج صفت است که اگر کسی لااقل یکی از آنها را نداشته باشد خیر قابل توجهی در او نیست: اول وفاست دوم تدبیر سوم حیا چهارم حسن خلق پنجم که جامع همه این صفات است، حریت و آزادگی است».<sup>۲</sup>

حضرت در چهارمین توصیه می‌فرماید: «آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آنسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود»؛ (وَمَا خَيْرٌ خَيْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍ، وَيُسْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بُعْسِرٍ).

اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. به بیان دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. همچنین نباید برای رسیدن به راحتی‌ها به سراغ مقدماتی رفت که بیش از حد انسان را در فشار قرار می‌دهد.

دو جمله بالا را که به صورت جمله‌های خبریه تفسیر کردیم، بعضی به صورت جمله استفهمایه تفسیر کرده‌اند و مطابق این تفسیر معنای جمله چنین می‌شود: چه سودی دارد آن خیری که جز از طریق شر به دست نمی‌آید و چه

۱. لهوف، ص ۹۷ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۳.

فایده‌ای دارد آن راحتی که جز از طریق ناراحتی حاصل نمی‌شود. روشن است که نتیجه هر دو تفسیر یکی است، هرچند لحن و بیان متفاوت است.

شبیه همین معنا در کلمات قصار امام علیؑ نیز آمده است؛ می‌فرماید: «**مَا خَيْرٌ**  
**بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ**؛ آن خوبی و نیکی که جهنم را به دنبال داشته باشد خوبی نیست و نه آن ناراحتی و مشکلی که بهشت در پی آن باشد ناراحتی و مشکل است».<sup>۱</sup>

سپس امام علیؑ در پنجمین توصیه مهم خویش خطاب به فرزندش می‌فرماید: «و بپرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخورهای هلاکت بیندازند»؛ (**وَإِيَّاكَ أَنْ تُوْجِفَ ۲ بِكَ مَطَايَا الْطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ ۳ الْهَلَكَةِ**).<sup>۲</sup>

امام علیؑ در اینجا موارد طمع را به منزله مرکب‌های سرکشی گرفته که اگر انسان بر آن سوار شود اختیار را از او ربوده و به پرتگاه می‌کشانند و تعبیر به «**مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ؛ آبخورهای هلاکت**» اشاره‌لطفی به این حقیقت است که انسان به سراغ آبخور برای سیراب شدن می‌رود ولی آبخوری که با مرکب طمع به آن وارد می‌شود نه تنها سیراب نمی‌کند، بلکه آبی نیست و به جای آن هلاکت است. بارها در زندگی خود آزموده‌ایم و تاریخ نیز گواه صدق این حقیقت است که افراد طماع گرفتار شکست‌های سختی در زندگی شده‌اند، زیرا طمع، چشم و گوش انسان را می‌بندد و به او اجازه نمی‌دهد راه را از بیراهه و محل نجات را از پرتگاه بشناسد، بلکه می‌توان گفت غالب کسانی که در مسائل تجاری و مانند آن

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۳۸۷

۲. «**تُوْجِفُ**» از ریشه «ایجاف» به معنای با سرعت حرکت کردن و تاختن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وَجْف» بروزن «حذف» به معنای حرکت کردن سریع است. با توجه به اینکه در عبارت بالا با «باء» متعددی شده به معنای به سرعت راندن است.

۳. «**مَنَاهِلُ**» جمع «**مَنْهَلٌ**» به معنای آبخور است.

گرفتار و رشکست نهايى مى شوند، عامل اصلى آن طمع آنها بوده است.

شبيه اين معنا حديث پرمعاني است که از امام صادق علیه السلام در بحارالانوار نقل شده است مى فرماید: «**الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيَدِهِ لِخَوَاصِهِ فَمَنْ سَكَرَ مِنْهُ لَا يَضْحُو إِلَّا فِي أَلِيمٍ عَذَابٍ اللَّهُ أَوْ مُجَاوِرَةٍ سَاقِيهِ**؛ طمع، شراب شيطان است که با دست خود به خواص خود مى نوشاند و هرگز از آن مست شود جز در عذاب الهى يا در کنار ساقیش (شيطان) هوشيار نمى شود».<sup>۱</sup>

در حديث ديگرى از رسول خدا مى خوانيم: «**الظَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ**؛ طمع حکمت و تدبیر را حتی از دل دانشمندان بيرون مى برد».

در حديثى ديگر از امام امیرالمؤمنين علیه السلام مى خوانيم: «**مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدَعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الظَّمَعِ**؛ چيزى مانند بدعتها دين را ويران نمى سازد و چيزى بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست».<sup>۲</sup>

آنگاه در ششمين و آخرین توصيه خود در اين بخش از وصيّت نامه مى فرماید: «و اگر بتوانى که ميان تو و خداوند، صاحب نعمتى واسطه نباشد چنين کن، زيرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت مى کنى و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمي که از سوي خداوند به تو برسد با ارزش تر است از مقدار زيادي است که از سوي مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت ها (حتى آنچه از سوي مخلوق مى رسد) از ناحيه خدادست»؛ (وَإِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونَ يَئِنَّكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعُلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسْمَكَ، وَآخِذُ سَهْمَكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ).

امام علیه السلام در اين دستور بر اين نكته اخلاقى مهم تکيه مى کند که انسان تا مى تواند نباید زير بار منت مردم باشد، بلکه باید با نيروى خود و اعتماد به توان

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹، ح ۶.

۲. همان مدرك، ج ۷۵، ص ۹۲، ح ۹۸.

خویشتن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد و اگر از این طریق به سهم کمتری برسرد از آن بهتر است که از طریق مردمی که منت می‌گذارند به سهم بیشتری نایل شود. در واقع این سهم کمتر با توجه به حفظ کرامت و شخصیت و مقام انسان، از آن سهم بیشتر افزون‌تر است، زیرا در آنجا شخصیت و ارزش والای انسان خرج می‌شود؛ چیزی که بهایی برای آن نمی‌توان قایل شد.

گرچه عبارت امام علی‌الله‌یا در اینجا مطلق است و تفاوتی میان کسانی که با آغوش باز خواسته انسان را استقبال می‌کنند حتی پدر و فرزند و برادر همه را شامل می‌شود؛ ولی روشن است که منظور امام علی‌الله‌یا آن جاست که شخصیت انسان با سؤال خدشہ دار شود و آمیخته با ذلت یا مُتّی باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام باقر علی‌الله‌یا نقل شده: «قَالَ يَوْمًا رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علی‌الله‌یا لَا تَقُلْ هَكَذَا وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَغْنِي عَنْ أَخِيهِ؛ روزی شخصی در محضر آن حضرت به پیشگاه خدا عرضه داشت: خداوندا من را از همه خلق خود بی‌نیاز کن امام علی‌الله‌یا فرمود این‌گونه دعا نکن؛ ولی بگو خداوندا ما را از بدان خلقت بی‌نیاز کن، زیرا هیچ انسان با ایمانی از کمک و یاری برادرش بی‌نیاز نیست».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی‌الله‌یا می‌خوانیم که به فرزندش امام حسن علی‌الله‌یا فرمود: «يَا بُنَيَّ إِذَا نَزَلَ بَكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَقَحْطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأَصْوَلِ التَّابِتَةِ الْفُرُوعِ النَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْإِيْثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ أَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلِمَّاتِ؛ فرزندم هنگامی که سختی‌های زمان و کمبودهای دوران دامان تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه‌های ثابت خانوادگی و شاخه‌های پربارند؛ آنها بی‌که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند، چرا که آنها در قضای حوايج سریع‌تر و در دفع مشکلات مؤثرترند».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، ح ۵.

۲. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۹، ح ۳۸.

به بیان دیگر بسیار می‌شود که انسان شخصاً قادر بر انجام کاری است؛ ولی تنبلی می‌کند و از دیگران کمک می‌خواهد و کل بر آنها می‌شود این کار مذموم و نکوهیده است؛ ولی مواردی هست که کارها بدون تعاون دیگران انجام نمی‌شود. کمک گرفتن اشکالی ندارد، زیرا زندگی انسان همواره آمیخته با تعاون است. جمله «وَإِنْ كُانَ كُلُّ مِنْهُ» در واقع اشاره به توحید افعالی خدادست و آن اینکه به فرض که انسان از دیگران کمک بگیرد (آنجا که نباید بگیرد) و به او کمک کند باز هم اگر دقت کنیم همه اینها از سوی خدادست، زیرا انسان خودش چیزی ندارد که به دیگری بدهد آنچه دارد از سوی خدا دارد و آنچه به دست آورده با نیروی خداداد به دست آورده است.

مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه خود ذیل این توصیه امیر مؤمنان علیه السلام سخن کوتاه و پرمعنایی از شیخ محمد عبده، عالم معروف مصری به این مضمون نقل می‌کند که هیچ سخنی در دل انسان از این سخن اثربخش‌تر نیست، سخنی که به سبب قوت در تأثیر و اصابت به حق خواننده با ایمان را فوراً از دنیا (و مردم دنیا) بر می‌کند (و تمام توجه او را به سوی خدا می‌برد).  
به گفته شاعر:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| میان آتش سوزان خزیدن       | گرفتن شرزه شیری را در آغوش   |
| پس آنگه روی خار و خس دویدن | کشیدن قله الوند بر دوش       |
| که بار مرت دونان کشیدن     | مرا آسان‌تر و خوش‌تر بود زان |

\* \* \*

## بخش بیست و چهارم

وَتَلَاقِيَكَ مَا فَرَطْمِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقَكَ، وَحِفْظُمَا  
فِي الْوِعَاءِ بِشَدَّ الْوَكَاءِ، وَحِفْظُمَا فِي يَدِيَكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدِي  
غَيْرِكَ. وَمَرَازَةُ الْيَاسِ خَيْرٌ مِنَ الْتَّلَبِ إِلَى النَّاسِ، وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَةِ خَيْرٌ مِنَ  
الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ، وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ، وَرُبَّ سَاعَةٍ فِيمَا يَضُرُّهُ! مَنْ أَكْثَرَ  
أَهْجَرَ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَاِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ  
عَنْهُمْ، بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ! وَظُلْمُ الْخَعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ! إِذَا كَانَ الرِّفْقُ  
خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا. رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً، وَرُبَّمَا نَصَحَّ غَيْرُ  
النَّاصِحِ، وَغَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ. وَإِيَّاكَ وَالإِتْكَالَ عَلَى الْمُنْتَهَى فَإِنَّهَا بَضَائِعٌ  
النَّوْكَى وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَخَيْرُ مَا جَرَبْتَ مَا وَعَظَكَ. بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ  
أَنْ تَكُونَ غُصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَئُوبُ. وَمِنَ الْفَسَادِ  
إِصَاعَةُ الزَّادِ، وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ، سَوْفَ يَأْتِيَكَ مَا قُدِرَ لَكَ.  
التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ، وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ! لَا خَيْرٌ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَلَا فِي  
صَدِيقٍ ظَنِينٍ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعْدَهُ، وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَجَاءً أَكْثَرَ  
مِنْهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ بِكَ مَطِيَّةُ اللَّجَاجِ.

## ترجمه

(فرزنده!) جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران  
آن است که بر اثر سخن گفتن از دست می‌رود، و نگهداری آنچه در ظرف است با  
محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است و حفظ آنچه در دست داری، نزد من  
محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است. تلخی یأس (از

آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها و درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است و انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند و بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند.

کسی که پرحرفی کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می‌گوید. هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند. به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی. بدترین غذاها غذای حرام است و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم‌هاست. در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروها سبب بیماری گردد و چه بسا بیماری‌هایی که داروی انسان است، گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند.

از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمق‌ها است. عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌هاست و بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد، فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه اندوه گردد غنیمت بشمار. نه هر کس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هر کس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد. تباہ کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدنِ معاد. هر کاری سرانجامی دارد (و باید مراقب سرانجام آن بود). آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید. هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد. (همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است. نه در کمک‌کار پست خیری است و نه در دوستِ متهم فایده‌ای، تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر و هیچ‌گاه نعمتی را که داری برای آنکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز. از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش که تو را بیچاره می‌کند.

## شرح و تفسیر

### بیست و هفت اندرز گرانبهای

امام علی<sup>ع</sup> در این بخش از وصیت‌نامه نورانیش مجموعه‌ای از اندرز‌های گوناگون به فرزندش می‌دهد که هر یک به تنها یی نکته مهمی را در بر دارد و مجموعه‌اش برنامه مبسوطی برای زندگی سعادتمندانه هر انسانی است.

نخست می‌فرماید: «جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست رفته»؛ (وَتَلَافِيَكَ<sup>۱</sup> مَا فَرَطَ<sup>۲</sup> مِنْ صَمِّتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ).

ashare به اینکه انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فورا می‌تواند آن را تلافی و تدارک کند در حالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده و یا گفتنی نبوده است بازگردن آن امکان‌پذیر نیست؛ همانند آبی است که به روی زمین ریخته می‌شود و جمع کردن آن عادتاً غیر ممکن است.

در ادامه این سخن، راه صحیح را برای رسیدن به این مقصود با ذکر مثالی نشان می‌دهد و می‌فرماید: «نگه‌داری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است»؛ (وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدَّ الْوِكَاءِ).

«وعاء؛ ظرف» همان قلب و روح انسان است و «وکاء؛ ریسمانی» است که دهانه مشک را با آن می‌بندند» اشاره به زبان و دهان انسان که اگر انسان آن را در اختیار خود بگیرد سخنان ناموزون یا کلماتی که موجب پشیمانی است از او صادر نمی‌شود.

حضرت در دومین توصیه می‌فرماید: «و حفظ آنچه در دست داری، نزد من

۱. «تلافی» از ریشه «لفی» بروزن «نفی» به معنای جبران کردن است و «الفاء» به معنای یافتن.

۲. «فرط» از ریشه «فرط» بروزن «شرط» به معنای کوتاهی کردن و «افراط» زیاده روی کردن است.

محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است؛ (وَحِفْظُ مَا فِي يَدِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبٍ مَا فِي يَدِيْ غَيْرِكَ).

اشاره به اینکه بسیارند کسانی که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می‌دهند و نیازمند به دیگران می‌شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می‌نهند. هر گاه انسان، اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد، بنابراین توصیه مزبور هرگز به معنای دعوت به بخل نیست بلکه به معنای دعوت به میانه‌روی و اعتدال و ترک اسراف و تبذیر است.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین توصیه خود که در ارتباط با توصیه قبل است می‌فرماید: «تلخی یأس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها»؛ (وَمَرَأَةُ الْيَاءِسِ خَيْرٌ مِنَ الْطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ).

منظور از «یأس» در این عبارت همان ناامیدی است که انسان بر خود تحمیل می‌کند، به گونه‌ای که راه طلب از دیگران را بر خویش می‌بندد. این کار گرچه تلخ است؛ ولی سبب عزت و شرف انسان می‌شود و به همین دلیل، امام علیه السلام این تلخی را از شیرینی طلب بهتر می‌شمرد.

تعبیر به «الْيَاءِسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» به عنوان یک ارزش و فضیلت در روایات متعددی از معصومان آمده است از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَخَيْرُ الْمَالِ التِّقَةُ بِاللهِ وَالْيَاءُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است». ۱

این سخن بدان معنا نیست که انسان، تعاون و همکاری با مردم را در زندگی از دست دهد، زیرا زندگی اجتماعی چیزی جز تعاون و همکاری نیست، بلکه منظور این است که چشم طمع بر اموال مردم ندوzd و سربار مردم نشود و با تلاش، برای معاش بکوشد.

به گفته شاعر:

وَإِنْ كَانَ طَعْمُ الْيَاسِ مُرّاً فَإِنَّهُ  
الَّذِي وَأَحْلَى مِنْ سُؤالِ الْأَرَادِلِ  
اگر چه طعم یأس، تلخ است ولی شیرین تر و لذت‌بخش تر از درخواست و  
تقاضا از افراد رذل و پست است.

آن‌گاه در چهارمین توصیه می‌افزاید: «درآمد (کم) همراه با پاکی و درست‌کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است»؛ (وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَةِ  
خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ).

عفت از نظر لغت و موارد استعمال نزد علمای اخلاق، تنها به معنای خودنگهداری جنسی نیست، بلکه هرگونه خویشن‌داری از گناه را شامل می‌شود و در جمله بالا به این معناست، زیرا بعضی به هر گناه و زشتی تن در می‌دهند تا ثروتی را از این سو و آن سو جمع‌آوری کنند اما مؤمنان پاک‌دل ممکن است از طریق حلال و خالی از هرگونه گناه به ثروت کمتری برسند؛ امام علیؑ می‌فرماید این را برابر آن ترجیح بده.

حضرت در پنجمین توصیه می‌فرماید: «انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند»؛ (وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ).

زیرا انسان، نسبت به اسرار خود از همه دلسوز‌تر است، چون افشاری آنها گاه موجب ضرر و زیان و گاه سبب آبرو ریزی و هتك حیثیت او می‌شود در حالی که دیگران از افشاری سر او ممکن است هیچ آسیبی نبینند، بنابراین اگر می‌خواهد اسرارش محفوظ شود باید در صندوق سینه خود آن را محکم نگه دارد، همان‌گونه که در کلمات قصار امام علیؑ آمده است «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ»؛ سینه انسان خردمند صندوق اسرار اوست».

در ششمین توصیه می‌فرماید: «بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند»؛ (وَرُبَّ سَاعَٰ فِيمَا يَضُرُّهُ).

۱. « ساع» « ساعی» کوشش‌گر است، از ریشه « ساعی» است.

اشاره به اینکه سعی و تلاش باید روی حساب باشد. به بیان دیگر، تلاش باید با تدبیر توأم گردد نکند انسان با دست خویش ریشه خود را قطع کند که این بدترین نوع مصیبت است.

در هفتمین توصیه می‌فرماید: «کسی که پر حرفی می‌کند سخنان ناروا و بی‌معنا فراوان می‌گوید»؛ (مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ<sup>۱</sup>).

آری یکی از فواید سکوت، گرفتار نشدن در دام سخنان بی‌معناست و این بسیار به تجربه رسیده که افراد پر حرف پرت و پلا زیاد می‌گویند، زیرا سخنان سنجیده و حساب شده، فکر و مطالعه می‌خواهد در حالی که افراد پر حرف مجالی برای فکر ندارند. امام علیه السلام در غررالحكم عواقب سوء زیادی برای افراد پر حرف بیان فرموده از جمله اینکه «مَنْ كَثَرَ كَلَامُهُ زَلَّ»؛ کسی که سخن بسیار گوید لغزش فراوان خواهد داشت<sup>۲</sup> و همین امر آبروی او را می‌برد و سبب خواری و رسوایی می‌گردد به عکس کسانی که کم و سنجیده سخن می‌گویند، سبب آبرومندی خود می‌شوند و به گفته شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون در                  تا ز اندک تو جهان شود پر  
در هشتمین توصیه می‌فرماید: «هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند»؛ (وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ).

اهمیّت تفکر در همه امور دنیا و آخرت چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و تمام افراد پیروزمند و موفق همین راه را پیموده‌اند.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «﴿كَذِلَكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَة﴾»؛ این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد؛ شاید بیندیشید. \* درباره دنیا و آخرت<sup>۳</sup>.

۱. «اهجر» از ریشه «هجر» بروزن «فجر» در اصل به معنای دوری و جدایی است. سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده، زیرا سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است.

۲. غررالحكم، ۴۱۱۹.

۳. بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۲۰.

در نهمین توصیه می فرماید: «به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی»؛ (قارِنُ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِعْ عَنْهُمْ).

اشاره به اینکه تأثیر مجالست و همنشینی غیر قابل انکار است؛ همنشینی با بدان انسان را بدبخت و با نیکان انسان را خوشبخت می سازد. در قرآن مجید اشاره روشنی به این معنا شده است آنجا که می فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصُظُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّحَذَّتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ اتَّحَذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الدِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلإِنْسَانِ خَذُولًا»؛ به یاد آور روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم \* ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم \* او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمد و شیطان همیشه انسان را تنها و بی یاور می گذارد.<sup>۱</sup>

پیغمبر اکرم ﷺ در حدیث معروفی می فرماید: «الْمَرْءُ عَلَىٰ دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِيبِهِ؛ انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش دارد».<sup>۲</sup>

همین امر سبب می شود که بهترین راه برای شناخت شخصیت انسانی پیچیده و ناشناخته نگاه به همنشینان او باشد، همانگونه که در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است: «فَمَنِ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَىٰ خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَىٰ دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَىٰ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به همنشینان او نگاه کنید؛ اگر اهل دین الهی باشند او هم بر دین خدادست و اگر بر

۱. فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۲. کافی، ج ۲ ص ۳۷۵، ح ۳.

غیر دین الهی باشند او نیز بهره‌ای از دین ندارد».<sup>۱</sup> در دهمین توصیه می‌فرماید: «بدترین غذاها غذای حرام است»؛ (**بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ**).

قرآن مجید کسانی را که اموال یتیمان را می‌خورند به عنوان کسانی معرفی کرده که آتش می‌خورند: **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا**.<sup>۲</sup> بقیه غذاهای حرام نیز بی‌شباهت به اموال یتیمان نیست؛ در روایات آمده است از جمله موانع استجابت دعا خوردن غذای حرام است. قبلاً به این حدیث نبوی اشاره کردیم.

امام علیه السلام در یازدهمین توصیه می‌فرماید: «ستم بر ناتوان رشت‌ترین ستم است»؛ (**وَظُلْمُ الْضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ**).

زیرا او قادر بر دفاع از خویشتن نیست. مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «لَمَّا حَضَرَ عَلَيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْوَفَاءُ ضَمَّنَيْ إِلَيْ صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ أُوصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي عَلِيِّهِ حِينَ حَضَرَتُهُ الْوَفَاءُ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهُ؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت از دنیا بود مرا به سینه خود چسبانید و فرمود این سخنی است که پدرم در آستانه وفات (شهادت) سفارش کرد و او از پدرش (امیر مؤمنان علیه السلام) نقل فرمود: که بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یار و یاوری جز خدا ندارد».<sup>۳</sup>

البته ظلم درباره همه کس قبیح است؛ ولی اگر کسی مثلاً به ثروتمندی ظلم کند و مقداری از مال او را ببرد، گرچه کار خلافی کرده، لطمہ زیادی بر او وارد نمی‌شود به خلاف آن کس که از فقیری مالی ببرد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

۲. نساء، آیه ۱۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۵.

در دوازدهمین توصیه می‌فرماید: «در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری‌هایی که داروی انسان است»؛ (إِذَا كَانَ الرِّفْقُ خُرْقًا<sup>۱</sup> كَانَ الْخُرْقُ.  
رِفْقًا رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً).

اصل و اساس در برنامه‌های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می‌شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می‌افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می‌شود که دوا، درد را فزون‌تر می‌سازد و تحمل درد، دوا محسوب می‌شود همان‌گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ باید فرمود                  چون تو مرهم نهی ندارد سود  
اشاره به اینکه زخم‌هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری است و به عکس گاه بیماری‌هایی عارض انسان می‌شود که سبب بهبودی از بیماری‌های مهم‌تری است.

در سیزدهمین توصیه می‌فرماید: «و گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند»؛ (وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشٌّ<sup>۲</sup> الْمُسْتَنْصَحُ<sup>۳</sup>).

اشاره به اینکه همیشه نباید به سخنان کسانی که اهل نصیحت نیستند بدین بود؛ گاه می‌شود از آنها سخن حکمت آمیز و ناصحانه‌ای صادر می‌گردد و به عکس، خیرخواهان نصیحت‌گو، گاه از روی خطأ و حسادت و عوامل دیگر در نصیحت خود خیانت می‌کنند، بنابراین همیشه نباید به آنها خوش‌بین بود و در

۱. «خرق» به معنای خشونت به خرج دادن (ضد رفق و مدارا کردن).

۲. «غش» از ریشه «غش» (به کسر غین) به معنای خیانت کردن است.

۳. «المستناصح» (به صورت اسم مفعول) به معنای کسی است که از او نصیحت می‌طلبد.

هر دو صورت حکم عقل را باید به کار گرفت و از قراین به درستی و نادرستی اندرز اندرزگویان پی برد.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار حدیث معروف جالبی در این زمینه نقل می‌کند که پس از پایان طوفان نوح، شیطان در برابر حضرت نوح علیه السلام ظاهر شد و گفت: خدمت بزرگی به من کردی و حقی بر من داری می‌خواهم جبران کنم. نوح علیه السلام به او گفت: من بسیار ناراحت می‌شوم که من خدمتی به تو کرده باشم بگو چیست؟ گفت: آری تو نفرین کردی و قومت را غرق نمودی اکنون کسی باقی نمانده که من او را گمراه کنم و مدتی استراحت می‌کنم تا جمع دیگری به وجود آیند و به گمراه ساختن آنها بپردازم نوح گفت: چه خدمتی به من می‌خواهی بکنی (در بعضی از روایات دیگر آمده است که نوح حاضر به پذیرش از او نبود ولی از سوی خداوند خطاب آمد: گرچه کار او شیطنت است ولی در اینجا راست می‌گوید، بپذیر)؛<sup>۱</sup> شیطان گفت: «اَذْكُرْنِي فِي ثَلَاثٍ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي أَخْدَاهُنَّ اذْكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ وَإِذْكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ اذْكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأٍ خَالِيًّا لَيْسَ مَعَكُمَا أَحَدٌ؛ در سه جا مراقب من باش که من در این سه مورد به بندگان خدا از همیشه نزدیک ترم: هنگامی که خشمگین شوی مراقب من باش و هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می‌کنی (باز هم) مراقب من باش و هنگامی که با زنی در خلوتگاهی که شخص دیگری در آنجا نباشد همراه شوی در آنجا نیز مراقب من باش».<sup>۲</sup> این در واقع یکی از مصاديق روشن کلام مولا امیر مؤمنان است.

در چهاردهمین توصیه می‌فرماید: «از تکیه کردن بر آرزوها برحدتر باش که سرمایه احمق‌هاست»؛ (وَإِيَّاكَ وَالإِتْكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى<sup>۳</sup>).  
 ۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰.  
 ۲. همان مدرک، ص ۳۱۸، ح ۲۰.  
 ۳. «نوکی» جمع «نوک» بروزن «ابت» به معنای شخص احمق و نادان است.

منظور از «منی؛ آرزوها» آرزوهای دور و دراز است که به خیالات شبیه تر است و آنها که گرفتار این گونه آرزوها می‌شوند، نیروهای فعال خود را بیهوده هدر می‌دهند و سرانجام به جایی نمی‌رسند. از سوی دیگر تکیه بر این گونه آرزوها تمام فکر و عمر انسان را به خود مشغول می‌دارد و از پرداختن به معاد باز می‌دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی که هم از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانٌ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمْلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمْلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛ ای مردم چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به فراموشی می‌سپارد». <sup>۱</sup> در پانزدهمین توصیه می‌فرماید: «عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌هاست»؛ (وَالْعُقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ).

شاره به اینکه هنگامی که تجربه‌ها جمع‌آوری شود با توجه به اینکه «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدُ»؛ حوادث مشابه نتیجه مشابه دارند» و حدیث معروف «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْدَغُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ؛ انسان با ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود»<sup>۲</sup> سبب می‌شود که انسان، راه صحیح را در برخورد با حوادث آینده پیدا کند و از تجربیات پیشینیان درس بگیرد و از زیان‌های ناشی از خطاهای رهایی یابد.

بسیاری از قواعد کلی عقلی از همین تجربیات جزئی برگرفته شده (طبق قاعدة استقرای منطقی) البته این تجربه‌ها گاه مربوط به خود انسان است و گاه از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و در بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷ نیز از باکمی تفاوت از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۵.

تجربه‌های دیگران استفاده می‌کند که این به اصطلاح «نُورٌ عَلَى نُورٍ» است و به همین دلیل مدیرانِ مدبّر به مطالعهٔ تاریخ پیشینیان اهمیّت فراوان می‌دهند. کوتاه سخن اینکه انسان اگر تجارب خویش را حفظ کند و از تجارب دیگران نیز استفاده کند، هم می‌تواند در موارد مشابه، گرفتار خطأ نشود و هم قانونی کلی از موارد جزئی تهیه کند که برای خودش و دیگران در همهٔ شئون زندگی مفید و سودمند باشد.

در نامهٔ ۷۸ تعبیر شدیدتری در این زمینه آمده است می‌فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيقَ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعُقْلِ وَالْتَّجْرِيَةٍ؛ بِدَبْحَتِ كَسِيٍّ اسْتَ كَه از عَقْل و تجربیات خود سود نبرد».

در شانزدهمین توصیه می‌فرماید: «بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد»؛ (وَخَيْرٌ مَا جَرَبَتْ مَا وَعَظَكَ).

اشاره به اینکه تجربه‌ها گاه سود مادی می‌آورد و گاه سود معنوی و بهترین تجربه‌ها آن است که دارای سود معنوی باشد.

در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است: «لَمْ يَذْهُبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛ آنچه از مال تو از دست برود ولی باعث اندرز و بیداری تو شود در واقع از دست نرفته است».<sup>۱</sup>

در هفدهمین توصیه می‌فرماید: «فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایهٔ اندوه گردد غنیمت بشمار»؛ (بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً).

فرصت به معنای فراهم بودن مقدمات برای رسیدن به یک مقصد است؛ گاه انسان مقصد مهمی دارد و مقدماتش فراهم نیست؛ ولی ناگهان در یک لحظه فراهم می‌گردد که باید بدون فوت وقت از آن لحظه استفاده کند و خود را به مقصد برساند که اگر غفلت کند و از دست برود چه بسا در آینده هرگز چنان

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۶.

شرایطی برای رسیدن به مقصد فراهم نگردد. فرصت مانند بادها و نسیم‌های موافقی است که به سوی مقصد می‌وزد که اگر کشتی بادبانی از آن استفاده نکند ممکن است ساعتها و روزها بر سطح دریا بماند و مایه غصه و اندوه شود.

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ (بدانید) از سوی پروردگار شما در ایام زندگیتان نسیم‌های سعادتی می‌وزد از آن استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید». ۱ در حدیث دیگری از آن حضرت آمده: «مَنْ فُتَحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلِيَتَهْزِهْ فَإِنَّمَا لَأْيَدُرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ؛ کسی که دری از خیر به روی او گشوده شود باید برخیزد و از آن بهره گیرد، زیرا نمی‌داند چه زمانی این درسته می‌شود». ۲

در این زمینه، روایات معصومین علیهم السلام و عبارات بزرگان فراون است با حدیثی از امیر مؤمنان علیهم السلام آن را پایان می‌دهیم فرمود: «أَشَدُ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرَصِ؛ شدیدترین غصه‌ها از دست رفتن فرصت‌هاست». ۳

سپس در هجدهمین توصیه می‌فرماید: «نه هرکس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد»؛ (لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَئُوبُ).

این دو جمله می‌تواند به منزله علتی برای توصیه مبادرت به فرصت‌ها باشد که در جمله قبل گذشت، زیرا انسان تنها در صورتی به مقصود می‌رسد که در زمینه فراهم بودن شرایط برخیزد و تلاش کند در غیر این صورت تلاش او بیهوده است. واژه «غائب» می‌تواند اشاره به فرصت از دست رفته باشد که ای بسا دوباره باز نگردد. در عین حال می‌تواند توصیه مستقلی باشد اشاره به اینکه انسان همیشه نباید انتظار داشته باشد که از کوشش‌هایش نتیجه بگیرد. به بیان

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۱.

۲. کنزالعمال، ح ۴۳۱۳۴.

۳. غررالحكم، ۱۰۸۱۸.

دیگر، از شکست‌ها نباید ناامید گردد.

در نوزدهمین توصیه می‌فرماید: «تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد»؛ (وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الرَّأْدِ وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ). منظور از زاد و توشه در اینجا همان زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است که اگر انسان آن را از دست دهد آخرت او تباہ خواهد شد.

در بیستمین توصیه می‌فرماید: «هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود)»؛ (وَلِكُلٌ أَمْرٌ عَاقِبَةٌ).

اشاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی‌حساب و کتاب اقدام نکند؛ اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد و گرنه بپرهیزد.

در غررالحکم از امام امیر مؤمنان علیه السلام همین جمله با اضافه‌ای نقل شده: «وَلِكُلٌ أَمْرٌ عَاقِبَةٌ حُلُوةٌ أَوْ مُرَّةٌ؛ هر کار عاقبتی شیرین یا تلخ دارد (که باید به آن اندیشید)».<sup>۱</sup>

در بیست و یکمین توصیه می‌فرماید: «آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید»؛ (سَوْفَ يَأْتِيَكَ مَا قُدْرَ لَكَ).

مقصود اینکه باید بیهوده حرص زد؛ نه بدین معنا که انسان تلاش برای معاش را رها سازد و کوشش برای بهبود زندگی را فراموش کند، بلکه هدف این است که از تلاش‌های بیهوده و حریصانه بپرهیزد. همه روایاتی که به مقدر بودن روزی اشاره می‌کند نیز ناظر به همین معناست.

در بیست و دومین توصیه می‌افزاید: «هر بازارگانی خود را به مخاطره می‌اندازد»؛ (الْتَّاجُرُ مُخَاطِرٌ<sup>۲</sup>).

۱. غررالحکم، ۱۰۹۱۳.

۲. «مخاطر» کسی است که خود را به خطر می‌افکند.

بازرگان همیشه از تجارت خود سود نمی‌برد و به اصطلاح امروز، تجارت نوعی ریسک است؛ بنابراین انسان باید شجاع باشد و بر خدا توکل کند و از زیان‌های احتمالی نهرasd و از زیان‌ها ناامید و مأیوس نشود. البته تاجر باید تلاش و کوشش و تدبیر را از دست ندهد؛ ولی اگر با زیانی مواجه شد نیز ناراحت نگردد.

این احتمال نیز داده شده که این جمله اشاره به جنبه‌های معنوی تجارت باشد، زیرا تاجر گاه آلوهه اموال حرام می‌شود و سعادت خود را به خطر می‌افکند، بنابراین باید همواره مراقب این خطرات باشد مخصوصاً در عصر و زمان ما که اموال حرام و تجارت‌های نامشروع فزونی گرفته و گاه پرسود بودن آن چشم عقل را می‌بندد و تاجر را گرفتار گناه می‌سازد.

آن‌گاه در بیست و سومین توصیه می‌فرماید: «(همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است»؛ (وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ).

اشاره به اینکه همیشه نباید به کمیت اعمال و کارها نگاه کرد، بلکه مهم کیفیت آن است؛ چه بسا اعمال کمتر با کیفیت بالاتر و خلوص بیشتر بارورتر و مؤثرتر باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «﴿إِنَّمَا خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَ كُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛ آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید». <sup>۱</sup>

احتمال دیگر در تفسیر این جمله آن است که انسان نباید در زندگی مادی دنبال سرمایه‌های فزون‌تر باشد چه بسا سرمایه کمتر پاک‌تر و حلال‌تر بوده، و نمو و رشد بیشتری داشته باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَّا لِرَبُّوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةً تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمْ

الْمُضْعِفُونَ؟ آنچه به عنوان ربا می‌پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را به عنوان زکات می‌دهید و تنها رضای خدا را می‌طلبید (ماiene برکت و فزونی است و) کسانی که چنین می‌کنند دارای پاداش مضاعف‌اند».<sup>۱</sup>

حضرت در بیست و چهارمین توصیه می‌فرماید: «نه در کمک‌کار پست خیری است و نه در دوست متهم»؛ (لَا خَيْرٌ فِي مُعِينٍ مَّهِينٍ، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ<sup>۲</sup>)، زیرا هرگاه فرد پستی انسان را یاری کند غالباً توأم با منت است اضافه بر این شخصیت انسان در نظر مردم پایین می‌آید، زیرا فرد پستی در یاری اوست و دوست متهم هرچند حق دوستی را ادا کند سبب متهم شدن انسان و آبروریزی او می‌شود و اینجاست که باید عطايش را به لقایش بخشید.

در بیست و پنجمین توصیه می‌فرماید: «تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر»؛ (سَاهِلٍ<sup>۳</sup> الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ).

شاره به اینکه ممکن است چنین فرصتی همیشه به دست نیاید. این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که هرگاه روزگار با تو مدارا کند تو هم آسان بگیر و مدارا کن و به گفتة شاعر:

إِذَا الدَّهْرُ أَعْطَاكَ الْعِنَانَ فَسُرُّ بِهِ رُوَيْدًا وَلَا تَعْنَفْ فَيُضْبِحُ شَامِسًا  
هنگامی که روزگار زمام خود را در اختیار تو بگذارد آرام با او حرکت کن و فشار میاور که ممکن است چموش و سرکش شود.

در بیست و ششمین توصیه می‌فرماید: «هیچ‌گاه نعمتی را که داری به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز»؛ (وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَّجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ).

۱. روم، آیه ۳۹.

۲. «مهین» به معنای پست و حقیر و ضعیف از ریشه «مهانة» گرفته شده است.

۳. «ظنین» به معنای شخص متهم، از ریشه «ظن» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۴. «ساهل» امر از ریشه «مساھلة» به معنای مدارا کردن است.

گاه انسان، نعمت‌هایی در اختیار دارد؛ ولی طمع و فزون طلبی او را وادار می‌کند که برای به چنگ آوردن نعمت بیشتر آن را به مخاطره افکند. این کار عاقلانه نیست. مثل اینکه انسان مال خود را در اختیار افرادی که آگاهی بر تجارت و مضاربه ندارند به هوای قول‌هایی که برای سود بیشتر می‌دهند بگذارد و سرانجام نه تنها سودی عایدش نشود بلکه اصل سرمایه نیز از دست بدهد.

سرانجام در بیست و هفتمین و آخرین توصیه (در این بخش از وصیت‌نامه) می‌فرماید: «از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش که تو را بیچاره می‌کند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ<sup>۱</sup> بِكَ مَطْيَّةُ اللَّجَاجِ).

لجاجت آن است که انسان بر سخن باطل یا طریقه نادرستی که بطلاق آن بر او ثابت شده اصرار ورزد به گمان اینکه شخصیت خود را در انتظار نشکند در حالی که اگر در این گونه موارد انسان در برابر حق تواضع کند و آن را پذیرا شود، اعتبار و آبروی او در انتظار مردم بیشتر خواهد شد.

رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَآخِرَهَا نَدَامَةً؛ از لجاجت بپرهیز که آغازش جهل و نادانی و آخرش ندامت و پشیمانی است».<sup>۲</sup> در حدیثی دیگر از همین امام علی<sup>علیه السلام</sup> می‌خوانیم: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَحَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست».<sup>۳</sup>

به راستی اگر کسی تنها وصایای بیست و هفت‌گانه این بخش از وصیت‌نامه را که با عباراتی کوتاه و پرمکان ایراد شده بود در زندگی خود پیاده کند چه سعادتی نصیب او می‌شود و اگر جامعه‌ای توفیق عمل به آن را یابد چه جامعه‌ای خوشبخت و سعادتمند خواهد بود.

۱. «تجمّح» فعل مضارع از ریشه «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۹، ح ۶.

۳. غرر الحكم، ح ۱۰۶۴۳.